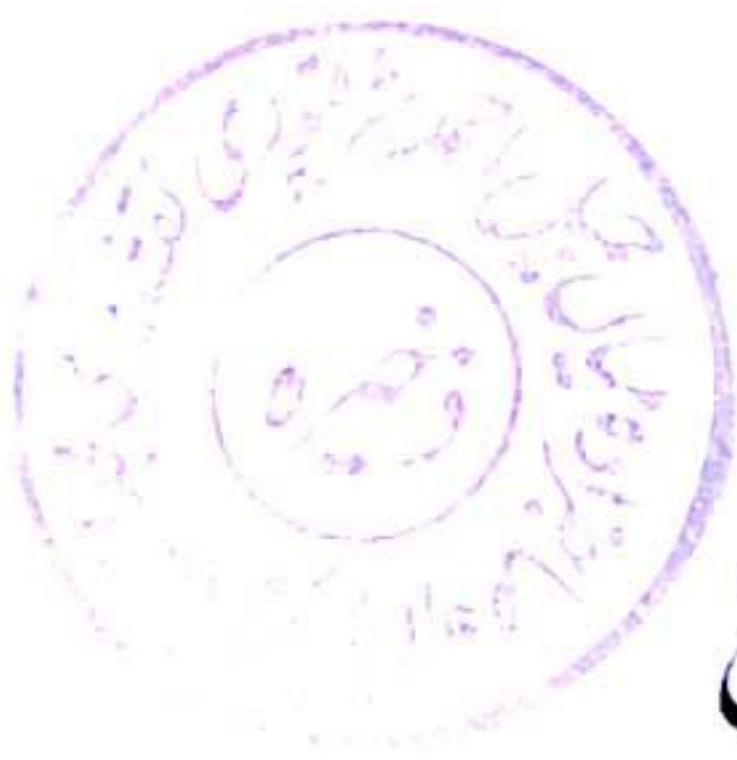


١٣

# خلاصہ حواہ القرآن فی بیان معنی الفاظ لفظاً



تألیف  
أبو بکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن الحافظ الملقب فی

تصویح حواشی و فهارس

از  
دکتر طهور الدین محمد



مرکز تحقیقات فارسی یزان پاکستان





# حُلَاصَةِ حَوْبَابِ الْقَرْآن فِي بَيْنِ الْعَشَنِ لِلْفَرْقَانِ

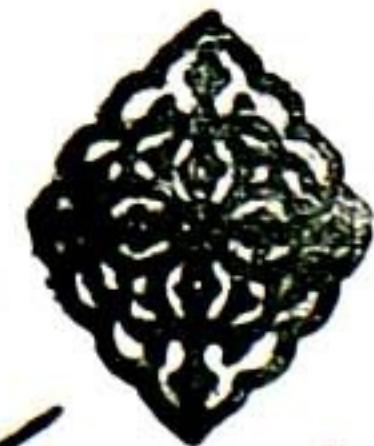
تألیف

أبو بكر اسحاق بن تاج الدين أبي الحسن الحافظ الملقب في

تصحیح و موسی و فهارس

از

دکتر طہور الدین محمد



مرکز تحقیقات داری یزدی پاکستان

86045

~~68575~~



## شناختن کتاب

نام : خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان

نگارنده : ابوبکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن الحافظ الملتانی

تصحیح و حواشی و فهارس : دکتر ظہور الدین احمد

ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد

تلفن : ۸۱۱۰۹۱

شماره ردیف : ۹۱

تعداد : ۱۰۰۰

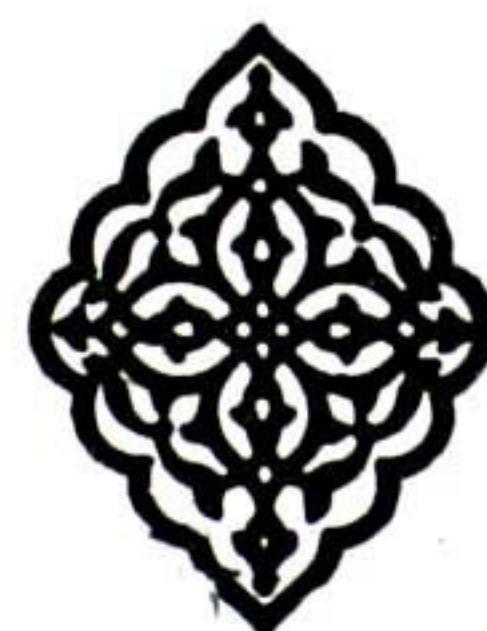
چاپ : مکتبه علمیه ، لاہور

صفحات : ۱۴۴

تاریخ انتشار : ۱۳۶۴ هـ ش. ۱۴۰۵ م. ۱۹۸۵

بها : ۳۰ روپیه پاکستانی.

# انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شماره ردیف

۹۱

تایپ برمایی موافقنامه مورخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب وزارت ایران و پاکستان

## سخن مدیر

قرآن کریم کتابی بود که نه تنها دوییع ترین و غمیق ترین جنبش صای اجتماعی و دینی را در صحنه گیتی پدیدآورد؛ و ستد صای را که در راه تحصیل علم وجود داشت (اختصار طلبی بعضی طبقات و...) شکست؛ بلکه نیاز مسلمان پیشناخت آن در ابعاد مختلف، به مطرح شدن و تکمیل و حتی پایه‌گذاری دانش‌های گوناگون انجامید:

الف - علم قرائت و تجوید برای ادا کردن و تلفظ حروف قرآن به شیوه صحیح.

ب - صرف و نحو یا استور زبان عربی برای درست خواندن قرآن با درک موقعیت کلمات آن در حالت تحریزی و ترکیب.

ج - علم لغت برای شناختن معانی واژه‌ها.

د - علوم بلاغت (معانی و بیان و بدیع) برای فهم شبیهات و مجازات واستعارات ولطایف ادبی و انسانی و بدایع لفظی و معنوی قرآن.

ه - علم کلام کاظمه‌گردان اغاز برای بحث ازدهشت و قدرم قرآن به وجود آمد و پس پ توضیح اعتقاد اسلامی براساس قرآن - به عنوان منبع عقیده مسلمین - و دفع شکوک و شباهات از آن پرداخت و علم به مبادی نظری عقاید گردید و با نکامل آن، فلسفه اسلامی به وجود آمد. بداین مرتبه از اتفاق و در چهار مکتبه متعدد.

و - برای فهم معانی کتابت غریب و نادر قرآن، به مطالعه در اشعار قدیم عرب و گردآوری آن‌ها نیاز افتاد و برای

در کِ معانی این اشعار نیز به آگاهی از ایام و اخبار و انساب عرب - عموماً - حاجت بود و بدین ترتیب هنچه اطلاع از اشعار و انساب و ایام و اخبار پیش از اسلام خود بخوبی فضیلتی به شمارهٔ رفت و بدین دلیل نیز در دوره پیامبر بدان الثقافت نشید آتا بعد از احاطهٔ مکنی که این مباحثت به فهم و تفسیر پاره‌ای از مواضع قرآنی می‌کرد مورد عنایت قرار گرفت.

ذ - برای تبیین و تفضیل مجملاتی که در آیات الاحکام و پاره‌ای دیگر از آیات قرآنی بود، لازم شد که سنت پیامبر را کزارش‌ها‌ی برجامانده از قول فعل و تقریر او (تمدن گردد) و علم الحدیث پدید آید. برای تشخیص احادیث معتبر از روایات ناطمن‌ترینم واجب آمد که مأخذ نقل آنها و تماجمی گزارشگران ہر کیم از احادیث، دقیقاً شناخته شوند و هر حدیثی از نظر تک تک روایات و مجموع سنده دنیز متن، مورد بررسی قرار گیرد و اینجا بود که دانش‌ها‌ی "کتابشناسی"، "رجال"، "درایه" و "فقه الحدیث" پایه گذاری شد.

ح - علم فقه برای توضیح احکام و مقرراتی که در قرآن آمده و وظایف قانونی صهاریان را در بر بخود و خدا و ننق روشن می‌ساخت. طرق استنباط احکام از نصوص قرآن و دیگر نصوص، و کیفیت استدلال در فقه را نیز در فن مستقلی گردآوری و بحث نهادند بنام اصول فقه، که دانشی است با مایه‌های عقلی فراوان. چنانکه علم منطق را، به سبب نقش آن در بیرون کشیدن حکم از نصوص مزبور، اهمیت بسزایاده و تسلط بر آن را یکی از شرایط اجتہاد شمردند و آشنازی با دو علم حساب و هیئت را به علت تائییر آن دو در استنباط پاره‌ای از احکام، برای مجتهد ضروری شناختند.

ط - اشاراتی که در قرآن کریم پیرامون سرگذشت اقوام و ملل و مذاہب و گروه‌ها و شخصیت‌های مختلف (از گذشتگان و معاصران) وجود داشت، نقطه‌آغازی گردید برای پژوهش در تاریخ و تاریخ ادبیات و تأییف کتاب‌های عظیم و ارزشمند در این دو زمینه.

ی - عمل به فرمان قرآن در باب "سیرا فی الارض"، و تلاش در شناخت آنچه در این کتاب مقدّس پیرامون مسائل راجع به جغرافیا و اوضاع دریاها و کوه‌ها و شهرها و نیز اماکن مشهور آمده، عاملی مؤثر بود برای پژوهش جغرافیا. تا جایی که دانشمند پیار نامی محمد بن موسی خوارزمی با عده‌ای به بیز انس رفتند. در بیجوی غار اصحاب کهفت. و سلام ترجان با گروهی روانه شدند تا در باب سریائی جوج و ماجوج تحقیق

ک - دستور قرآن به "اعداد قوه" و آماده کردن نیرو برای جهاد و دفاع، موجب گردید که مسلمانان از همان روزگار پیامبر به آموزش فنون نظامی و صنعت سلاح سازی روی آرند و در این راه حتی رنج سفر را برخویش ہموار کنند.

ل - در پیدا شیش یا شکل گرفتن و تکامل دیگر معارف اسلامی (عرفان، اخلاق، سیاست و ...) نیز تأثیر قرآن بخوبی محسوس است و نیازی به توضیح نه.

\* \* \*

اویات از همّ ترین شاخه های فرمنگ است که به برکت قرآن کریم ترقی شایان کرد. این ترقی تنها در علوم ادبی و در بررسی های مربوط به زبان شناسی که توضیح آن که شبت نبود و در حوزه ادبیات عرب نیز محسور نماند. بلکه اولتا مرحله خلق و ابداع شاھکارهای منظوم و منتشر متعدد پیش رفت و ثانیاً زبان فارسی نیز نصیبی کمال از آن یافت. و آثار ادبی این زبان که از نباه طنگا تگب آن با قرآن از آغاز آشکار بود به ترتیبی والا از لطف بیان و ظرافت اندیشه رسید.

پیوند متون فارسی با قرآن را هم در تأثیر عمیق اسلوب مواد قرآن برگشت بهای گرانقدر فارسی را آثار مولوی، سعدی، حافظ و ... می توان یافت و هم با مطالعه بیاری از گنجینه های فرمنگ و ادب ما که اصولاً برای خدمت به قرآن و مکن به شناخت آن به نگارش درآمد.

\* \* \*

کتاب حاضر که برای نخستین بار و از روی شنی ای ظاهرًا منحصر به فرد انتشار می یابد، یک لغتنا مه قرآن است و بدین لحاظ، وهم بعلت آنکه از متون فارسی کهن رمتعلق به اوائل قرن هشتم و خود گنجینه ای از واژه ها و تعبیرات اصیل این زبان است، ارزش بسیار دارد. و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که نشر متون اسلامی - فارسی را اولیفه خویش می داند؛ پس از چاپ اثر دیگری از همین دست - المستخلص - اکنون به انتشار این اثر اقدام می نماید. این دولغت نامه قرآنی فارسی که بسیار به وسیله حافظ الدین محمد بن حاری عالمی از ماوراءالنهر - تدوین گردیده و دیگری تألیف ابو بکر اسحاق ملتانی - فقیهی از شبهہ قاره است

و در قاهره استنساخ شده، و سعیت فلکه و فاسی در روزگاران پیشین نقش آن را در آموزش کتاب الله نشان می داشد و البته اگر دیگر کتابهای راهنم که در این دو منطقه وسیع و سایر بلاد اسلامی برای تعلیم قرآن و در تفسیر آن به فارسی تألیف شده به حساب آوریم قضیه روشن تر خواهد شد کتابهای پیشون :

الف - آثار علمای ماوراءالنهر :

- ۱- ترجمه تفسیر طبری که با تصویب علمای اسلامی ماوراءالنهر و به وسیله افضل ایشان انجام گرفت و یکی از دو سه کتاب ترین متن های فارسی است که بر جای مانده.
- ۲- تفسیر قرآن از امام ابوابراهیم مستملی بخارائی (شارح تعریف).
- ۳- رطائیت التفسیر از زاہد درواجی بخارائی.
- ۴- ائمہ المریدین (تفسیر سوره یوسف) از ابونصر احمد افنجی بخارائی.
- ۵- تاج القصص از ابونصر بخارائی.
- ۶- تفسیر سیف الدین اسفرینی.
- ۷- تفسیر خواجه محمد پارسا بخارائی.
- ۸- مدار الافهام حسین خوارزمی.
- ۹- الشفافی نقل اختلافات القراء از ابوالفضل احمد جریری بخارائی در تجوید.
- ۱۰- عین الترتیل از محمد بن محمود سمرقندی در قرائت.
- ۱۱- قواعد القرآن از یا محمد بن خداداد سمرقندی در قرائت.
- ۱۲- رساله در اعراب قرآن از حسن بن محمد کربلائی.

۱۳۰ - ...

ب - آثار علمای شبهه قاره :

- ۱- البحر الموج از قاضی شهاب الدین احمد دولت آبادی هندی.
- ۲- تفسیر ایین از محمد ایین الدین صدقی علوی (تألیف آن به استور او رنگ نیب بوده).
- ۳- روح الارواح از قاضی محمد قادری مقیم احمد آباد گجرات هند.

- ۱۴- پدایت قطبشاهی در استخراج آیات آنی از محمد علی کربلائی و به نام عبدالله قطبشاه.
- ۱۵- بحر المعانی از محمد بن خواجه مدعو به خواندمیان.
- ۱۶- تذکرۀ میرکرامت علی حیدر آبادی.
- ۱۷- تمجیل التنزیل از ابو منصور ناصر الدین محمد دلهوی.
- ۱۸- تفسیر شیخ عبد الحق محمد شده هلوی.
- ۱۹- تفسیر خواجہ سناء اللہ خراباتی.
- ۲۰- ریاض القدس از شیخ نظام الدین تھانیسری.
- ۲۱- زیب التفاسیر از محمد صفی که به دستور دختر او نگر زیب بگارش یافته.
- ۲۲- شاه تفاسیر از ملا شاه بدخشی مراد داراشکوه.
- ۲۳- فتح الرحمن بر ترجمه القرآن از شاه ولی الله دلهوی که از بیشترین ترجمه‌های قرآن به فارسی است.
- ۲۴- تفسیر عزیزی از شاه عبد العزیز دلهوی.
- ۲۵- لوامع التنزیل از سید ابوالقاسم حاییری لاہوری.
- ۲۶- مصباح العاشقین از بهاء الدین محمود بن ابراهیم.

۱۷ . . . .

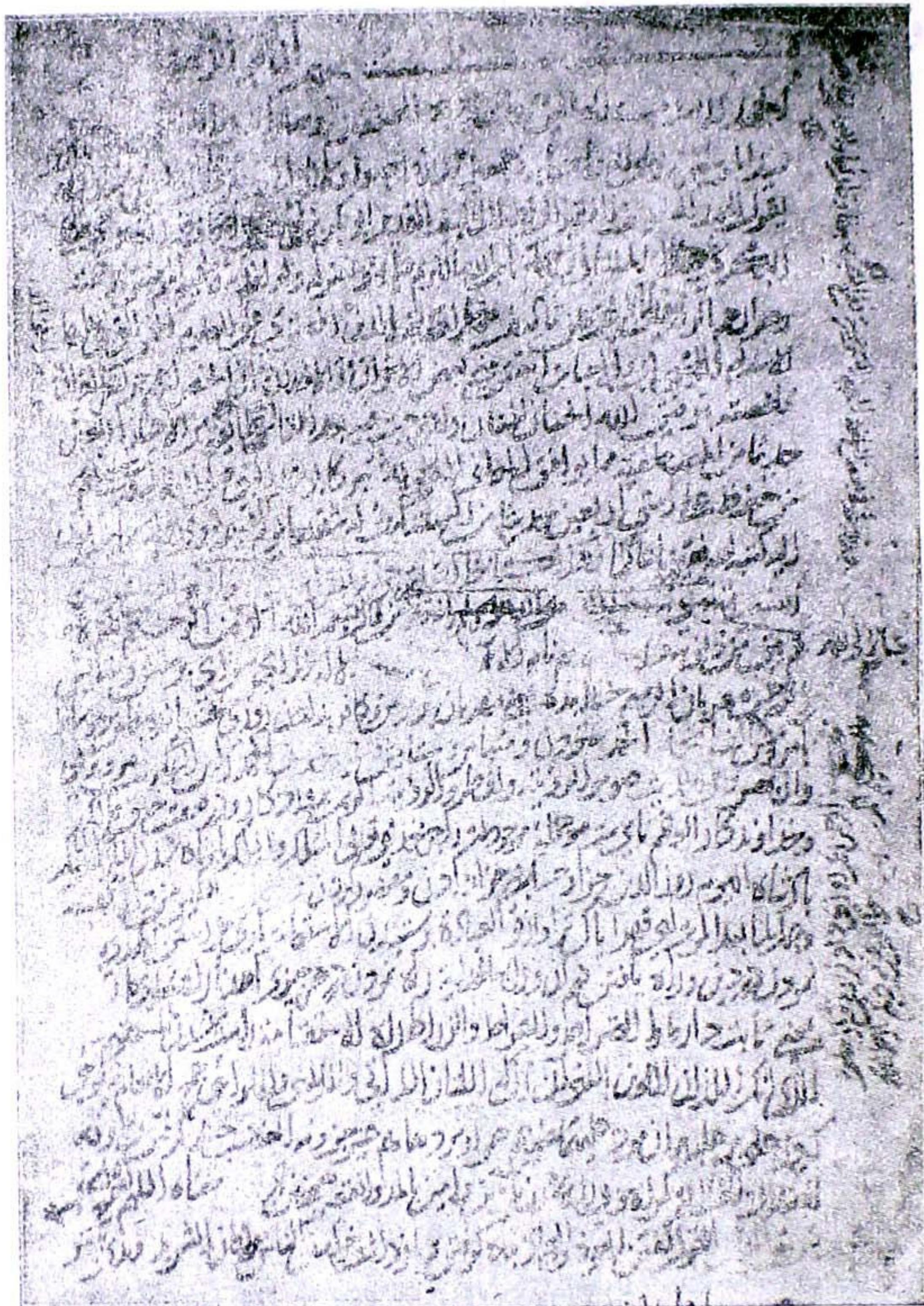
علاوه بر این‌ها، تفاسیر فارسی که به وسیله ایرانیان تألیف شده، کثرت نسخه‌های آنها در شبۀ قاره و پاره ای نقاط دیگر، گواهی صادق است براین که آموزش قرآن و تفسیر در این مناطق با گمک زبان فارسی انجام می‌گرفته. در این مورد به عنوان نمونه کافی است که گفته شود با وجود عدم اهتمام در حفظ و شناسانی نسخه‌های خطی در شبۀ قاره، تاکنون تحقیق اپریکستان بیش از ۲۵ نسخه خطی از تفسیر حسینی معروف به "مواھب علیّة" تألیف ملا حسین واعظ کاشقی سبزواری شناسی شده است.

\* \* \*

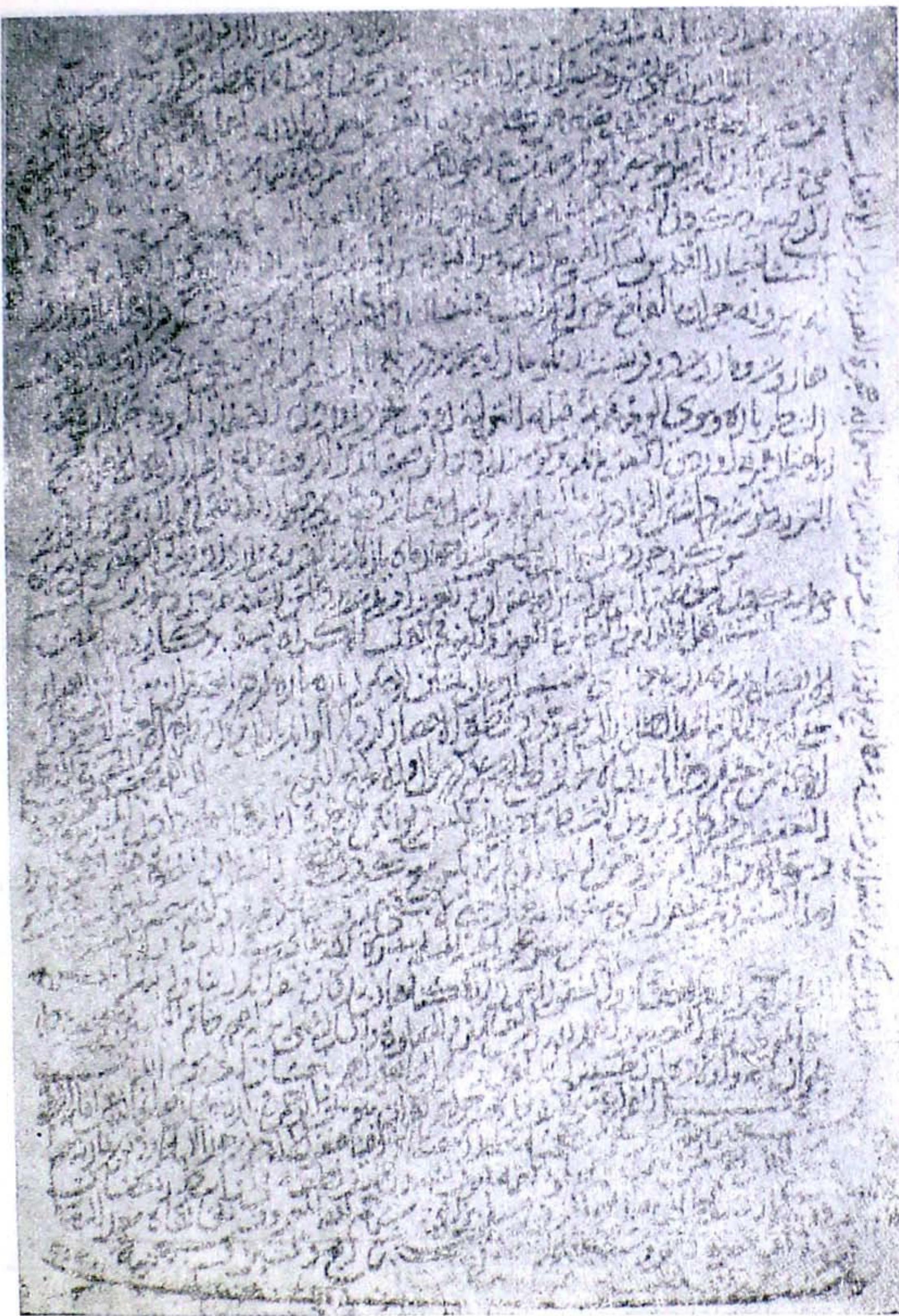
ضرورت داشت که در کنار فهرست الفباء لغات قرآنی، فهرست دیگری از معادل‌های فارسی

آنها که در این کتاب به کار رفته نیز تدوین گردید که متأسفانه نشد. همچنین این ناچیز مضمون بود در کار تصویح خلاصه -  
جو اهل القرآن " و تدوین فهارس آن، نظرات دقیق داشته باشد - و بدین لحاظ نیز انتشار کتاب را بیش  
از یکسال به تأخیر انداخت - ولی چنین فرصت و توفیقی دست نداد و تنها پاره‌ای از اوراق غلطگیری  
را با عکس نسخه اصل مقابله توانست کرد . به امید آن که مصحح محترم کار را به بحترین وجهی انجام داده باشد ،  
وارباب فضل نیز صراحتاً دهنده اند که انشاء الله در چاپ های بعد اصلاح شود . و لِلّٰهِ الْمَسْرِقُ وَ  
الْمَغْرِبُ وَبِيَدِهِ الْمَكْوُتُ كُلُّ شَيْءٍ .

## مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



نمونه صفحه اول از خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان



نمونه صفحه آخر از خلاصه جواهر القرآن في بيان معانی لغات الفرقان

## تصحیح و ترتیب خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان

نسخه منحصر بفرد این کتاب در دانشگاه توبنگان<sup>(۱)</sup> (آلمان غربی) موجود میباشد - از مدیر کتابخانه مربوط تشکر بجا می آریم که به درخواست ما میکر و فیلمی از آن را تهیه کرده و ارسال داشته - این نسخه را مؤلف خود در قاهره در سال ۱۹۷۴ استنساخ کرده - این کتاب شامل ۲۳ صفحه میباشد و هر صفحه دارای ۲۶ سطر و هر سطر دارای ۱۶ کلمه میباشد - کاتب کلمات را با یکدیگر چنان پیوسته به تحریر آورده که خواندن آن و کشف معنای آن در بعضی جاها سهل نیست - و فتوکپی دو صفحه اول و آخر کتاب که می آوریم این مطلب را آشکار میکند - در متن جای بعضی از کلمات یا جای معنای آن خالی گذاشته شده است - که ممکن است در متن جوهر کم رنگ بوده و عکس و میکروفیلم آن درست برداشته نشده باشد -

برای تشخیص و تصحیح ریشه کلمه به عبارت اصلی قرآن کریم رجوع کردیم - بعد برای تعیین و تثبیت معانی به کتابهای مستند و معتبر زیر مراجعه کردیم - مثلاً

لسان العرب	-	ابن منظور
القاموس	-	مجدالدین فیروزآبادی
مفردات فی غریب القرآن	-	امام راغب اصفهانی
مقاييس اللغة	-	ابن فارس
تاج العروس	-	سید مرتضی الحسینی الوامطی
محیط المحيط	-	پطرس بستانی
فقہ اللغة	-	ابو منصور الشعاعی
اقرب الموارد	-	سعید الخوري
كتاب الاشتقاد	-	ابن درید
لطائف اللغة	-	احمد بن مصطفی

مؤلف از منابع و مصادر کتاب حرف نزده و در متن هم اشاره به آن نکرده ولی چون قبل از سال تالیف آن (۱۹۷۱) واژه نامه های زیر (عربی بهارسی) تالیف شده بود<sup>(۲)</sup> - ممکن است مؤلف از بعضی از آنها استفاده کرده باشد -

از برلین به دانشگاه توبنگان انتقال یافته - Pertsch-30.

(۲) فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر شهریار نقوی، تهران، ۱۳۴۱، ص ۲۸۱ -

٥٤٣٨	صال تالیف	- مصنف نامعلوم	البلغة المترجم في اللغة فرهنگ ابوالفضل بیهقی
٥٤٨٥-٤٧٠		- بو جعفر بیهقی	تاج المصادر
٥٤٤/٤٧٠		زوزنی	المصادر
٥٤٨٦		"	ترجمان القرآن
	-	ادیب نطنزی	دستور اللغة
٥٤٩٧	پیش از	احمد بن محمد بن احمد میدانی	السامی فی الاسماء
٥٥٣٨-م		زمخشیری جار الله	معرفة الادب فارسي
٥٥٣٩-م		ابو سعید پسر احمد میدانی	الاسمی فی الاسماء
٥٦٤٠-م		ابو نصر فراہی	نصاب الصبیان
٥٥٤٠		شکر الله پسر شهاب الاسلام	زهرة الادب (منظوم)
٥٥٦٢-م		حکیم شرف الدین	قانون الادب
اواخر قرن هفتم		محمد بن ابوالقاسم خوارزمی	ترجم الاعاجم
	-	حسام خوی مظفری	نصیب الفتیان (منظوم)
	-	محمد بن عمر زنجی	مهذب الاسلام
	-	سید الدین ابی الفضائل	تهذیب الاسماء
اوائل قرن هفتم		حافظ الدین محمد بخاری	الصحیفة العذراء
			المستخلص
			برای تعیین و تصحیح احادیث به کتابهای زیر مراجعه شد :

المعجم المفہرس لالفاظ الحديث النبوی

کنوز الحقائق في حديث خير الخلق

جامع الصغیر من حديث البشير والندیر

المعجم المفہرس واژه نمای صحاح ستہ یعنی بخاری - مسلم - ابی داؤد - نسائی - ترمذی  
و ابن ماجہ و مجموعه احادیث الموطا - سنن دارمی و مسنند احمد بن حنبل میباشد و کنوز الحقائق  
علاوه بر کتابهای مذکور واژه نمای مجموعه های احادیث و سنن و مسانید مؤلفین زیر نیز  
میباشد (و به ترتیب حروف هجا ترتیب داده شده) :

ابن امام احمد - الحاکم - بخاری (فی التاریخ) - بخاری (فی الادب) - ابن حبان - ضیاء  
المقدسی الطبرانی - البزار - عبدالرزاق - ابن ابی شیبہ - ابی یعلی موصی - الدارقطنی - الدیلمی -  
ابی نعیم - بیهقی - ابن عدی - عقیلی - خطیب بغدادی - ابن عساکر - ابن قانع - ابی الشیخ بن حبان -

قضاءی - ابن مسعود - الخرائطی - ابی داؤد الطیالسی - حکیم الترمذی - ابن النجار - حرث - عبد بن عمید - ابن ابی الدنیا القرشی - ابن الستی - ابن مردویه - ابن منیع - الغزالی - ابن ضریس -

مؤلف در مقدمه کتاب گفته که وی تبرکاً چهل حدیث (اربعین) را برای توضیح کلمات آورده ولی عده احادیثی که در متن کتاب آورده شده مجموعاً ۴۰ میباشد - چندی ازین احادیث مشخص نشده زیرا که در کتابهای متذکره بالا ثبت نشده - ممکن است این اقوال منسوب به رسول اکرم صلعم باشد -

در جایهای خالی از عکس نسخه با مراجعه بقرآن کلماتی را پیدا کردیم یا معانی کلمات را با مراجعه به فرهنگنامه های عربی بفارسی درج کردیم و آنرا بین قوسین [ ] نوشتیم - چون مؤلف این کتاب را خود استنساخ کرده لذا مختصات املائی زمان خود را مراعات داشته که از قرار زیر باشد :

ب برای پ

ج " ج  
ک و گ

پای کشیده : فـ - خستگـ  
انج : آنچـ

مؤلف معانی بعضی کلمات را بیان کرده که مربوط به قرآن نیست لذا معانی مربوطه آن ها را در حاشیه افزوده ایم - علاوه بر فرهنگنامه های مزبور از فرهنگنامه های زیر (عربی بفارسی) نیز استفاده کردیم -

تاج المصادر
منتخب اللغات
منتهى الارب في لغات العرب
الصراح
فرهنگ انند راج

## خلاصة جواهر القرآن في بيان معانی لغات الفرقان

مؤلف در مقدمه این کتاب خود را با اسم وکنیه والقاب ذیل معرف کرده :

«ابو بکر بن ابی الحسن الحافظ الصوف البکری الملٹانی» ولی نام مفصل وی واب و جد وی (با القاب) ازین قرار میباشد : ابو بکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن علی بن ابو بکر بن ابو سعید الحافظ الصوف البکری الملٹانی الحنفی - ولی او در عصر خود معروف باین التاج بود<sup>(۱)</sup> - در مقدمه این کتاب در سبب تالیف گفته که وی کتابی بعنوان «خلاصة الدين»<sup>(۲)</sup> تالیف نموده که حاوی پنج علوم بود که بنای اسلام بر آن است - دوستان و عزیزان درخواست کردند که جواهر قرآنی را از آن خلاصه کرده کتاب دیگر تالیف کنم - بنا برین برای امتنان امر آنان در ۷۱۵ هـ این جزو را پیايان رساندم و نام آن «خلاصة جواهر القرآن في بيان معانی لغات الفرقان» گذاشتم - ابو بکر کتاب دیگر باسم الحج و مناسکه نیز تالیف نموده<sup>(۳)</sup>.

این کتاب فرهنگنامه کوچکی است که لغات قرآن را بفارسی شرح داده ولی بطريق فرهنگنامه های معمولی طبق حروف هجایا ترتیب نداده بلکه از نظر ترتیب سوره های قرآنی واژه ها را انتخاب کرده و معانی آن را بیان کرده - در آغاز معانی سوره فاتحه را نوشته - سپس سوره آخر قرآن یعنی سوره الناس را آورده و سپس بعقب رفته معانی لغات یکی یکی سوره ها را درج کرده تا سوره بقره که سوره دوم قرآن میباشد رسیده - معمولاً یکی یا دو معنی هر کلمه را آورده - در آغاز معانی کل لغات مشکله سوره های پاره های می ام، بیست و نهم و بیست و هشتم قرآن را ثبت کرده ولی بعد عده لغات تقلیل یافته است چنانکه از سوره یونس، سوره انفال، سوره الحجر و سوره الرعد تنها معانی هفت و هشت کلمه را نوشته است - مؤلف این ترتیب را عمداً مراعات داشته زیرا که اکثر الفاظ دقیق و غامض در پاره های آخر قرآن میباشد - اگر کسی معانی این کلمات را یاد بگیرد فهم معانی سوره های دیگر سهل میگردد -

مؤلف بقول خود «اربعین» یعنی چهل حدیث را تبرکاً برای تشریح و تبیین معانی بکار برد  
یعنی برای توضیح و تشریح معانی کلمه، حدیث نبوی را بعنوان مثال آورده - مثلاً : الحمد=متودن  
و سپاس و ستایش و ف الحدیث - الحمد رأس الشکر -

1. Brocklemann, II, 220.

2. Ahlwardt. 1798-9). خلاصة الدين بشرط الايمان و اليقين

3. Ahlwardt-4046.

البصر = بینا گردانیدن و فی الحدیث : اذا اراد الله بعده خیرا بصره بعيوب نفسه -

در توضیح بعضی کلمات اقوال دیگران را نیز نقل کرده یا مصطلحات شرعی را آورده - مثلاً

الظلم = ستم کردن و ستم و فی الشريعة وضع الشیئی فی غير موضعه و فی الحدیث، الفلام الظلامات -

القوى = پرهیزگاری و فی الشريعة - اقتراب المأمور و اجتناب المحظور -

عدة احادیث که مؤلف در ضمن بیان معانی آورده چهل نیست بلکه در حدود ٤٠ رسیده -

مؤلف اغلب معانی ریشه حقيقی کلمه را بیان کرده ولی بعضًا معانی اضافی را نیز ثبت کرده که

در آن آیه مورد نظر نیست - بعضی جا معنای مرادی را آورده مثلاً غاشیه = قیامت - قارعه = قیامت

در تشریح افعال اصل صیغه را نیاورده بلکه مصدر فعل را ذکر کرده و باب افعال و تفعیل از آن

ریشه را آورده مثلاً البغة والبغاء والابتغاء = جستن

الهدم والتهديم = خراب کردن

التنبيه والأنباء = آگاهان نیدن

الرضاء، الرضوان والمرضاة = خشنود شدن

الاشتكاء والشكایة والشكوى = گله کردن و نالیدن -

مؤلف اغلب معانی اصلی کلمات را آورده مثلاً :

التسویل = آرامتن

اطمینان = آرامیدن

الاكتناف = در دل پنهان داشتن

الخزانة = نگاه داشتن

التحریر = بنده آزاد کردن

مؤلف معانی کلمات را در نهایت خوبی و عبارت متناسب بیان کرده مثلاً

الاظهار = تشبیه کردن منکوحه به پشت مادر

المشج والمشجع = آب مرد و زن آسیخته

المعاشرة = باکسی خوش زندگانی کردن

الزهد = بی رغبت و ناخواهان شدن

در متن فارسی مصادری بکار برده شده که در محاورة کنونی متروک شده است مثلاً

جفسیدن - خزانیدن - آرامانیدن - بر بالانیدن - اغالانیدن - دریا بانیدن -

در بعضی جا ها کلماتی را بکار برده که اکنون از کار افتاده است مثلاً -

زعيم = پذرفتار

المقت = دشمنایگی

مؤلف نامه‌ای برای سوره‌های قرآنی آورده که بانام های موجود در قرآن‌های کنونی متفاوت است: مثلاً

سورة الاسرى بجای سورة بنی اسرائیل - صورة الملائكة=سورة الفاطر - سورة الطيقات :  
سورة الصافات - سورة الشريعة بجای سورة الجاثیه - سورة ن بجای سورة القلم -

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقة لالمتقين وصلواته وسلامه على رسوه محمد سيد المرسلين وعلى آله واصحابه اجمعين وازواجه واولاده الطيبين وعلى التابعين لهم باحسان الى يوم الدين . يقول العبد الضعيف الفقير الى الله الملطيف القدير ابو بكر بن ابي الحسن الحافظ الصوف البكري الملتفي تاب الله الكريمه عليه وغفرله ولوالديه ولاجمیع المؤمنین برحمته وهو ارحم الراحمین . فرغت عن تالیف خلاصۃ الدین المحتوى على علوم الریخص التی بني علیها الاسلام للاصحاب والاحباب - التمس منی بعض الاخوان والاخلن ان الخص لهم جواهر القرآن فلخصته بتوفیق الله الحنان المنان وادرجت فيه بعد التمس طایفة من الاعیان اربعین<sup>(۱)</sup> حدیثا من المصطفیة مما يوافق المعانی الاغویة تبرکا بوعد النبی صلی الله علیه وسلم :

(۱) اربعین - مجموعه چهل حديث و چنین مجموعه هائی بیشمار تالیف و بنای جمع و ترتیب آن بر موضوعات گوناگون نهاده شده مانند توحید ، صفات خداوندی ، عبادات ، مواعظ و غیره اربعین هائی که تا سال تالیف خلاصۃ جواهر القرآن تالیف شده و ممکن است مؤلف باآن مراجعه و از آن استفاده کرده باشد ، ازین قرار است :

كتاب الأربعين از ابی بکر الاجری محمد بن حسین - م-۵۳۶۰

اربعین از ابی بکر ابراهیم الاصفهانی - م-۵۴۶۶

الاربعین از ابی بکر تاج الاسلام محمد بن ابراهیم الحنفی کلاباذی - م-۵۳۸۰

الاربعین از ابی بکر الجوزی - شیخ امام محمد بن عبدالله ابن محمد الحافظ التیسایوری

الحنفی م-۵۳۸۸

الاربعین از ابی بکر البیهقی - امام شمس الدین احمد بن حسین بن علی الشافعی - م-۵۴۵۸

الاربعین از ابی سعید المالینی - احمد بن محمد بن احمد - م-۵۴۱۲

الاربعین از ابی سعید المهرانی - احمد بن ابراهیم المصری -

الاربعین از ابی عبد الرحمن، محمد بن حسین السلمی - م-۴۱۲

من حفظ على امتی اربعین حدیثا من السنة کدت له شفیعاً يوم القيمة<sup>(۱)</sup> وفی روایة معايیرتاجون الیه - کتبه الله فقیها عالما . فهذا کتاب «خلاصة جواهر القرآن في بيان معانی لغات الفرقان» . ورددت فی بعض اللغة ، المعنی الشرعیة نفع الله لکاتبها وقاریبها والعامل بها بفضلہ تعالی - التسمیه: جاء فی الاثر<sup>(۲)</sup> من قال بسم الله الرحمن الرحيم مرد لم یبق من ذنوبه ذرة .

بسم الله = با نام الله . . . .

الله = خدای سزا پرستش و ستایش .

الرحمن<sup>(۳)</sup> = مهربان

الرحيم<sup>(۴)</sup> = بخشایندۀ - یعنی مهربان بر مومن و کافر بدادن روزی و بخشایندۀ خاص مر مومنانرا با آمر زش -

سورة الفاتحة<sup>(۱)</sup>

الحمد = متودن و مپاس و ستایش و فی الحديث الحمد رأس الشکر . . . .<sup>(۵)</sup>

بقیه از پاورق صفحه ۷

الاربعين از ابی عثمان، اسماعیل بن عبدالرحمن الصابوی النیشاپوری - م ۴۹۰ - ۵۴

الاربعين از ابی نعیم الاصفهانی، احمد بن عبدالله - م ۳۰۵ - ۵۴

الاربعين از ابن بطّال، محمد بن احمد الیمی - م ۶۳۰ - ۵۶

الاربعين از ابن عساکر، حافظ ابو القاسم علی بن عساکر الدمشقی - م ۵۷۱ - ۵۵

الاربعين از احمد بن حرب، النیشاپوری - م ۲۳۴ - ۵۲

الاربعين از بدر الدین بن ابی المعمور اسماعیل التبریزی تالیف در ۶۰۱ - ۵۶

الاربعين از ابی طاهر احمد بن محمد السلفی اصفهانی - م ۵۷۹ - ۵۵

(کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون)

اگرچه مؤلف گفته که وی تبرکاً چهل حدیث را بعنوان مثال خواهد آورد ولی در متن کلا ۴۵ حدیث بشمار آورده شده -

(۱) این حدیث ضعیف امت و از طرق و امناد مختلف روایت شده - در مستدرک الحاکم و مسنند احمد بن حنبل متن حدیث ازین قرار است : من حفظ على امتی اربعین حدیثا من سنتی ادخلته يوم القيمة في شفاعتی -

(۲) این حدیث در مجموعه های معروف حدیث مذکور نیست -

(۳) و (۴) در حاشیه اضافه نموده - الرحمن = آنکه روزی داد فزوں تر از حاجت الرحیم = آنکه روزی داد و اطاعت فرمود بکم از طاقت

(۵) الحمد رأس الشکر ما شکر الله عبد لا يحمده (ابی داؤد، ترمذی، نسائی)

وفي الحديث = صوموا لرؤيته وافطروا لرويته<sup>(١)</sup>

ل = مرو براي و از بهر

الرب = پروردگار و در صفت خلق مالک و خداوندگار

العالم = نامی است جمله موجودات را جز خدای تعالی

الملك والملك = بادشاه شدن - المالك الملك = بادشاه

اليوم = روز الدين = جزا و حساب و جزا دادن و مقهور کردن

وفي الحديث<sup>(٢)</sup> = الکيس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت اي قهر

ايالك = ترا و از تو

العبادة = پرستیدن

الاستعانة = ياري خواستن

البهدي = راه نمودن در دين و راه یافتن در آن راه

الهدایة = راه نمودن در هر چيزی

اهدنا = راه نما ما را يعني ثابت دار ما را

الصراط والسراط والزراط = راه

الاستقامة = رامت شدن - المستقيم

الذى = آنکه الذان - الذين، التي = آن زن که - اللتان - الانى - اللواتي جمع

انعام = نکوئی کردن

على = بر - عليه = بر آن مرد - عليهم - عليهم

هو = او (مرد) هما هم عین جزوند

الغضب = خشم گرفتن

ولا = ونه

الضلال والضلال = گمراه و بي راه شدن -

آمين و امين بالمد والقصر همچنین باد و قيل معناه اللهم اسمع واستجب -

(١) در مجموعه های حدیث بخاری، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، الدارمی و احمد بن حنبل مذکور است -

(٢) مندرج در مسنند احمد بن حنبل -

## سورة الناس (١٤)

القول = گفتن

التعوذ والعياذ = پناه گرفتن و باز داشت خواستن

الناس = مردمان

الشر = بد و بدی

الومواس = دیو و موسمه گفته

المخناس = دیو جهنمه و پنهان خزنه

الوسواس = موسمه افگندن

ف = در

صدر = سینه

الجني = پری - واحدها جان - الجنة والجن جمع

اعام ان الوسوس ضربان جنى وانسى - قوله عليه السلام (١) : تعوذوا بالله من شياطين الجن  
والانس وكل شرير طالب الشر فهو شيطان .

## سورة الفلق (١٣)

الفلق = میله دم و نام چاهیست در دوزخ

ما = چه و چیست و آنکه و آنچه و تا آنگاه

الخلق = آفریدن بشر والذى مثله

الغامق = تاریکی شب

اذ و اذا = چون - ذ در ماضی و اذا در مستقبل - الوقوب در آمدن

النفث = در دمیدن

العقدة = گره

الحمد = بد خواستن

## سورة الاخلاص (١٢)

الاحد = یکی یعنی یکی مت بحقیقت نه بشمار

الصمد = پناه دهنده نیازمندان و بی نیاز یعنی همه بدو محتاج اند و او بهیچ کس و بهیچ  
چیز محتاج نیست .

(١) اصل متنش ابن است : تعوذوا بالله من شر شياطين الجن والانس (نسائی، مسنند احمد بن حنبل)-

الولادة = زادن

لم ولن = نه

الكون والكونية = بودن

الكافو = همتا

احد = كس

سورة التب (١١١)

(لهب)

التب = زيان كار شدن و هلاك شدن

اليد = دست و قدر

ابو لهب = كنيت عم پيغامبر ست

الاغماء = بي نياز كردن

المال = خواسته

الكسب = كار كردن و كار - في الحديث (١)، كسب العلال فريضة بعد الفريضة

الصلى = در آتش شدن

النار = آتش

ذات لهب = بازبانه

المرأة = زن

الحمل = بار بردن

الحطب = هيزم

الجيد = والعنق والرقبة = گردن

هي وها = آن زن - هما - هن

سورة النصر (١١٠)

النصرة = ياري كردن

الفتح = گشودن

الروية = ديدن - والروايا، خواب ديدن

الفوج = گروه

---

(١) در معجم، کنوز و جامع مذکور نیست -

التسبيح = خدای را بھا کی یاد کردن

الاستغفار = آمرزش خواستن

إِنْ وَإِنْ = بدرستی و راستی و قیل هر آئینه

التواب = پذیرنده توبه گناه کاران

سورة الكافرون (١٠٩)

يَا وَإِيَا وَإِيَّاهَا ، إِيْ حِرْفَ نَدَاسْت

الكفر = نا گرویدن

أَنْتَ = تو مرد - انتم . أَنْتِ = تو زن - انتما - انتن - ازا = من - نحن = ما

لَكَ = تو مرد را - لکما - لکم - لک = تو زن را - لکما - لکن

لَى = مرا - لنا = ما را

سورة الكوثر (١٠٨)

اَنَا : مَا

الاعطاء : دادن

الكُوَثُرُ : نبوت - حوض کوثر و نیکی بسیار

التصایة : نماز کردن

النیحر : شتر کشن - دست بر دست نهادن

شَنَآنَ : دشمن داشتن

الابت : دم بریده و بی نسل .

سورة الماعون (١٠٧)

ارایت : دیدی تو؟

تكذیب : دروغ زن داشتن

ذلك : آن مرد - ذا : للقریب - ذاك : للموسط وذاك للبعيد

الدع : دور کردن

اليتیم : نارسیده - بی پدر

الحض : بر انگیختن.

الطعام : خورش

المسکین : نیک درویش

ویل : وای و سختی و نام وادی در دوزخ

من و عن : از

الصلوة : نماز و دعا و درود و رحمت و استغفار - فی الحدیث

الصلوة عماد الدين<sup>(۱)</sup> - الصلاوة نور الدين<sup>(۲)</sup>

السهو : فراموش کردن

المرأة والريا : کار برای نمایش خلق کردن

المنع : باز داشتن

الماعون : قماش خانه و قیل الماء والملح والنار

سورة الايلاف (۱۰۶)

(قریش)

الايلاف : الفت گرفتن و سازوار گردانیدن و ساخته شدن

قریش : نام قبیله است از عرب

الرحلة : بار بر نهادن و سفر کردن

الشتاء : زمستان

الصيف : تابستان

هذا : این (مرد)

البيت : خانه

الاطعام : طعام دادن

الجوع : گرسنگی

الایمان : گرویدن و ایمن گردانیدن - در شریعت گرویدن بخدا و فریسندها و پیغمبران -

و کتابها و روز قیامت و مقدر نیکی و بدی از خدای عزوجل - فی الحدیث :

الایمان اقرار باللسان و تصمیق بالقلب<sup>(۳)</sup>

الخوف : ترمیدن

(۱) مذکور در الطبرانی -

(۲) در ابی داؤد، ترمذی، نسائی، ابن ماجه : الصلوة نور المؤمن -

(۳) متنش ازین قرار است : الایمان معرفة بالقلب و قول باللسان و عمل بالاركان -

(ابن ماجه - مقدمه ۹)

## مُوَرَّةُ الْفَيْلِ (١٠٥)

كيف : چگونه - سؤال از حال است

الفعل : کردن

صاحب : یار و خداوند

فیل : پیل

الجعل : کردن و گردانیدن

الکید والمعکر : بد مکالیدن

التضليل : گمراه کردن

الارسال : فرمستادن

الطیور : مرغ و مرغان - الابول - گله مرغان

الرمی : انداختن

الحجر والحجارة : سنگ و سنگها - واحد ها حجرة

التسجيل : منگ و گل

العصف : برگ کشت

الاكل : خوردن

## مُوَرَّةُ الْهَمْزَةِ (١٠٤)

كل : هر و همه

الهمز : بد گفتن در روی

اللمز : بد گفتن پس پشت و قیل على العکس

الجمع : گرد کردن والتجمیع مبالغه

التعدييد : بارها شمردن

الحسبيان : پنداشتن

الاخلاص : جاودان کردن

كلا : حقا و نه چنانست

النبذ : انداختن

الحطمة : دوزخ

وما ادراك : و چه دانی تو

الایقاد : آتش افروختن

الاطلاع : دیده وا شدن

الفواد والقلب والجنان : دل

الايصاد : در بستن  
العماد : ستون  
تمديد : مبالغة المد - نیک کشیدن

سورة العصر (١٠٣)

العصر : نماز دیگر و روز گار  
الانسان : مردم  
الخمر والخسران : زیان کردن  
الا : مگر  
العمل : کار کردن و کار  
التواص : یکدیگر را وصیت کردن  
الحق : درست و سزا و مزاوار و واجب شدن  
الصبر : شکیبهائی کردن - ف الشریعة قهر النفس و فی الحدیث  
الصبر مفتاح الفرج (١)

سورة تکاثر (١٠٤)

الالهاء : مشغول کردن  
التكاثر : نبرد کردن به بسیاری مال و فرزندان  
حتى : تا  
الزيارة : بر میدن  
المقبرة : گورستان  
ثم : پس  
سوف : مرانجام یعنی زود باشد  
اذ ولو وان : حروف شرطند  
العلم : دائستن - ف الشریعة : معرفة الشیئ کما هی و قیل معرفة الحال و المحرام .  
وفی الحدیث : اطلبوا العلم ولو بالصین (٢)  
یقین : بی گمان شدن  
الجحیم : آتش بزرگ

(١) الدیلمی -

(٢) اطلبوا العلم ولو بالصین فان طلبہ فریضۃ علی کل مسلم (الطبرانی) -

العين : معاينه - دیدن

السؤال : پرسیدن و خواستن

النعم : نعمت و نان و آسایش

### سورة القارعة(۱۰۱)

القرع : کوفتن

القارعة : قیامت

الفراش : پروانه چراغ

البث : پراکندن

المجل : کوه

العهن : پشم رنگین

النفس : پشم زدن

اما : هر - چون که باشد

من : که و کیست و چیست و آنکه و هر که

الثقل : گران شدن و گرانی

الوزن : سنجیدن

المیزان : ترازو

العيش : زیستن - العیشه والمعیشه - زندگانی

الرضا والرضوان والمرضاة : خشنود شدن و پسندیدن

الخف : سبک شدن

الام : اصل هر چیزی و جای و مادر

الهاوية : دوزخ

الحمى : گرم

### سورة العدیات(۱۰۰)

العدو : دویدن - والعادیات سوگند بدم زدن اسپان غازیان در وقت دواییدن

الضیح : دم زدن در دویدن

الایراء : آتش بیرون آوردن از آتش زنه

القدح : آتش زدن

الاغارة : تاراج کردن

الصیح والصباح . سپیده دم

الاثارة : بر انگیختن

النقع : گرد

الوسمط : درمیان شدن

الکنود : نامپاس و قیل الذى یعد حسناته ولا یعد سیئاته

الشهید : حاضر و آنکه کشته شود در راه خدای عز و جل

الحب والمحبة : دوست داشتن

الخير : لیک و نیکو و نیکتر

الشديد : سخت و ثقيل

البعثرة : بر انگیختن

القبر : گور

التحصیل : پدید آوردن

الخبر : آگاه

#### سورة الزلزلة (٩٩)

الزلزلة والزلزال : جنبانیدن

الارض : زمین

الاخراج : بیرون آوردن

الثقل : رخت

التحديث : حدیث گفتن و خبر دادن

الاخبار : خبرها

الایحاء : وحی فرستادن و فرمودن

الصدر والصدور : بازگشتن

الارأة : نمودن

المثقال : همسنگی چیزی

الذره : همسنگی مورچه خورد

#### سورة البینة (٩٨)

الاہل : خاندان

اہل الكتاب : جهودان و ترسایان

الكتاب : نامه نبسته

الاشراك : انباز کردن

الانكاك : جداً شدنا

الاتيان : آمدن

البينة : حجت پیدا

الرسول : پیغمبر - فرماده

التلاوة - القراءة : خواندن و في الحديث : افضل عبادة امتی تلاوة القرآن<sup>(۱)</sup>

الصحيفة : نامه

التطهير : پاک کردن

القيم والقيمة : راست

التفرق : پراکنده شدن

الایتماء : دادن

الامر : فرمودن و کار

الاخلاص : خالص کردن

الحنیف : مسلمان پاک یعنی گستته از کیشمهای بد و قیل حج کنند:

الزکوة : آنچه فریضه است دادن از مال

الاقامة : بر پای داشتن

جهنم : نام دوزخ است

الخلود : جاودان شدن

الابد : همیشه

اولئک : آن همه مردان

البرية : آفریدگان

الجزا : پاداش دادن

عند : نزد

المجنۃ : بهشت

الجري والجريان : رفتن آب

تحت : زیر

النهر : جوی

الخشیة : ترمیدن

سورة القدر<sup>(۱۷)</sup>

الانزال : فرو فرمادن

(۱) افضل عبادة امتی قراءة القرآن نظر (از ترمذی فی التوادر) -

الليل : شب الليلة : يك  
 القدر والمقدار : اندازه  
 الالف : هزار  
 الشهر : ماه  
 التنزل : فرو آمدن  
 الملك : فريشته  
 الروح : جان و جبرئيل و نام فريشته ايست که تنها در يک صفحه بايستاد  
 الاذن : دستوری دادن  
 السلام : درود و سلامتی و سلامتی دادن  
 الطلوع : بر آمدن آفتاب و مانند آن  
 الفجر : سپیده دم

### سورة العلق (١٦)

العلقة : خون بسته  
 الكرم : كريم شدن  
 الاكرم : كريم تر و كرامى تر  
 التعليم : آمزانيدين  
 القلم : خامه  
 الطغيان : از حد گذشت  
 الاستغفاء : بي نياز شدن  
 الرجوع والرجعي : باز گشتن  
 العبد : بنده و قيل پرستنده يعني عبد  
 وقيل : العبودية في تبيين السجود للعبد وجوده والجود من الموجود  
 التقوى : پرهيز گاري وفي الشريعة، اقتراب المأمور و اجتناب المحظوظ  
 التولى : روی گردانيدن  
 النهاه : باز ايستادن  
 السفع : گرفتن بجفا  
 الناصية : موی پيشاني  
 الكذب : دروغ گفت  
 الخطا والخطات : خطاك رد  
 الدعا : خواندن

النادى : انجمن

الزبانية : دوزخ بانان

الاطاعة : فرمان بردارى كردن

السجود : سر بر زمين نهادن

الاقتراب : نزديك شدن

سورة التين (٩٥)

التين : انجير

زيتون : درخت زيتون

الطور : كوه

سينين : نام دو كوه است (١) وقيل بار درخت

البلد : شهر

الامين : استوار

قد ولقد : بدريتى و رامستى كه

الحسن : نيك

الاحسن : نيكتر و خوبتر

التقويم : رامست كردن

الرد : باز گردانيدن

السافل : فرود

اسفل : فرود تر

الاجر : مزد دادن

العن : کم كردن و بريden و خطاددن و منت نهادن

بعد : پس و هنوز

ليس : نيسمت

الحكم : حکم كردن

الحكم والحاکم : داور

الاحکم : داور تر

(١) سينين - نام کوه در سوریه و آنرا طور مینین نیز گویند (منتخب اللغات)

للمزيد : لغیار

**سورة الانشراح (١٤)**

- الشرح : گشادن
- الوضع : نهادن
- الوزر : کناه<sup>(١)</sup>
- انقضى : گران کردن
- الظهر : پشت
- الرفع : برداشت
- الذكر : یاد کردن
- مع : با
- العسر : دشوار شدن و دشواری
- اليسر : آسان شدن و آسانی
- الفراغ : فارغ شدن
- النصب : رنجور شدن و پای خاستن
- الرغبة : خواهان شدن و روی گردانیدن بحق

**سورة الضبع (١٣)**

- والضبع : سوکند بچاشتگاه
- السعی : آرام گرفتن و تاریک شدن
- التوديع : فروگذاشت
- القلی : دشمن داشتن
- الآخرة : آن جهان
- الاولی : این جهان
- الوجود والوجود والوجودان : یافتن
- الایواء : جا دادن
- العايل : درویش
- القهر : شکستن و غلبه کردن
- النهر : بانگ بر زدن

- (١) گرافی -

## سورة الميل (٩٣)

الغشى والغشان : پوشیدن  
 النهار : روز  
 التجلى : روشن شدن - روشن کردن  
 الذکر : نر  
 الانشی : ماده  
 السعی : کار کردن - در رفتن شتاب کردن  
 الاتقاء : پرهیز کردن  
 الصدق : راست گوی داشتن  
 الحسنی : نیکو و بهشت  
 التیسیر : آمان کردن  
 الیسری : آسان و بهشت  
 العسری: دشوار و دوزخ  
 البخل : بخیلی  
 التردی : در هلاکت افتادن  
 الانذار : بیم کردن  
 التلظی : زبانه زدن آتش  
 الشقاوة: بدبوخت شدن - الشقی : بدبوخت  
 الاشقی : بدبوخت تر  
 التجنب: دور کردن  
 التقی : پرهیز گار  
 الاتقی : پرهیز گار تر و پارسا تر - ف الحدیث (۱) : خیر الناس اتقیهم الله واوصلهم للرحم -  
 التزکی : پارسا شدن  
 الابتغاء : جسمن  
 الوجه : روی - وجه الله ای رضاء الله تعالى  
 الاعلی : برتر

## سورة الشمس (٩١)

الشمس : آفتاب

(۱) در کتب معروف حدیث مذکور نیست

68545 86045

القمر : ماهتاب
التلو : پس رفتن
التجلية : روشن کردن
البنا : بنا کردن
الطحى : گستردن
النفس : تن و جان و خون و هستی هر چيزی
الالهام: در دل افگندن چيزی و اشارت کردن
الفجور: بد کردن
الافلاح: رستن و پیروزی یافتن - نیک بخت شدن و بقا یافتن - فـيـ الـجـدـيـثـ - اـفـلـحـ مـنـ اـصـلـحـ <sup>(۱)</sup>
التزكية : پاک کردن
الخوب : نومید شدن
الدس : پنهان کردن
ئود : قبیله صالح پیغامبر عليه السلام
الانبعاث : برخاستن
الناقة : شتر ماده
السقيا : آب خور
العقر : کشتن و پی کردن
الدمدمه : هلاک شدن و سخن گفتن بخشم
الذلب : گناه
العقبي : آخرکار و قیامت

مورة البلد<sup>(۹۰)</sup>

الاقسام : سوگند یاد کردن
الحل والحلال : شایسته شدن و آنچه روا باشد در شریعت
الكبده : رنج و مسختی
القدرة : توانا شدن
الاھلاك : نیست کردن
اللبد : بسیار و برهمن نهادن
العين : چشم و چشمہ

(۱) از احادیث رسول صلیعـم نیـستـ .

اللسان : زبان - في الحديث ما خلق الله في الإنسان أفضل من اللسان به يدخل الجنّة و به يدخل النار<sup>(١)</sup>.

النجد : راه

الاقتحام : خويشن در افگندن

العقبة : پس

الفك : کشادن

ذو : خداوند

المسغبة : گرسنگ

المقربة : خویشی

المترفة : درویشی

الرحم والرحمة والمرحمة : بخشودن وفي الحديث - الراحمون يرحمهم الرحمن<sup>(٢)</sup>.

الايمن والميمنة : سوی دست راست

الآلية : نشان

المشأمة : سوی دست چپ

سورة الفجر<sup>(٣)</sup>

العشر : ده

الشعف : جفت

الوتر : طاق

السرى : بشب رفتن

هل : [آیا - نیست - بدروستی]<sup>(٤)</sup>

القسم : سوگند

الحجر : خبر

عاد : قبیله هود پیغامبر

ارم : نام شهر است

المثل : مانند

الجب : بریدن

الصخر : سنگ خاک

(١) در کتب احادیث معروف مذکور نیست.

(٢) الدارمي : ادب - قرمذى : بر -

(٣) منتخب الدهاب -

الواد : رود<sup>(١)</sup>  
 الوتد : ميخ  
 الاكتار: پسيار کردن  
 الفساد : تباء شدن  
 الصب : ریختن  
 السوط : تازیانه  
 المرصاد : راه گذر و راه دین  
 الابتلاء : آزمودن  
 تنعیم : نعمت دادن  
 الاکرام: گرامی کردن  
 الاهانة : خوار کردن  
 التراث : میراث  
 اللم : گرد کردن  
 الجم : بسیار  
 الدک : برهم کوفتن  
 التذکر : یاد آوردن  
 انى : از کجا  
 الصف : رسته  
 یالیتنی: ای کاشکی که من  
 التقديم: پیش فرستادن  
 الحیوة : زنده شدن و زیستن و زندگانی  
 التعذیب : عذاب - عذاب کردن  
 الایناق : استوار کردن  
 الوثاق : بند  
 الاطمینان : آرامیدن

صورة الغاشية(٨٨)

الغاشية : قیامت  
 الخشوع: ترمیدن

(۱) رود - میانه دوکو (صرایح) -

لاصبة : رنج گشنده

السقى : آب دادن

الآنية : نیک گرم

الضریع : خار خشک

الامسان : فربه کردن

العلو : بلند شدن

السماع : شنودن

اللغو : بیهوده گفتن

السرير : تخت

الکوب : کوزه

النحرقه : بالشت

الزربية : شاد روان

النظر : نگریستن و چشم داشتن و في الحديث - زنا العيون النظر<sup>(۱)</sup>

الايل : شتران

النصب : پیا کردن

السطح : گستردن

التذکیر : یاد دادن و پند دادن

الصيطرة : بر گماشتن

الاوب والایاب : باز گشتن

مورة الاعلى<sup>(۸۷)</sup>

المرعى : چراگاه سبز

الغشاء : خاشاک بر سر آب

الاحوى : میاه

الاقراء : برخوازدن - خوانانیدن

النسیان : فراموش کردن

المشیة : خواتمن

الجهر : آشکارا کردن و آواز بلند برداشت

الخفنا والخفیه : پنهان شدن

النفع : مسود کردن

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست -

الموت: مردن و مرگ  
الايشار: برگزیدن<sup>(۱)</sup>  
البقاء: باقی ماندن  
ابقی: باقی تر

### سورة الطارق (۸۶)

الطرق: بشب در آمدن  
النجم: ستاره<sup>۹</sup> روشن  
الثقوب: روشن شدن  
الحفظ: نگاه داشتن  
سم: از چه  
الماء: آب  
الدفق: جستن  
بين: بیان  
الصلب: پشت مازه  
التریبة: استخوان مینه  
الرجع: باز گردانیدن  
الابلاء<sup>(۲)</sup>: رو نمودن و پدید آوردن  
السر والسريرة: راز  
القوة: نیرو  
الصدع: شگافتن  
الفصل: جدا کردن  
الهزل: سخن نادرست  
الامهال والتمهیل: مهلت دادن  
رویدا: آهسهنه

### سورة البروج (۸۰)

البروج: خانه ماه و ستاره

- (۱) غرض دیگران را بر غرض خویش مقدم داشتن (منتهمی الارب) -  
(۲) ریشه اصلی بلو است و بلاء و ابتلاء حامل معنای پدید آوردن است -

- الوعد والعدة : وعده كردن وفي العديث - العدة دين<sup>(١)</sup> العدة عطية  
 الشهادة : گواهی دادن و حاضر شدن والشهود الحضور  
 القتل : کشن  
 الاخدود : شکاف در زمین  
 الوقود : هیزم  
 القعود : نشستن  
 الفوز : رستگار شدن و پیروزی یافتن  
 النقم والنقمة : دشمن داشتن  
 البطش : سخت گرفتن  
 الابداء : آغاز کردن  
 الاعادة : باز گردانیدن  
 العرش : تخت و خانه چوب پوش و فلک  
 الارادة : خواستن  
 الجند : مپاه  
 وراء : ظهر - پس  
 الفت : سوختن و آزمودن  
 اللوح : تخته

#### صورة الانشقاق<sup>(٤)</sup>

- الانشقاق : شگافته شدن  
 الاذن : گوش دادن و گوش  
 الالقاء : افگندن  
 التخلی : خالی شدن  
 الكدح : کار برنج کردن  
 الملاقاء : اللقاء - یکدیگر را دیدن - واللقاء : دیدار  
 انقلاب : باز کشن  
 السرور والمسرة : شاد کردن  
 الشبور : هلاک شدن

(١) عدة المؤمن دين (الديامي) -

السعير : آتش وزان  
 الظن : گمان بردن و بدرستی دانستن  
 الحور : بازگشتن  
 الشفق : سرخی که پس از آفتاب فرو شدن پدید آید مسوی غرب و قیل سپیدی یعنی شفق  
 بیاض است بقریبی حمره‌ایی  
 الومق : گرد کردن  
 الاتساق : فراهم آمدن و فراهم شدن  
 الرکوب : بر نشستن  
 طبق : حال و پوشش معروف  
 الایعاء : باز تهادن و پنهان کردن<sup>(۱)</sup>  
 التبشير : مژده دادن  
 الالم دردمند شدن

سورة القطفیف<sup>(۲)</sup>

(مطفین)

التطفیف : کم پیمودن و کم سنجیدن  
 الاکتیال : از بهر خود پیمودن [فامتدن]<sup>(۳)</sup>  
 الاستیفا : تمام حق بستدن  
 انکیل : پیمودن  
 الاخسار : کم کردن  
 السجن والسجين : زندان  
 الرقم : نبشتن  
 لااعتداء : از حد درگذشتن  
 الاثم : بزه کار شدن  
 الاساطیر : افسانها  
 الاول : نخستین  
 الرین : غلبه کردن  
 الحجب والحجابة : باز داشتن  
 البر : نیکوکار و نیک مرد

(۱) فراهم آوردن و لگاه داشتن (فرهنگ اند راج) -

(۲) تاج المصادر -

عليين : جایگاه بلند قیل لوح من زبرجد خضر . . . معلق تحت العرش او قاپمة اليمنى او ساقه

قیل السماء السابعة

السجين : صخرة تحت الارض السابعة

الفجار الكفارة : قیل الظلمة

التقریب : نزدیک گردانیدن

الاريکة : تخت آراسته

العرف والمعرفة والعرفان : شناختن

النضرة : تازه روئی کردن و تازه رو شدن

الرھيق : شراب خالص

الختام : سهر

التنافس : رغبت کردن

المزاج : آمیزش

التسنیم: نام جوی مت در بهشت و ارفع شراب فی الجنة

الشرب : آشامیدن

الاجرام : گناه کردن

الضحك : خنديدين - ف الشرع ما يسمع هو دون غيره

في الحديث : كثرة الضحك تمیت القلب<sup>(۱)</sup>

التمامز : بچشم اشارت کردن

الفکه والفکاهة : خوش منشی کردن

التریب : پاداش دادن و پیاپی خواندن

### سورة الانفطار<sup>(۲)</sup>

الانفطار : شگافته شدن

الکوکب: ستاره

الانتشار : پراگنده شدن

البحر : دریا

التجیر : آب روا کردن

التاخیر : پس برداشت

الغورو : فریقت

(۱) کثرة الضحك تمیت القلب و تورث الفقر (الدیلمی) -

التعديل: راست کردن و برابر کردن  
 ای : کدام  
 الصورة : جهره  
 التركیب : برهم فهادن  
 الغیب والغیبه : غائب  
 وفي الشريمة - تواری الشی عن الحواس الخمس حيث لا يقع  
 عليه الحس .

هوره التکویر (۸۱)

التکویر : در پیچانیدن  
 الانکدار : فرو ریختن  
 التسییر : راندن  
 العشاء : شترده ماهه آبستن  
 التعطیل: بی زیور کردن و فی الحدیث . ان الله یبغض الشاب المعطل<sup>(۱)</sup>  
 الوحش : چهار پای - رمنده از مردم  
 الحشر : گرد کردن  
 السجر : پر کردن و تافتن تنور  
 السعمر : آتش افروختن  
 التحشیر والتسجیر والتسعیر : بی الغه  
 الجواری : جمع الجاری  
 الخنس : جمع الخانس  
 الکنس : جمع الکانس - الکنس روغن - الکنوس : در آشیانه شدن آهو و شیران  
 العسعسه : تاریک  
 التنفس : دم زدن  
 الاطاعة والطاعة : فرمان برداری کردن  
 ثم : آنجا  
 الجنون : دیوانه شدن  
 الافق : کرانه آسمان  
 الغمین : بخیل والظئین : بهت زده  
 الشیطان : دیو

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست -

الرجيم : رانده و لفرين كرده

الذهب : رفتن

سورة عبس (٨٠)

العبوس : روی ترش كردن - البسور والكلوح مثله

الاعمى : نابينا

لعل : مگر

التعدى : پيش آمدن

التلھى : بازى كردن (١)

السفر : نبشتن

السفرة : جمع السافر كالكتبه جمع الكاتب

النطفه : آب مني

السبيل : راه

الاماته : ميراليدن

الاستئبار : گور كردن و فرمان دادن بدفع کسی

القضا : حکم كردن و گذاردن آنچه بر تو واجب باشد

الأنبات : رويانيدن

الحب : دانه

العنب : انکور

القضب : اسهت قر

النخل : خرماسنان

الحديقه : بوستان

الاغلب : ستير گردن الغلب جمع

الفاكهه : میوه

الاب : گهاه

المتاع : برخورداري و کالا

الانعام : جمع النعم چار پاي

الصاخة : قيمة

الابن : پسر

الشأن : کار

(١) بي اعتنا بودن -

الاسفار : روشن کردن - ف الحديث . اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر<sup>(١)</sup>

الاستبشار : شاد شدن

الغيرة : گرد

الرهق : ترميدين

القرة : گرد سياه

سورة النازعات<sup>(٧٩)</sup>

النزع : کشیدن

الغرق : پر کشیدن و غرقه شدن

النشاط : گره کشادن

السبح والسباح : شنا کردن

والسابعات : سوگند بدان فريشگان که بشابند در گزاردن فرمان

السبق : بيشه گرفتن

التدبر : از پي اندیشه کاري کردن

الرجف : لرزیدن

البصر : چشم و بیناف

الراجفة : نفخه نحسهين

التابع : پس روی کردن

الرادفة : زفحة ديگر

الوجف : طپيدن دل

الحاافره : اول کار

العظيم : استخوان

النخر : پوسیده شدن

اذا : اکنون و آنگاه

الكرة : بازگشتن

كرة مرة تارة : يکبار

الزجر : راندن و باز زدن

الساهره : زمين قيامت

المناداة والنداء : خواندن

(١) ترمذى ، نسائى ، الدارمى ، احمد بن حنبل -

طوى : درختی ست و قیل وادی است در بهشت

العصیان : بی فرمانی کردن

الادبار : باز پس شدن

الأخذ : گرفتن

النکال : عقوبتي که بدان پند گیرند

العبرة : پند

السمک : آسمان خانه<sup>(۱)</sup>

الاغطاش: تاریک کردن

الدحو : گستراندن

الارماء : استوار کردن

الطم : غلبه کردن

الطامة : قیامت

التبیریز : پیدا آوردن

المقام : جای ایستادن

المأوى: جای باز آمدن

الهوى : آرزو و کام دل

الساعة : یک زمان و قیامت

ایان وستی : کی

اللبث : درنگ کردن

العشیة : شبانگاه

سورة البناء<sup>(۷۸)</sup>

التساؤل : از یکدیگر پرمیدن و خواستن

البناء : خبر

الاخلاف: آمد و شد کردن و خلاف کردن

المهاد : آرام گاه

الزوج : زن و شوی و جفت و گونه

النوم : خفتن و خواب

السبات : آسایش

-(۱) سقف -

فوق : زبر  
 السراج : چراغ  
 الوجهان : درخشیدن آتش - الوهاج : تابان و گرم  
 الاعصار : [نژدیک گشتن ابر بیاریدن]  
 الشج والشجیح : آب ریختن  
 النبات : رسن  
 اللف : درخت البوه  
 المیقات : وقت و وعده گاه  
 الصور : شاخی که اسرافیل علیه السلام در وی در دید  
 السراب : کوراب یعنی نمایش آب  
 هـآب : جای بازگشتن  
 الحقب : هشتاد سال  
 الذوق : چشیدن  
 البرد : سرما و خنکی و خواب  
 الغساق : آب سرد و گنده  
 الموافقة والوافق : با یکدیگر موافقت کردن یعنی ماز وار آمدن  
 الرجاء : امید داشتن و ترسیدن و فی الحديث : الایمان بین الخوف والرجاء  
 الاحصاء : دانستن و توائیستن و شمردن  
 الزید و الزیادة : افزون کردن و افزون شدن  
 الكعوب : نارپستان افزون شدن  
 الترب : همزاد  
 الكام : قدرح با شراب  
 الدهاق : پرو پیاپی  
 العطا : بخشش  
 المخاطبة والخطاب : با کسی سخن گفتن  
 الصواب : درست و راست

· سورة المرسلات (٧٧) والمرسلات عرفا ·

العرف : کار نیکو  
 العصیف والعصیوف : سخت چستن یاد

لفرق : جداً كردن  
 لعذر، والمعذرة : حجت پیدا آوردن  
 النذر والانذار : بیم کردن  
 الایعاد : وعده کردن  
 النسف : برکندن  
 الطمس : ناپدید کردن - الطموس : ناپیدا شدن  
 التوقیت - الناقیت : وقت پیدا کردن  
 التاجیل : زمان دادن  
 الاتباع : از پس در آوردن  
 الآخر : پسین  
 المهین : سست  
 القرار : آرامیدن و آرامگاه  
 المکین : جای استوار  
 الى : با و تا و سوی  
 الکفات : فراهم آوردن  
 الراسی : کوه استوار - الراسیات جمع - الرواسی جمع الجمع  
 الشامخ : کوه بلند  
 الاسقاء والسوقی : آب دادن  
 الفرات : آب خوش  
 الانطلاق : روان شدن  
 الظل : سایه  
 الشعب : شاخ - الشعبه : یکی - الشعب جمع  
 الشر : زبانه آتش  
 القصر : کوشک  
 العمل : شتر نر  
 الاصفر : زرد  
 النطق والمنطق : سخن گفتن  
 الاعتذار : عذر خواستن  
 الاشتھاء : آرزو کردن  
 الھنیّ : گواران

التمتع والمتاع : بـرخورداری گرفتن - و زن را متعدہ دادن  
الركوع : پشت را خم دادن

مورة الدهر (٧٦)

الجين : هنگام

الدهر : روزگار

المشج والمشيج : آب مردوزن بهم آمیخته

الشکر والشکور : مسپاس داری کردن و مسپاس

الكفران والكفور : ناسپاسی کردن وفي الحديث : الايمان نصفان نصفه شکر و نصفه صبر (١)

الاعتداد : ساخته کردن

السلسلة : زنجير

الكافور : معروف و نام چشمہ ایست در بهشت

الایفاء : انجام کردن و تمام کردن

النذر : عهد کردن

الاستطارة : پراکنده شدن

الاسیر : برده

القطمير : نیک ترش و سخت دشوار (٢)

الوقاية : نگاه داشتن

التلقیه : نمودن و چیزی پیش کسی آوردن

الحریر : دیباي تنک

الاتکاء : تکیه کردن

الزمهریر : سرمای سخت و باد سخت سرد

الدنو : نزدیک آمدن

التلذیل : رام کردن و فرمان برداری کردن

القطف : بار درخت

الاناء : آوند آب

الفضبة : میم یعنی نقره

(١) الايمان نصفان نصفه في الشکر و نصف في الصبر (بخاري) -

(٢) قطمير : پوستک دانه خرما یا نقطه میبد بر پشت دانه خرما که خرما از وی روید (صراح) -

قطیر : روز سخت - قمطرار : سخت ناخوش شدن (صراح) -

القارورة : شيشه  
 الزنجيل : چيزیست خوش بو و خوش مزه  
 السلسیل : نام چشمہ ای است در بمهشت  
 الولید : کودک خورد (خرد)  
 التخلید : جاودان کردن  
 المؤلٹو : مروارید  
 النشر : پراکندن  
 السندرس : دیباي تنسک  
 الاخضر : سبز  
 الاستبرق : دیباي ستر  
 التحلیله : پیرایه بستن و بیارامتن  
 السوار : دست ورنجن<sup>(۱)</sup>  
 البکرة : بامداد  
 الاصلیل : شبانگاه  
 الطویل : دراز  
 الودر والودع : گذاشتن  
 الشد : سخت بستن  
 الاسر : پیوند خانها  
 التبدیل : تبدیل کردن  
 الادخال : اندر آوردن  
 الظالم : ستم کردن و ستم و ف الشریعة : وضع الشی ف غیر موضعه  
 وفي الحديث : الظالم ظلمات يوم القيمة<sup>(۲)</sup>  
 وفي الشعر : الهم تعلم بان الظلم عار - جزاء الظلم عند الله نار  
 الاعداد : ماختن و آماده کردن

سورة القيمة (٧٥)

الذوم والملامة : سرزنش کردن

(۱) دست ورنجن -

(۲) الظلم ظلمات يوم القيمة (مسلم و بخاري) -

البناء : سر انگشتان  
 البرق والبروق : درخشیدن و خیره شدن چشم  
 الخسوف : گرفتن ماه و آفتاب  
 الوزر : پناه - جا  
 التحریک : جنبانیدن  
 العجلة : شتافتن  
 القرآن : خواندن  
 التبیین والبیان : پیدا کردن  
 الفاقرة : میختی که مهره پشت بشکند  
 البلوغ : رسیدن  
 الترقوه : چنبر گردن  
 الرقیة : افسون کردن  
 الالتفاف : بر پیچیدن  
 الساق : ساق پای - السوق جمع  
 السوق والمساق : راندن  
 التمطی : خرامیدن  
 الترك : ماندن - مدی : فروگذشته  
 المني والامناء : منی بیرون آوردن<sup>(۲)</sup>  
 المیت والمیت : مرده

سورة المدثر (۷۴)

الاذئر : جامه در سر کشیدن اصله التدثر  
 النکیر : خدای را به بزرگی یاد کردن  
 الهجر والهجران : بریدن  
 الاستکثار : بسیار خواستن  
 النقر والنفح : در دمیدن - الناقور : صور  
 الطمع : چشم داشتن  
 العنید : مستیزه کار  
 الارھاق : رسانیدن و دشوار داشتن

(۲) منی انداختن (صراح) -

المصعود : بر بالا شدن  
 التفكير : نیک اندیشه کردن  
 الامتكبار : بزرگی جستن  
 السحر : جادوی کردن و جادو  
 الاثر : روایت کردن و نشان  
 البشر : آدمی  
 الاصلاء : در آتش در آوردن  
 سقر : دوزخ  
 الابقاء : باقی گذاشتن  
 اللوح : در خشیدن و شوزانیدن  
 البشرة : پوست روی مردم  
 العد والعدد والعده : شمردن و شمار  
 الاستيقان : بی گمان شدن  
 الازدياد : زیادت شدن  
 الارتياح : بگمان شدن و بیماری  
 الاصلال : گمراه کردن  
 التقدم : پیش شدن  
 التأخير : پس شدن  
 الرهن : گرو کردن و گرو  
 السلک : چیزی در چیزی در آوردن  
 الخوض : در چیزی رفتن  
 الشفاعة : خواهش کردن - ف الحدیث ، شفاعتی لاهل الكبایر من امّتی یوم القيمة<sup>(۱)</sup>  
 الاعراض : رو گردانیدن  
 الحمار : معروف  
 الاستغفار : رمیدن و رمانیدن  
 القسورة : شیر و صیادان و تیراندازان  
 المغفرة : آمرزیدن

سورة المزمول (۷۳)

التزمل : گلیم در خویشن پیچیدن

(۱) ابی داؤد (سنّة) - ترمذی (قيامة) - ابن ماجه (زهد) - مسند احمد بن حنبل -

النصف : نيمه  
 النقص : کم کردن و النقصان ، کم شدن  
 الترتيل : گشاده خواندن و قيل حفظ مخارج الحروف و رعاية الوقوف  
 القليل : اندک . اقل : کمتر  
 الناشية : اول ساعت از شب  
 الوطا : سپردن<sup>(۱)</sup> الوطاء الوفاق  
 اقوم : اصوب  
 التبليل والتبييل : از خلق بریدن  
 لدن : نزد  
 لدى : نزد من ، لدينا : نزد ما  
 الغصة : بگاو گرفتن  
 الكثيم : توده ریگ  
 الوبيل : گران  
 الاشييب : معویه - الشیب : جمع  
 ادنی : کمتر  
 الثالث : سه یک  
 الفضل : افزونی کردن و افزونی  
 المقاتلة والقتال : کارزار کردن  
 الاقراض : قرض دادن - القرض : وام : قرض حسنا

### مورة الجبن<sup>(۲)</sup>

الایحاء : وحی فرميادن و فرمان دادن و فرميادن و اشارت کردن  
 النفر : گروه  
 العجب : شگفت  
 الجد : بزرگ و پدر پدر  
 الصاحبة : زن  
 السفة والسمفاهة : نادان و تنگ خرد شدن  
 الشسطط : دروغ و ستم  
 البعث : فرميادن و برانگیختن

(۱) سپردن زیر پا (صراب) -

اللمس : بسمودن  
 الملاع : پر کردن  
 الحراسة : نگاه داشتن  
 الشهاب : عماره روشن و پاره آتش  
 الآن : اکنون  
 الرصد : جمع الراصد - راه بان  
 الدرایة : دانستن  
 الطريقة : راه  
 القدة : گروه هم دل  
 الاعجاز : عاجز کردن  
 الهرب : گریختن  
 البخس : کم کردن  
 الاسلام : مسلمان شدن و مسلمانی و گردن نهادن و مسلم ہستن  
 القسوط : ستم کردن  
 التحری : صواب جستن  
 الخدق : آب بسیار  
 الصعد : دشوار  
 البد : گروه  
 الاجارة : زنهار دادن  
 الالتحاد : جفسیدن  
 الرسالة : پیغام  
 الامد : پایان کار  
 الاظهار : پیدا کردن و غلبه کردن و در وقت ظهر آمدن  
 الارتضاء : پسندیدن  
 الابلاغ : رسائیدن  
 الاحاطة : گرد در گرفتن و دانستن

سورة نوح عليه السلام<sup>(۷۱)</sup>

القوم : گروه مردم  
 قبل و قدام : پیش  
 الاجل : روزگار و زمان

الأستغشاء : جامه در سر کشیدن  
 الاصرار : دل بر کاری نهادن  
 الاعلان : آشکارا کردن  
 الاسرار : پنهان کردن  
 العدرار : باران از پس یکدیگر  
 الامداد : زیادت کردن  
 الوقار : آهستگی  
 طورا : یکبار  
 الطباقي : بر یکدیگر نهاده  
 البساط والفح : راه فراخ  
 الكبار : سخت  
 ود ومواع و يعوق و نسر : أسمى بتأممت  
 الخطيبة : گناه بزرگ وفي الحديث : اکثر خطایا ابن آدم في لسانه  
 الاغراق : غرقه کردن  
 ديارا : هیچ کس  
 التبار : هلاک شدن

رة المعارج (٧٠)

العروج : باسمان بر شدن  
 السنة : سال و قحط  
 الجميل : نکو  
 البعيد : دور  
 المهل : سن گداخته  
 الحميم : دوست خالص و آب گرم  
 التبصير : بينما گردانیدن وفي الحديث : اذا اراد الله بعد خيرا بصره بعيوب نفسه  
 الافتداء : باز خريدين  
 الفضيلة : خويشان نزديك  
 الانجاء : رهائيدن  
 اللظى : دوزخ

الشواة : پوست  
 الهملوع والجزوع : ناشكيم  
 الدوام : همیشه بودن  
 الهرمان : بی بهره کردن  
 الاشقاق : ترسیدن  
 العدو : از حد گذشتن  
 العهد : نذر کردن و وصیت کردن  
 الاهطاع : شتافتان  
 العزة : گروه هم دل - العزون : جمع  
 اللعب واللهو والعبث : بازی کردن  
 الجدث القبر . الاجداث القبور  
 المسارعة والسراع : شتافتان

سورة الحاقة (٦٩)

الحاقة : قیامت  
 ریح صرصر : باد سخت سرد  
 العتو : از حد در گذشتن  
 التسخیر : رام کردن  
 سبع و سبعة : هفت  
 ثمان و ثمانیة : هشت - وا ز عدد دوین تا ده، مذ کر رابتا گویند و مؤنث را بی تا بخلاف قیاس  
 الحسوم : پیوسته و شوم  
 الصریع : افکنده  
 العجز : تنہ درخت و بن هر چیزی  
 الخوى والخواء : افتادن  
 الوعی : نگاه داشتن  
 الوھی : سست شدن  
 الرجا : کرانه  
 ها : بگیر تو مرد - هاؤ هاؤم  
 الاسلاف : پیش فرستادن و پس گذاشتن  
 السلطان والسلطانية : حجت پیدا  
 الذرع : برش پیمودن - الذراع : رش و گز

الغسلين : ريم دوزخيان

الابصار : ديدن

الكافن : فال گو

التنزيل : فرو فرستادن و فرو آوردن

الوتين : رگ جان

الحسرة : پشيماني

سورة ن (٦٨)

(القلم)

النون : ماهى و دوات

السطر : نبشن

الخلق والخلق : خوى و عادت . وفي التفسير هو عشر خصال في آية التوبة وقيل اربع :  
الالفة والنصيحة والساخونة والشفقة وفي الشريعة : اقتراب الاوامر واجتناب  
الزواجر اعني - آوردن سأمور و دور بودن محظوظ . وفي الحديث : احسنكم ايمانا  
احسنكم خلقا وانا احسنكم خلقا<sup>(١)</sup>

الاهداء : راه راست گرفتن و برآن بودن

الادهنان والمداهنة : آسان گرفتن کار دین را

الحلف : سوگند خوردن

المشي : رفتن

النميمه : سخن چيني کردن وفي الحديث : عذاب القبر من ثلاثة الغيبة والنميمة والبول

العتل : درشت خو

الزنيم : حرام زاده

الوسم : داغ کردن

الخرطوم : بيضي

الصرم : بريدن

الاصباح : بامداد کردن

الاستثناء : چيزى از چيزى بیرون آوردن و در حرکت انشاء الله گفت

(١) كان رسول الله احسن الناس خلقا (مسلم ، ابي داؤد ، احمد بن حنبل) ، اكمل المؤمنين ايمانا  
احسنهم خلقا (ابي داؤد ، احمد بن حنبل) .

الصریم : شب و صبح  
 التنادی : یکدیگر را آواز دادن  
 الغدو : در بامداد رفتن  
 الیحرث : کشته کردن و کشت  
 التخافت<sup>(۱)</sup> : آهسته (سخن) کردن  
 الحد : کینه و قصد  
 الاقبال : رو بچیزی آوردن  
 عیی : شاید بود و قیل مگر  
 الدرس والدراسة : علم خواندن  
 الیمین : موگند و دست راست و قوت  
 الزعیم : پذ رفتار<sup>(۲)</sup>  
 الشريك : انباز

الصدق : راست گفتن و وعده راست کردن و راستی وفي الحديث الصدق ینجی والکذب  
 بهلک<sup>(۳)</sup>

الکشف : برنه کردن  
 الامتناع : توائشن  
 الاستدراب : درجه درجه گرفتن بخش  
 الاملاء : مبلت دادن  
 الجوت : ساهی  
 الکظم : خشم فرو خوردن  
 التدارک : دریافتن  
 العراء : زمین هامون  
 الذم : نکوهیدن  
 الاجتباء : برگزیدن  
 الاژلاق : خزانیدن<sup>(۴)</sup>

مورة الملک<sup>(۵)</sup>

تبارک : بزرگست و پاینده امت و با برکت بسیار است

(۱) در اصل تخافت -

(۲) نیز ضامن -

(۳) لغزانیدن -

التفاوت والتقوت : بر فرو شدن<sup>(١)</sup>  
 الخسرو<sup>(٢)</sup> : دور کردن الخسرو : دور شدن  
 الحسیر : مانده  
 التزین : آراستن  
 المصباح : چراغ  
 الرجم : سنگسار کردن  
 اجرم : جمع راجم  
 الشهیق : بانگ سهمناک  
 الفور : بر جوشیدن  
 التمیز : از یکدیگر جدا شدن  
 البخزانة : نگاه داشتن  
 العقل : دریافت و خردمند شدن  
 الاعتراف : مقر آمدن  
 صحقا : دوری باد  
 المتكب : کرانه چیزی  
 المور : بگشتن  
 الحاصب : باد  
 القبض : گرفتن  
 اللجاجة : ستیمهیدن  
 النفرة والنفور : رمیدن  
 الكب والاکباب : بر روی افکنندن  
 السوی : راست  
 الانشاء : آفریدن - آغاز کردن  
 الزلفة : نزدیکی  
 السوءة : غمگین شدن  
 الادعا : دعوی کردن  
 التوکل : اعتماد کردن و فی الشریعة هو تفویض الامور الى الله  
 الغور : مایی (آب) بزمین فرو شدن  
 المعین : آب روان

(٢) الخسا -

(١) دوری میان دو چیز (قاموس) -

سورة التحریم<sup>(١)</sup>

النبی : پیغمبر - خبر دهنده - اصله نبی<sup>\*</sup> : فعال بمعنى مخبر  
لم : چرا

التحریم : حرام گردانیدن  
الاھالی : حلال کردن

الفرض : فرضه گردن و اندازه گردن وفی العدیث . العمرۃ فرضة کفریضة الحج  
ای مقدمة کتقدیر الحج

التحلة : راست گردن موکند

التنبیه والاباء : آگاهانیدن

التعريف : شناسا گردانیدن

التطليق والطلاق : رها گردن زن وفی الشریعۃ : هو رفع القید الثابت شرعا بالنكاح  
القنوت : دعا خواندن در نماز و فرمان برداری گردن

السیاحة : در زمین رفتن و روزه داشتن

الثوب : زن شوی دیده

البکر : زن شوی ندیده

الغلوظة : درشتی گردن - الغلاظ جمع الغلوظ

النصح والنصیحة : نیک خواستن

توبہ نصوحا : توبہ نصیحت کننده مر نفم را بترك گناهان وفی البحدیث الدین النصیحة<sup>(۱)</sup>  
وفی الشریعۃ التوبۃ ثلاثة وارکانها ثلاثة وشرایطها ثلاثة واصل كلها الندم وفی البحدیث :  
الندم توبۃ<sup>(۲)</sup>

النکفیر والکفارة : در گذاشتن گناه

السیئة : بد شدن و بدی

الاخزاء : خوار و رموا گردن و شرم زده گردانیدن

الاتمام : تمام گردن

المنافقه والنفاق : دو روئی گردن

لوط : نام پیغمبرست علیه السلام

الابنة والبنت : دختر

(۱) ابی داؤد - ترمذی - نسائی - دارمی - احمد بن حنبل -

(۲) ابن ماجه - احمد بن حنبل -

عمران : نام مردی سرت  
الاحسان والتحصین : نگاه داشتن

### سورة الطلاق (٦٠)

- الحد : اندازه کردن و اندازه
- التعدى : از حد در گذشتن
- الفاحشة : کار رشت
- الاشهاد : گواه گرفتن
- الوعظ والمعظة : پند دادن
- حسب : بس
- العدل : راست کردن و برابر کردن و داد دادن و داد وفى الشريعة وضع الشئ فى محله
- اليمان : نوميد شدن
- الحيض والمعييض : بي نماز شدن زن با دیدن خون
- العمل : بار برداشت
- الاعظام والتعظيم : بزرگ داشتن
- الاسكان : آرامانیدن
- الوجد : توانگری
- الضر والضرا والمضررة : زیان رسانیدن
- التضييق : تنگ کردن
- الانفاق : هزینه کردن اعنی صدقه دادن
- الارضاع : شیر دادن
- الایتمار : فرمان بردن و دستور کردن
- التعامر : با یکدیگر دشواری کردن
- التكليف : چیزی از کسی درخواستن که او را ازان رنجی باشد
- وكاين : چند
- القرية : ديه القرى جمع
- اللب : خرد الالباب جمع - اولوا : جمع ذوونه از لفظ ذی
- الظلمة : تاریک
- الاحسان : نیکوئی کردن
- الرُّزق : روزی دادن و روزی

## سورة التغابن (٦٤)

الزعم : گمان بردن و دعوى کردن  
 التغابن : با يکديگر غبن کردن والغبن : زيان  
 العذر : ترسيدن  
 العفو والصفح : در گذاشتن از گناه  
 الشغ : بخيلى کردن  
 المضاعفة : دو چندان کردن  
 الحلم : بردبار شدن -  
 الحكمة : معن درست گفتن و کار درست کردن - الحكم : استوار کارو . . . گفتار

## سورة المنافقون (٦٣)

الجنة : مپر  
 الصد : بکردايند - الصدود : هگشتن  
 الطبع : مهر کردن  
 الفقه : دانستن و دریافتن و في الحديث ، لکل شیئی عمامد و عماد هذا الدين الفقه (١) الفقاہة: فقيه  
 شدن والفقیه داننده و در یابنده وفي الحديث: فقيه واحد اشد على الشیطان من الف عابد (٢)  
 الاعجاب : بشگفت آوردن  
 الجسم والجرم والجسم : تن  
 الخشب : چوب  
 التسنيد : چوب ہدیوار باز گذاشتن  
 الافک : گردايند و زيان روا شدن بدروخ و دروغ  
 اللي : پيچانيدن  
 الفسق والفسوق : از فرمان بیرون آمدن  
 الخزانة : نگاه داشتن والخزانة والخزينة : گنجینه  
 لكن : جزکه  
 المدينة : شهر  
 العز والعزة : عزيز شدن و سخت آمدن و غلبه کردن و لا يافت شدن وفي الحديث :  
 من اراد عزالدارين فليطبع العزيز

(١) الطبراني -

(٢) ترمذی (علم) - ابن ماجه (مقدمه) -

الذل والمذلة : خوار شدن  
التعدق والاصداق : صدقه دادن

سورة الجمعة (٦٢)

القدوس : پاکی  
الامی : تالویسنده  
اللھوق : در رسیدن  
التحمیل : بار نہادن  
الھود والھیادة : جھود شدن و توبه کردن  
التمنی : آرزو بردن  
الفرار : گریختن  
الجمعۃ : آدبند  
البیع : خریدن و فروختن وهو من الاضداد  
الکثرة : بسیار شدن  
التجارة : بازرگانی کردن

سورة الصاف (٦١)

المقت : دشمن داشتن و دشمنایگی  
الرص : بنا استوار کردن  
الایذاء : بیازردن  
الزیغ : بگشتن  
الازاغة : بگردالیدن  
الافتراه : دروغ بر باقتن  
الاطفاء : کشتن آتش و چراغ  
الکره والکراهة والکراہیة : دشمن داشتن و دشوار داشتن و دشواری  
الدلالة : راه نمودن  
الطیب : خوش شدن و خوش بو شدن و پاک شدن  
العدن : پیوسته جایی بودن  
العواری : بار  
الظہور : پیدا شدن و غالباً آمدن

## سورة الممتحنة (٦٠)

الود والمودة : الحب والمحبة : دوست داشتن  
 الثقة : گرفتن  
 الرحم : خويشى  
 البراءة : بizar شدن  
 البدو : پديد آمدن و ييابان  
 العداوة والبغضاء والبغض : دشمن داشتن  
 الانابة : باز گشتن بحق  
 الاسوة : پس روی  
 المعاداة : باکسى دشمنی کردن  
 البر و سبرة : نیکونی کردن و راست شدن موگند و نیکونی  
 الاقساط : داد دادن  
 التولی : برگشتن و دوست داشتن و ولی شدن  
 المظاہرة والظهور : باکسى پیدا شدن و غلبه کردن و تشبیه کردن منکوحة به پشت مادر  
 الامتحان : آزمودن  
 الجناح : بزه  
 النکاح : زن کردن مرد و شوکردن زن وف العدیث النکاح من سنتی فعن رغب عن سنتی  
 فليس منی (١)  
 العصمة : نگاه داشتن و رستن  
 الفوت والفوات : در گذشتن  
 المعاقبة والعقاب : عقوبت کردن  
 المبايعة : باکسى بیعت کردن و بیع کردن  
 السرقة : دزدی کردن  
 البهتان : دروغ بر یافتن

## سورة العشر (٥٩)

العصن : جای استوار و حصار  
 الرعب : ترس  
 التخريب والخراب : ویران کردن  
 الاعتبار : پنه گرفتن

(١) این ماجه (نکاح) -

الجلاء : از خانمان بیرون شدن  
 المشاقة والشقاق : باکسی خلاف کردن  
 اللينة واللين : نرم شدن  
 الاصل : بینخ و نژاد  
 الافاءة : باز گردانیدن  
 الخيـل : اسبان  
 الرکاب : شتران دونده  
 التسلیط : بر گماشتـن  
 الدولة : آنچه بدان دولت گیرند دست بدست  
 الفقر والافتقار والاقتـار : درویش شدن والفقـر : درویشی و نیازمندی وفي الجـدیـث الفـقـر فـغـرـی  
 و به افتخار  
 التبـوء : جـای گـرفـتن  
 الحاجـة : نـیـاز  
 المـخـاصـصـة : درویـشـی و بدـحـالـی  
 الغـلـ وـالـغـلـولـ : خـیـالتـ کـرـدنـ  
 تـولـیـةـ : ولـاـیـتـ دـادـنـ و روـیـ گـردـانـیدـنـ  
 الدـبـرـ : پـسـ  
 الرـهـبـ وـالـرـهـبـةـ : تـرـصـیدـنـ  
 الجـدارـ : دـیـوارـ  
 البـأـسـ وـالـبـأـسـاـ : سـخـتـیـ  
 الغـدـ : فـرـداـ  
 الانـسـاءـ : فـرـامـوشـ گـرـدانـیدـنـ  
 الاستـوـاءـ : بـراـبـرـ شـدـنـ وـ تـعـامـ شـدـنـ وـ دـسـتـ یـاقـتنـ یـعنـیـ مـسـتـوـیـ شـدـنـ  
**سورة المجادله (٤٨)**  
 المجـادـلـهـ وـالـجـدـالـ : با يـکـدـیـگـرـ سـتـیـھـیدـنـ  
 الاشتـکـاءـ وـالـشـکـایـةـ وـالـشـکـوـیـ : گـلهـ کـرـدنـ وـ نـالـیدـنـ  
 التـحـاوـرـ : روـ با روـ سـخـنـ گـفـتنـ  
 الانـکـارـ : نـاشـناـختـنـ  
 الزـورـ : درـوغـ  
 العـودـ : باـزـ گـشـتنـ

التعرير : بنده آزاد کردن  
 التماس : یکدیگر را بسودن و مباشرت کردن  
 الصوم والصيام : روزه داشتن  
 التتابع : از پس یکدیگر شدن  
 المعاربة : با کسی جنگ کردن  
 المحادة : یکدیگر را باز داشتن  
 الکبت : بر روی افکنندن  
 النجوى : راز گفتن و راز  
 التناجي : با یکدیگر راز گفتن  
 التحية : سلام و درود و بادشاهی دادن (؟) و آفرین کردن  
 الحزن : اندوهگین کردن  
 التفسح : فراخ نشتن  
 الفسح : فراخ کردن  
 النشوؤ والانشار : از جای برخاستن و برتر نشستن و ناسازواری کردن  
 الجلوس : نشستن  
 الا : بدان و آکاه باش  
 الاستحواذ : غلبه کردن  
 الحزب : گروه  
 العشيرة : الفصيلة

سورة العدد(٥٧)

الولوج : در آمدن  
 الایلاج : در آوردن  
 الاستخلاف : خلیفه گرفتن  
 الاقتباس : عالم جستن و نور و نار  
 الالتماس : جستن  
 التریض : چشم داشتن  
 الامنية : آرزو  
 الفدية والفداء : باز خریدن  
 القسوة والقساوة : سخت دل شدن  
 الزينة ؛ آرایش

التفاخر والافتخار والفخر : نازيدن  
 الغيث : باران بانفع والمطر بي نفع  
 الهيج والهيماج : خشك شدن گيه  
 الحطام : گيه و خشك و شکسته  
 المسابقة والسباق : پيش دستي كردن  
 العرض : پهنا  
 الاسى : اندوهكين شدن  
 الفرح والمرح : شاد شدن  
 الاختيال : خراميدن  
 القسط : داد  
 الحديد : آهن  
 الذريعة : فرزندان  
 التقافية : چيزى از هم چيزى داشتن  
 الرأفة : سهر باني  
 الرهبانية : ترسکاري  
 الابداع : چيزى نو نهادن  
 المراعاة والرعاية : نگاه داشتن  
 الكفل والنحيب : بهره

سورة الواقعة(٥٦)

الخفض : فرو داشتن  
 الراج : جنبانيدن  
 البس : ريزه كردن  
 الھباء والغبار : گرد باد  
 الانبات : پراكنده شدن  
 الثالثة : گروه  
 الوضن : نوار باقتن و بجواهر مرصع كردن  
 التقابل : با يکديگر برابر شدن و برابر كردن  
 الابريق : کوزه آب دست  
 التصدیع : درد سر دادن و پراكنده كردن

الانزاف : برمیدن و مپری شدن  
 الاحور : آنکه سیاهی چشم وی نیک صیاه باشد و سپیدی نیک سپید  
 الاعین : گشاده چشم و حور عین جمع وی کامثال اللؤلؤ المکنون صفت وی - الکن : فراپوشیدن  
 التائیم : در بزه افکندن  
 الصدر : درخت کنار  
 الخضد : خار از درخت باز کردن  
 الطلح : درخت موز  
 النضد : برهمنهادن  
 السکب : آب ریزانیدن - السکوب : آب ریختن  
 العروب : زن شوی دوست  
 السموم : نفس باد  
 الحمیم : گرم و دود سیاه  
 الاتراف : در نعمت دنه گرفته گردانیدن<sup>(۱)</sup>  
 الحنث : موگند شکستن و کاه  
 الزقوم : نام درختی ست و قیل دیوی<sup>(۲)</sup> است در دوزخ  
 الاہیم : شتر لیک تشهه - الہیم جمع  
 الظل<sup>(۳)</sup> : روزگار گذاشت  
 التفکه : دل خوش کردن و پیشمانی نمودن  
 الاغرام : تاوان زده کردن  
 المزن : ابر سپید  
 الاجاج : آب تلخ  
 الاقواء : [خالی شدن سرای و به بیابان رسیدن و مپری شدن زاد]  
 الحلقوم والحنجرة : نای گلو  
 الروح : آسایش و آسانی و رحمت  
 الريحان : روزی و سپر غم  
 سورة الرحمن<sup>(۴)</sup>

اللام : آفریدگان

الکم : کل و غلاف شکوفه

الآلاء : نعمتها

(۱) به نعمت پروردن - بی راه گردانید او را نعمت (منتھی الارب) -

(۲) در متن الظیل - (۳) در ختنی (در فرهنگنامه ها)

الصلصال : گل خشت  
 الفخار : سفالينه  
 الجان : پدر پريان  
 المارج : زيانه آتش  
 الالقاء : فراهم آمدن  
 البرزخ : باز داشت ميان دنيا و آخرت  
 البغية والبغاء والابتغا : جستن  
 المرجان : مرواريد خرد  
 العلم : کوه و نشان  
 الفنا : نیست شدن  
 القطرة : پاره و کرانه  
 الشواط : زيانه آتش  
 النحاس : دود  
 الانتصار : داد متدن و ياري خوامتن  
 الورد : گل  
 الدهان : اديم و جمع الدهنت  
 الفن : هنر و شاخ  
 الجنى : بار درخت  
 القصر : کوتاه کردن و حبس کردن  
 الطرف : چشم  
 الطمث : مجامت کردن  
 النضخ : الفور - نضاختان : فوارتان بالماء  
 الخيرة : زنى نيك و پارسا  
 الخيمة : مایه بان  
 الرفرف : شاد روان

ورقة القمر(٥٤)

الاصترار : روان شدن و استوار شدن و هميشه بودن  
 الازدجار : آزرده شدن  
 العراد : ملخ  
 الانهمار : دويدين آپ

الدھار : میخ آهین  
 لوح : تیخته کشتی  
 الاَّکار : یاد آوردن و پند پذیرفتن  
 النھس ؛ شوم  
 الانقuar : از بیخ برکنده شدن  
 الاَّشر : [تکبر و تبختر کردن]  
 الارتقاب : چشم داشتن  
 الاَّصطبار : صبر تمام کردن  
 الھشیم : گیاه خشک شده  
 الاحظار : حظیره ساختن  
 السُّمْحُرُ : پیش از صبح  
 التماری : مستیبهیدن و بشک شدن  
 المراوده : از کسی چیزی درخواستن  
 الضیف : مهمان  
 التصبیح : بامدادان آمدن  
 الزبور : نامه نبشه  
 الھزم والهزيمة : لشکر شکستن  
 ادھی : اشد  
 امر : اقوی (۱)  
 السحب ؛ بر رو کشیدن  
 اللمح : نگریستن  
 الشیعة ؛ گروه یک دل  
 الاستطاره : نبشن و پراکنده شدن

### مدورۃ النجع (۲)

التدلی : سخت شدن (۱)  
 قاب قوسین : مقدار دو کمان  
 المماراة والمراء : با یکدیگر متوزه کردن  
 لات و عزی و مناہ : اسمی بتان

(۱) تدلی : نزدیک شدن (شمس اللغات) (۲) تلخ تر (منتهیخ اللغات)

الغیزی : کم و کثیر  
 الاجتناب : دور شدن  
 الكبیرة : گناه بزرگ  
 الدلم : گناه خورد  
 الجنین : کودک که در شکم مادر بود  
 الاکداء : بریدن  
 الاضحاک : خندانیدن  
 الاپکاء : گریانیدن  
 الاقناء : اصل مال بیرون آوردن  
 الشعرا : ستاره روشن که بعد از جوار ابر آید (غیاث المغات)  
 الاھواء : انداختن  
 التغشیة : پوشانیدن  
 الاژف : نزدیک آمدن  
 السمود : غافل شدن و سرو دگفتن

مودة الطور<sup>(۰۲)</sup>

الرق : ہوست  
 العمارة : آبادان کردن  
 الصیر : رفتان  
 الليت واللات : کم کردن  
 الشعر : دانستن  
 ریب المنون : گردش روزگار (محظیهای زمانه - منتهی الارب)  
 الحلم<sup>(۱)</sup> : خواب و خرد  
 الایقان : بی گمان شدن  
 الكسف : پاره آسمان  
 السقوط : افتادن  
 السحاب : ابر  
 الرکم : بره نشاندن  
 الصعق : بی هوش شدن

(۱) الحلم : خواب - الحليم : خرد -

صورة الذاريات<sup>(١)</sup>) والذاريات ذروا

الذرو : برباد کردن<sup>٢)</sup>

الحیک : راههای آسمان

الخرص : دروغ گفتن - قتل المخراصون لعن الكاذبون

الغمرة : [سختی] (متهی)

الهجوع : خفتن

الروح : مسوی چیزی شدن

العجل : گوماله

الایجاس : بیم دل گذاشت

الصرة : بانگ

الصک : گرفتن و چک کردن<sup>(٣)</sup>

العجوز : کنده پیر

العقیم : نازاینده

الخطب : کار

التمویم : نشان کردن

الاسراف : گزاف کاری کردن

الرکن : گوشه

الیم : دریا

الرمیم : پومیده

الصاعقة : آتشی که از ابر جهد و بانگ هلاک کنده

الاید : قوت

الایساع : توانگر گردانیدن

الفرار : گریختن - نفروا الى الله يعني من الجهل الى العالم ومن المعصية الى الطاعة

الالیعبدون : قيل الا ليعرفون وقيل المقصود من خلق الخلق هو .

صورة ق<sup>(٤)</sup>

قاف : نام کوهیست گرد عالم

المریج : کار سوزنده

البهجهة : شاد شدن

الحصد والحصاد : درودن

(١) زدن و چک کردن (تاج المصادر) -

البسوق : دراز شدن

الرمن : چاه

الايكه : بيشه

تبع : نام ملکی است

الوعيد : بیم کردن

العی : درمانده

اللبعن : پوشیده کردن کار

حبل الورید : رگ جان

التلقی : دیدن

اللفظ : گفتن

السکرة : بیهودشی

الحید : یکسو شدن

القرین : یار

العتید : حاضر

الارابة : بگمان افکندن

الاطباء : بی فرمانی کردن و از حد گذشتن

الاختصاص : خصوصت داوری کردن<sup>(۱)</sup>

الاستلاء : پر شدن

القرن : گروه ، سی اند مال و قیل صد مال

التنقیب : در شهرها گشتن

المحيص : گریختن و جای گریز

اللغوب : مانده شدن

الاستماع : گوش داشتن

التشقق : شکافته شدن

وعید : در عقابی<sup>(۲)</sup>

سورة الحجرات<sup>(۴۹)</sup>

الحجرة : خانه خورد

الصوت : آواز

(۱) خصوصت کردن و پیکار کردن (صراح) - (۲) وعده بدر بیم کردن (ستمهی الارب)

العبط والعبوط والعبطة : باطل شدن  
 الغض : چشم فرو خوابانیدن  
 الندم والندامة : بهشیمان شدن و بهشیمانی وفى الحديث : الندم توبة  
 العنت ؟ در کاری افتادن  
 التحبيب : دوست گردانیدن  
 التکریه : دشمن گردانیدن  
 الاقتال : کارزار کردن  
 البغى : ستم گردن  
 الفى : باز گشتن  
 الاحباب : دوست داشتن  
 التنايز : بلقب بدخواندن  
 اللقب : از نام بگردانیدن  
 التجھص : خبر جستن در شر  
 الاغتیاب : غیبت گردن - الحديث - لا ینجع الدومن من عذاب الله حتى یترک اربعاء الكذب  
 والغيبة والنیمة وظن السوء بالله  
 الشعب : قبیله بزرگ  
 الاحباب : یکدیگر را شناختن  
 الاعرابی : بیابانی و بدوى

### سورة الفتح (٤٨)

السکينة : آرامش  
 التعزیر : قوى گردانیدن  
 التوقیر : حرمت دادن و بزرگ داشتن وفى الحديث : ليس منا من لم یرحم صغيرنا ولم  
 یوقر کبیرنا<sup>(۱)</sup> اي من لم یعظام  
 النکث ؟ عهد شکستن  
 التخلیف : پس گذاشت  
 البور : هلاک شدن  
 الاعرج : لنگ

---

(۱) ترمذی (بر) - ابی داؤد (ادب) - احمد بن حنبل -

الكاف : باز داشتن و باز ایستادن

الاظفار : فیروزی دادن

الهدی : قربانی که در مکه فرستند

العکف والمعکوف : روی بچیزی آوردن و مقیم شدن

المعرة : گناه

التزیل : پراکنده شدن

الحیة : ننگ

الالزام : لازم کردن

الاستغلاظ : مستبر کردن و درشتی کردن

سورة محمد عليه السلام (۴۷)

البال : حال

الاتخان : بسیار کشتن

التبیت : بر جا بداشتن

تعسیله : نگونساری باد ویرا

التدمیر : هلاک کردن

الاسن والاسون : از حال بگشتن

العسل : شهد و انگوین

التصفیة : پاک کردن و روشن کردن و صاف کردن

المعی : رودگانی

آنفا : اکنون

البغة : ناگه

الشرط : نشان وفی الشریعة : ما يتوقف صحة المشروط عليه

التقلب : گشتن

السورة : پاره از قرآن

الاحکام : استوار کردن

العزم والعزيمة : دل بر کاری نهادن وهو في الاصل تحقيق القصد

الاصمام : کر کردن

الاعماء : کور کردن

التدبر والتفکر : الديشیدن

الارتداد ؛ برگشتن

التسویل : بیاراستن

القول : جان برداشت

الاسخاط : بخششم آوردن

اللعن : خطا کردن در سخن

الوهن : سست شدن

الاحفاء : الحاح کردن

الاستبدال : بدل کردن

سورة الاحقاف (٤٦)

الاستجابة والاجابة : پاسخ کردن

التوصية والايصاء : وصیت کردن

الفصال : از شیر باز کردن

الایذاع : الهم دادن

التقبل : پذيرفتن

التجاوز : در گذاشتن

اف واف : کراحت و پلیدی

الاستغاثة : فریاد خواستن

الامة : گروه

الاذهاب : ببردن

الحقف : توده ریگ

العارض : [ابر]

الاستقبال : پیش آمدن

الامطار : بارانیدن

التمکین : جای دادن

الحیق : فرود آمدن

الاستهزاء : افسوس داشتن (۱)

الحول : گشتن و سال و گرد بر گرد

التصريف : مبالغة الصرف : گردانیدن

(۱) ریشخند و مسخره کردن

القربان : هر چه نزدیکی جویند بدان برحمت  
الانصات : خاموش بودن

سورة الشريعة(٤٠)  
(الجائحة)

الشريعة : راه راست و روشن  
الاجتراح : بدی کردن  
الحجۃ : معن درست  
الجھو : بزانو در آمدن  
الاستنساخ : لسیخت گرفتن  
الاستعتاب : خشنودی خواستن

سورة الدخان(٤٤)

الدخان : دود سیاه  
الانتقام : کینه کشیدن  
التأدية والاداء : گزاردن  
الاعتزال : یکسو شدن  
رهوا : یله کردن<sup>(١)</sup>  
الایرات : سیراث دادن  
الاختیار : برگزیدن  
الغلى والغليان : برجوشیدن  
العتل : بیجغا کشیدن  
الامرا : به گمان شدن  
المرية : شک

سورة الزخرف(٤٣)

الاقران : طاقت داشتن  
الجزو : پاره  
الاصناء : برگزیدن  
النشا : بر بالیدن - التنشیة : بر بالانیدن  
الحلیة : زیور  
التمسک والامتناساک : چنگ در زدن

(١) ول کردن -

الاقتداء : در بى كسى رفت  
الفطر : آفریدن

العقب : پاشنه و فرزندان  
الزخرف : زر و آرایش

العشو : رو گردانیدن  
تقییض : بر گماشت

الشركة والاشراك : انباز شدن  
الاسماع : شنوانیدن

الملا : گروه بزرگان  
الذهب : زر

الاقتران : يار شدن

الاستخفاف : سبک داشتن<sup>(١)</sup>

الایساف : بخشم آوردن  
السلف : گذشت

الخلافة : بجائی کسی ایستادن

الخليل : دوست

الجبر والجبور : شاد شدن

الصحفة : کامه

التفیر : مست کردن

الابلام والیأس : نومید شدن

العبد : ننگ داشتن

#### سورة الشوری<sup>(٤٢)</sup>

المقلد والمقلد والمقلد والمفتاح : کلید<sup>(٢)</sup>

المحاجة : حجت آوردن

الدحوض : باطل شدن

المحو والمحق : نیست کردن

الركود : ایستادن [آرام گرفتن - باز ایستادن]

الایباق : هلاک کردن

الشوری : مشورت کردن

(١) سبک شمردن (منتهى الارب) -

(٢) در حاشیه آمده : وحكایات المقالید وا ترکی الوعید ومزاهن این عبارت رضی معروف است

التزويج : مرد را زن دادن

سورة السجدة (٤١)

(حم سجده)

الكتان : پوشش

الوزع : باز داشتن

الانطاق : سخن گویانیدن

الاستثار : در پرده شدن

الارداء : هلاک (کردن)

الاعتتاب : خشنود کردن

النزع : افکندن

السام والسمامة : ستهه شدن

الاهتزاز : جنبیدن

الالحاد : یکسو شدن - از حق بگشتن

الاعجمى : آنکه عربی نداند

الشفا : شفا دادن

النأى : دور شدن

سورة المؤمن (٤٠)

الطول : الفضل والمن

الهم : قصد کردن

التلاق : یکدیگر را دیدن

الاستحياء : شرم داشتن و زندگانی خواهاندن

الدابع والعاده : خو

التنادى : از یکدیگر رمیدن

الصبر : کوشک پیدا

السبب : رسن

التفويض : کار بکسى سپردن

الدخول : خوار شدن

القص والقصص : قصه بر خواندن

سورة الزمر (٣٩)

التحويل : گردانیدن و عطا دادن

الغرفة : خانه بالا

الينبوع : چشهده

الاقشعراو : موازن خاستن<sup>(١)</sup>

العوج : کژی

التشاکس : با یکدیگر بد خوئی کردن

الاشمیزار : ارامیدن<sup>(٢)</sup>

الجنب : پهار و فرمان

الاشراق : روشن آمدن

الخف والخفوف : گرد بر گرد آمدن

سورة ص<sup>(٣)</sup>

الملة : کیش

الاختلاق : دروغ بر بافتان

الارتفاع : بر بالا شدن

الفواق : روزگار نیک<sup>(٤)</sup>

القط : نامه

التسور : بر شدن

الاشطاط : بی داد کردن

النعیمة : ماده میش

الخروف : بر رو افتادن

الصاففات : اسبان که بر سه پای بایستند

الجواد : اسب نیک دو

التواری : پنهان شدن

الطفوق : ایستادن<sup>(٥)</sup>

ینبغی : باید که

الرخاء : باد نرم

الغوص : بدریا فرو شدن

التقرین : دو چیز را بهم در بستان

صفاد : بند آهن

الركض : جنبانیدن

(١) منقبض و گرفته شدن - ناخوش داشتن چیزی را (منتهمی) -

(٢) راحت - افاقه -

(٣) نزدیک شدن و شروع کردن بچیزی (منتخب) -

الضغث : دسته سپرغم  
 النفاد والنفود : سپری شدن  
 التکلف : چیزی از خویشتن نمودن که آن نباشد و فی الحدیث : انا واتقیاء امتی براء  
 من التکلف

سورة الطلاق (٣٧)

(صافات)

والصافات : قسم بمثلثة السماء صفو وفهم  
 المرید المارد والعفریت : دیو مستنبه  
 الواصب : الدایم و قیل شدید  
 الخطف والسلب : ربودن  
 الاستفتاء : فتوی خواستن  
 اللزوب : جفسیله شدن  
 الاستسخار : افسوس کردن (۱)  
 الدحور : القذف والطرح و قیل والدحر والدحور - الطرد والابعاد [راندن و دور کردن]  
 التناصر : یکدیگر را یاری دادن  
 الغول : هلاک کردن  
 الشوب : آمیختن  
 الالفاء : یافتان (۲)  
 الكلب : اندوهگین شدن  
 الزفیف : پوئیدن  
 النحت : تراشیدن  
 التل : بر روی افکندن  
 الاستبانة : پیدا کردن و پیدا شدن  
 الغبور : باقی ماندن  
 الاباق : گریختن  
 الفلك : کشتی و چرخ  
 الشحن : پر کردن

(۱) تمسخر کردن -

(۲) در رسیدن چیزی را و باقی گذاشتن (فرهنگ اند راج) -

المساهمة : باڪسی قرعه زدن و آسان گرفتن  
 الالقاء : الابتاع : فرو بردن  
 اليقطین : درخت کدو

سورة يس (٣٦)

يس : معناه يا انسان - خطاب محمد صلعم  
 الذقن : زنخ  
 الاقماح : مر برداشت و چشم در پیش داشتن  
 السد : رخنه بستن والسد : رخنه بسته  
 التطير : فال گرفتن  
 اقصى : دور تر  
 الخمود : مردن  
 العرجون : خوشة خرما  
 الصریخ : فریاد رمنده  
 النسلان : دویدن  
 الرقود : حفتن  
 الامتیاز : جدا شدن

الشعر : سخن باقافیه وفي العرف کلام موزون مقفى معنوی  
 الجبل : بتشدید و تخفیف بکسرتین و ضمین : آفریدگان  
 المسخ : از صورت بگردانیدن  
 التعمیر : زندگانی دادن  
 النكس والتنکیس : نگو مسار کردن  
 الملکوت : پادشاهی

سورة الملائكة (٣٥)

(فاطر)

الجناح : بال  
 مواخر : مشکافته  
 القطمير : پوست خرما  
 العجدة : راه - الجدد جمع  
 الغریب : میاه

الدابة : جنبنده - انما يخشى الله من عباده العلماء - انما للا نحصار يعني الخشية مختصة  
بالعلماء قوله عليه السلام ما عبد الله لولا العلماء<sup>(١)</sup>  
الاقتصاد : ميانه رقتن

### سورة السباء<sup>(٢)</sup>

العزوب : غايب شدن و بى زن بودن  
تمزيق : درانيدن<sup>(٣)</sup>

التأويب : تسبیح کردن

السابغة : زره فراخ و تمام

السرد : زره بافتن

الرواح : شبانگاه رقتن

الاسالة : روان کردن آب

القطر : مس گداخته

التمثال : پیکر و بت

الجفنة : کاسه بزرگ

الجابية : حوض بزرگ

القدر : دیگ

المنساة : عصا

التبين : پیدا شدن

السبا : لام قبیله

العرم : سیل العرم و سیل تندر

الاكل : بار درخت

الخط (٣)؟ [ترش و هرگیاه که مزه تایخی گرفته باشد (ستمه)]

الاثل : گز

التفزع : اندوه بردن

الاستیخار : پس شدن

الاستقدام : پیش شدن خواستن

(١) در معجم و کنوز و جامع مذکور نیست -

(٢) پاره کردن -

(٣) در متن خالیست -

الاستضعفاف : ضعيف شمردن

المعشار : ده يك

التناوش : گرفتن

### سورة الأحزاب (٣٣)

دعى : پسر خوانده

يشرب : مدینه

التبث والثبت والمكت : درنگ کردن

التعويق : باز داشتن

السلق : زبان آوری کردن

هلم : بشتاب وبيا وبياور

الصيصية : حصار

الاسر : بردہ گرفتن

التسريح والسراح : رها کردن

الوقور والقرار : در خانه نشستن

التبرج : بياراستن

الخيرة : اختيار

الوطر : حاجت

الارجاء : تاخیر کردن

العزل : جدا کردن

الامتنان : انس گرفتن

الادباء : نزدیک کردن

الجلباب : چادر

الارجاف : بس دروغ گفتن

الاغراء : براغالیدن

السداد : راست شدن

### سورة الم السجدة (٣٤)

السلالة : كل خاره سرشته

التوکيل : وكيل کردن

التجاف : يكسو شدن  
الجرز : زمین بی نبات

**سورة لقون (٢١)**

التصعير والمصاعرة : روگردانیدن  
الاسهاغ : تمام کردن  
العروة الوثقى : گوشة استوارتر  
الاضطرار : بیچاره گردانیدن

**سورة الروم (٢٠)**

البضع : کم از ده  
الروم : جمع رومی  
النظرة والصبغة : دین . فطرة الله الزموا دین الله .  
الودق والوابل والصبيب : باران  
الخلال : میانه چیزی

**سورة العنكبوت (٢٩)**

الوثن والصنم : بت  
العثو : فساد کردن  
الجثوم : خفتن مرغ [مینه بر زمین نهادن مرغ و مردم - غیاث اللغات که از جانجنبید - منهی الارب]  
الامتیصار : بینا دل شدن  
الحيوان : جانور

**سورة القصص (٢٨)**

الالتقاط : برچیدن  
الربط : بستن  
الوكز : مشت زدن  
اسس : دی  
الاستصراخ : فریاد خواستن

التوجه : رو بچیزی لهادن  
 الورود : آمدن  
 الذود : راندن  
 الاستیجار : بمزد گرفتن  
 الانکاح : مرد را زن و زن را شوهر دادن  
 الاتیان : آمدن  
 الاصطلاع : گرم شدن  
 الشاطی : کرانه رود  
 التعقیب : برگشتن  
 الخم : فراهم آوردن  
 العضد : بازو  
 التطاؤل : دراز شدن  
 الدره : دفع کردن  
 الجباية : گرد کردن  
 الاکنان : در دل پنهان داشتن  
 الضباء : روشنی  
 سرمداً : ابدآ - دائمآ - پیوسته  
 العصبة والشرذمة والجبل والثبة والرهط والفرقة : گروه

#### مورة النمل (۲۷)

التبسم : دندان میید کردن بخنده  
 الفقد والتقد : گم شده جستن  
 الخبر : پنهان کردن  
 التنكير : نائنا گردانیدن  
 اهکذا : اینچنین  
 المجة : دریی ژرف  
 التمرید : هموار گردانیدن  
 الرد : از پس در آمدن  
 الجمود : افسردن وفي الحديث - جمود العين من قساوة القلب (۱)

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست .

## سورة الشعراء (٢٦)

البغخ : هلاك كردن

الاحداث : نو كردن و حدث كردن

التعبيد : بنده كردن

الشعبان : مار بزرگ

التلطف : بگلو گرفتن

التصليب : بردار كردن

القططيع : پاره پاره كردن

الترائي : يکديگر را دیدن

الطود : کوه بزرگ

الكبکبة : نگوسار كردن

الارذل : فرومایه تر

الطرد : راندن

القسطامس : ترازو

الهيم : شيفته شدن بعشق

## سورة الفرقان (٢٥)

الفرقان : جدا کمنده یان حق و باطل

الاكتتاب : نیشتن

التغیظ : از خشم بجوشیدن

الحجر : حرام كردن

القیمولة : نیم روز خفتن

البعض : گزیدن

الخذلان : خوار فزو گذاشت

النسب : خویشی

الصهر : خسر

الفتر والفتور والاقتار والتقتير : نفقه تنگ كردن

العبؤ : باک داشتن

## سورة النور (٢٤)

الجلد : تازيانه زدن .

- الشیوع : آشکارا شدن  
 الایتلاء : موگد خوردن  
 الایم : ای جفت  
 الاستعفاف : از حرام باز بودن  
 التحصن : خود را از حرام نگاه داشتن  
 المشکلة : طاق  
 الزجاجة : آبگینه  
 الدرى والدرى : ستاره نیک روشن  
 الاپهائة : روشن کردن و روشن شدن  
 السنا : روشنانی  
 قاعاصفصدا : زمین هامون - القیعه جمع  
 الفطما : تشنه شدن  
 الظمان : تشنه  
 الازجاء : راندن  
 الرکام : ابر برهم نشسته  
 البرد بزاله  
 الحیف : جور کردن  
 القاعدة : زنی از زه بشده  
 التسلل : در پس پنهان شدن  
 الملاوذه والمواذ : در پس یگدیگر پنهان شدن  
 موره المؤمنون (۲۳)
- الفردوس : بوستانی که جمیع انواع نعم در وی بیاشد  
 الكسوة : پوشانیدن  
 التئور : آنچ درو خبز خبز کنند  
 هیهات : دوری  
 تری : پس یکدیگر  
 الربوة : بلندی  
 الوجل : ترسیدن  
 الخوار : زاری کردن  
 النکوص : برگشتن  
 النکوب : از راه برگشتن

الاستكانة : فروتنی کردن

الملحق : سوختن

سورة العج (٢)

الذهول والاذهال : مشغول کردن

الهمود : آرامیدن

العطف : [گردن پیچیدن یا متکبرانه اعراض کردن (ستهی)]

الحرف : گوشہ

الصابی : جنسی از نصاری و قیل از دینی بدینی شونده

المجوسي : بخ

المقمعه : کافر کوب

الحج : قصد کردن و حج گزاردن و في الحديث : افضل الحج العج والشج العج رفع الصوت  
(صب الدعاء القرابة؟) من مات في حج او عمرة لم يعرض ولم يحاسب ويدخل الجنة

بغیر حساب (١)

الراجل : پیاده

الاضموم : باریک میان شدن

العميق : ژرف

التفث : آنج بر محرم واجب آید بعد قضای مناسک

الاخبارات : فروتنی کردن

القناعة : خرسند شدن و خرمندی - وفي الحديث : القناعة کنز لا یفنی (٢)

الاعتراض : حال عرضه کردن (٣)

الهدم والتمهيد : خراب کردن

الصومعة : عبادت گاه

البيعة : کلیسمای ترسایان

الصلوة : کنشت جهودان

البئر والجب : چاه

التشیید : گچ کردن و بر افراشت

النسخ : حکم بگردانیدن

حق جهاده : مزای کار زار

(١) ابن ماجه (مناسک) - (٢) الطبراني -

(٣) معنی : محتاج که از کسی چیزی نخواهد (صراح) -

## سورة الانبياء عليهم السلام (٢١)

الاحساس : دیدن و دانستن و یافتن  
 الدمع : باطل کردن  
 الزهوق : باطل شدن  
 الامتحسار : مانده شدن  
 الرتق : بستن  
 الفتق : گشادن  
 البهت : حیران کردن  
 البهتان : دروغ بر یافتن  
 الكلاء : نگاه داشتن  
 الجذاذ : پاره پاره  
 النافلة : طاعت زیادت و پسر پسر  
 التفهيم : دریابانیدن  
 الشخص : از جا بجا شدن آتش (۱)  
 السجل : نامه حکم

## سورة طه (٢٠)

طه : ای ماه شب چهارده، خطاب محمد عليه السلام  
 الشری : خاک نمدار  
 استوی : استولی  
 الخلم : کشیدن  
 الهش : برگ از درخت فرود آوردن  
 الحل : گشادن  
 الوفی : ست شدن  
 الفرط : شتافتن و غالب شدن  
 السعیت والاسحات : هلاک کردن  
 التخيیل : بگمان افکنیدن  
 الجذع : تنہ درخت  
 المن : ترانگیین

(۱) شخص بصره : وا کرد چشم را و واداشت و برهم نزد آنرا و بلند کرد نگاه را (منتهی لارب) -

السلوى : ولج (١) [مرغى است شبىه تيهو ، بلدرچين]

الخوار : بانگ بقر

اللھيّة : ريش

الازرق : سبز چشم

الھمھن : موج باى و نفس مردم

الھضم : حق کسى کم کردن و شکستن بی جدائی والقسم مثله

الضنك : تنسی

العرى : برهنه شدن

البلى : کمهنه شدن

الزهرة : شکوفه

العورة والسوأة والفرج : شرم گاه

سورة مريم رضى الله عنها (١٩)

الاشتعال : پیدا شدن مسپیدی در موی و افروخته شدن آتش

الجنان : شتریانی کردن و مهریان شدن

الاجائة : آوردن

المخاض : ذود (٢) درد زه حامتن

لنسي رکوه : حیض (١)

السرى : جوى خورد

التساقط والمساقطة : بیفتادن میوه از درخت

الاشارة : اشارت کردن

الجتم : واجب شدن

الاز : [بر انگیختن]

الوفد : مواران جمع وافد (٢) كالركب جمع راكب

الهد : شکستن

الالد : سخت خصوصت - اللد جمع

(١) النسي : آنچه ماند بفراموشی یا اندازندش در منزلی که کوچ باشد از وی (صراح) -

(٢) الوفد : بعنوان مهمان / نماینده رفتن - برسولی رفتن -

## سورة الكهف (١٨)

الصعيد : خاک روی زمین  
 الكهف والغار : شکاف در کوه  
 التهيه : ساختن  
 الكلب : سگ  
 القرض : بگردیدن از چیزی  
 الاعثار : دیده ور شدن  
 السرادق : سرای پرده  
 الشی : بریان کردن

كلا و كاتا : هر دو معتبرند با مضمر و في الحديث (من اراد الدنيا فليتجر ومن اراد الآخرة فليتزهد ومن اراد كليهما فليتعلم) (١)

البيد والبيدوة : هلاک شدن  
 المغادرة : گذاشتن  
 الانقضاض : بیفتادن  
 المداد : آنچه بدان نویسنند

## سورة الاسراء (١٧)

(بني اسرائیل)

سبحان الذي امرى بعباده ليلاً : پاک مت آن خدای که برد بنده خود را در یک شب  
 و تقديره مبحوا سبحانه  
 الجوس : برای غارت گشتن  
 الحصیر : بوریا و زندان  
 الحظر : باز داشتن  
 التبذیر : مال اسراف کردن  
 الاملاق : درویشی  
 الرفات : پومیده  
 الانغاص : سر جنبانیدن  
 الاحتناک : [نویشه کردن ستور را]  
 الاجlab : لشکر کشیدن

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نویست -

الرکون : گشتن و اصله العیل

الدلوک : گشتن آفتاب وقت زوال

الاستفزاز : مبک گردانیدن [ترس کسی را]

التهجد : شب (بیدار بودن)

سورة النحل (۱۶)

الدف : بچه شتر

الاراحة : چرانیدن

البغل : استغر

الحرص : حریص شدن یعنی نیک راغب و جویان شدن

التفيو : بگشتن سایه

الفترث : مرگین شکنجه

السكر : نوعی از شراب

النحل : زنبوران انگلین

الحفد : شتافتن در خدمت

الكلول : گران شدن الكل کذا کند از زبان (متنه)

الجو : (میان) آسمان و زمین

الظعن : از جای بجا شدن و کوچ کردن

الصوف : پشم - صوف : پشم پوش

الوبر : پشم شتر

الدرع والقميص : پیراهن

الغزل : رسماً تافتان

الدخل : خیانت

الزلة : لغزیدن

الثمن : بها

الرقد : فراخی عیش و نعمت

السبت : خفتان و شنبه کردن و شنبه

سورة العجر (۱۵)

التسکیر : چشم بندی کردن

ال الواقع : بادها که درخت را باردار کند

الالتفات : چپ و راست نگریستن

الفضیحة : خوار و رموا کردن

القطع : پاره

العمه : حيران شدن و مرگدان شدن

التوصم : بفراست شناختن يعني بنشان دریافتمن

الاقتسام : قسمت کردن

سورة ابراهيم عليه السلام (١٤)

السوم : رنجانیدن

الرماد : خاکستر

الاصراح : فریاد رسیدن

الاجتثاث : از بن و بیخ برکندن

المخلة والخلال : با یکدیگر دوستی داشتن

الافنان : مر و چشم برابر چیزی داشتن (١)

الهوى والهوى : آرزو مند شدن و افتادن دیوار

القطران والقطار : داروی سیه و مس گداخته

سورة الرعد (١٣)

الصنو : درخت خرما [شاخ درخت که باشاخ دیگر از یک تنہ برآمده باشد غیاث اللغات]

المثلث : عقواتی که بدان پنهان گیرند

المحال : عقوبت

الغیض : کم شدن آب

السرورب : بیرون شدن (٢)

الزبد : کف آب و مسکه

الجفاء : روبار

سورة یوسف عليه السلام (١٥)

الرتع : چراکردن

السيارة والعب (؟) : کاروان

الذئب : گرس

الادلاء : دلو فروگذاشت

البضاعة : مال که به تجارت گیرند

(١) برداشتمن مر را یا بجانبی التفات نکردن و نگاه را مقابل داشتن (فرهنگ راج) آند -

(٢) صارب : بریک جانب رونده -

الزهد : بی رغبت و ناخواهان شدن  
 التغلق : مبالغه الغلق : در هابستن  
 هيـت لـک : بـیـا بـدانـچـه مـی خـوانـم تـرا  
 الشـغـف : شـيـفـتـه شـدـن و دـوـسـتـی بـدـلـ رـمـیدـن  
 حـاشـاـ للـهـ : بـخـاذـ اللـهـ و حـقـيقـتـه اللـهـ زـيـهـ  
 الاستـعـصـام : باـزـ بـودـن اـزـ نـاشـايـسـت  
 العـصـرـ : شـيـرـهـ کـرـدـنـ انـگـورـ  
 العبـارـةـ : جـوـابـ گـزارـدـنـ(۱)  
 الـاعـجـفـ : لـاغـرـ  
 الـحـصـحـصـةـ : پـدـیدـ آـمـدـنـ حـقـ  
 الاستـخـلاـصـ : گـزـیدـنـ و خـالـصـ کـرـدـنـ  
 التـجمـهـيزـ : جـهـازـ سـاخـتنـ - الجـهاـزـ - سـازـ مـسـافـرـ و عـرـوـسـ و مـیـتـ  
 الصـاعـ : پـیـمانـهـ چـهـارـ منـیـ  
 البعـيرـ : شـتـرـ  
 الـبـدـءـ : آـغاـزـ کـرـدـنـ و بـادـیـهـ  
 التـحـسـمـ : خـبـرـ جـسـتنـ درـ خـیرـ  
 التـشـرـیـبـ : سـرـزـشـ کـرـدـنـ  
 التـفـنـیدـ : نـکـوـهـیدـنـ و بـکـاذـبـ و جـهـلـ نـسـبـتـ کـرـدـنـ  
 سـوـرـةـ هـوـدـ عـلـیـهـ السـلـامـ(۱۱)

الاستـهـدـاعـ : وـدـیـعـتـ نـهـادـنـ  
 الاـزـدـراءـ : بـچـشمـ خـوارـیـ نـگـرـیـسـتـنـ  
 الـبـلـعـ : فـرـوـ بـرـدـنـ  
 الـاقـلـاعـ : باـزـ اـیـسـتـانـیدـنـ  
 الـجـوـدـیـ : کـوـهـیـسـتـ درـ موـصـلـ  
 الاستـعـمـارـ : زـنـدـگـانـیـ دـادـنـ و آـبـادـانـ کـرـدـنـ خـواـسـقـنـ  
 الـجـنـدـ : گـوـسـالـهـ بـرـیـانـ کـرـدـنـ  
 التـأـوـهـ بـنـالـیدـنـ

(۱) بـیـانـ و تـفـسـیرـ کـرـدـنـ سـخـنـ و تـعـبـیرـ کـرـدـنـ خـوابـ (صـراـحـ) -

التوافق : سازوار کردايدن و قوت دادن  
 الزلفة : پاره از شب  
 موره یونس عليه السلام (۱۰)

الحسنى الجنة والزيادة اللقاء وفي الخبر : سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن هذه الآية  
 فقال الحسنى الجنة والزيادة هو اللقاء وفي رواية والزيادة النظر الى وجه الله الكريم (۱)  
 البيات : عذاب شب  
 موره التوبه (۹)

الانسلاخ : بر کنده شدن  
 الرصد والرصود : چشم داشتن  
 الال : عهد و قرابت  
 الذمة : بیزاری و زنهاری  
 الولیجه : دوست خالص  
 حنین : نام وادی میان مکه و مدینه  
 الجزیة : گزید

المسيح : عیسیٰ عليه السلام  
 المضاهاة : مانند کردن بچیزی  
 العبر : دانشمند

الراہب : زاہد ترسایان

الکفز : گنج نهادن و گنج

الکی : داغ کردن

النساً : تاخیر کردن

الثناقل : گران شدن

التبطط : در نگ کردن

الایضاع : شتابانیدن

الجموح : سر باز کشیدن

التعذیر : عذر دروغ آوردن

اجدر و اولی و احق : سزاوار تر

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست -

التأسيع : بنیاد نهادن  
الشفا : کرانه رود

الجرف : آب رود [جائیکه آب درو جمع شود - غیاث اللغات]  
التفقه : فقه آموختن وهو مشتق منه والفقه في اللغة الفهم<sup>(١)</sup> يا شعیب ما نفقه ای مانفهم  
وف الشريعة علم المشروع من المأمور والممنوع ومعرفة النصوص ... الاصول بالفروع  
والعمل به بالخشوع والخضوع وفي قوله تعالى ليتلقوا في الدين ولینذروا الانذار  
هو الدعوة الى العلم والعمل جميعا وفي قوله عليه السلام فقيه عالم خير من عشرين  
الف عابد ...<sup>(٢)</sup>

سورة الانفال<sup>(٤)</sup>

النفل : غنيمت  
النعاشر : غنوون  
الابلاء - اعطى : دادن  
المكاء : شبیلک زدن  
التصدیة : دست برهم زدن  
العدوة : کرانه رود  
الفشل : بد دلی کردن  
التشريد : رمانیدن  
الجنوح : میل کردن

سورة الاعراف<sup>(٧)</sup>

المواراة : پوشیدن  
الريش : برو جامه  
السم : سوراخ  
الاعراف : پاره ایست میان بهشت و دوزخ  
الحثیث : شتاب  
الاقلال : اندک کردن

(١) جای خالی -

(٢) الفقيه اشد على الشيطان من الف عابد - ترمذی (علم) ، ابن ماجه (مقدمة) -

النكد : اندرک خیر شدن  
 القعل : ملغ پیاده  
 الضفدع : غوك  
 التجلى : پیدا کردن و روشن کردن و ف التفسیر - خلق الحیوة والروية والفهم  
 الاواقعه : بهوش باز آمدن  
 الاشمات : شادمانه (شاد کامه) کردن دشمن  
 الاصر : گرانی و عمد  
 القرد : کپی يعني حمدونه  
 الحرط : فرو نهادن  
 الشرع : پدیده کردن  
 الشروع : در کاری در آمدن  
 النتق : بر کندن  
 الاخلاق : بیل کردن و جاودان کردن  
 اللہث : زبان بیرون افکندن کاب  
 الحفی : مهریان  
 الطوف : نموده شدن خیال و وسوسه

### سورة الانعام (٦)

القرطاس : کاغذ  
 الابلام : بخزلان گذاشت  
 النفق : سمع  
 الصلم : نردبان چوبین  
 الطيران : پریدن  
 الامتهواء : سرگشته شدن  
 الجنان : در آمدن شب  
 الافول : فرو شدن ماه و ستاره  
 البزوغ : بر آمدن  
 التوجيه : روی بچیزی آوردن  
 التراكب : برهن نشستن  
 القنوان : خوشة خرما

النواة : دانه خرما - النوى جمع

اليمن : رسيدن

التصعد والصعود : بر بالا شدن

الحمولة : شتران بار کش

الفرش : شتران خورد

الضان : ميش

المعز : بز

الاشتمال<sup>(۱)</sup> : جامه بخويشن در کشیدن

الظفر : ناخن كل ذى ظفر اى كل ذى حافر من الدواب وكل ذى سخلب من الطير

الشجم : پيه

الحاویه : چرب روده - الحوايا جمع

سورة المائده<sup>(۲)</sup>

الصید والاصطياد : شکار کردن

القلادة : گردن بند

التعاون والعون والاعانة : هم پشت شدن اعنى يکدیگر را یاري دادن وفي الحديث - والله  
في عون العبد مadam العبد في عون أخيه وايضاً : المؤمنون كالبنيان يشد بعضهم

بعضها<sup>(۲)</sup>

الانخناق : خفه شدن

الوقذ : بچوب کشتن

النطح : بسرور کشتن

التردى : از کوه بینتادن

السبع : دده و قيل درزده

التدكية : ذبح کردن

النصب : آزجه بنا کنند برای پرستش

الزلم والزلم : تیر قمار و قيل هو الشطرنج

الاستقسام : بخشش کردن خواستن

(۱) در متن اصلی : الاستهمال -

(۲) حدیث دوم در بخاری (مظالم - صلاة - ادب) - احمد بن حنبل -

التجالف : میل کردن  
 التکایب : سگ داری کردن  
 المسافحه والسفاح : زنا کردن و فی الحدیث - کل نکاح لم یحضره اربعة فهو سفاح<sup>(۱)</sup>  
 التیمیم : قصد کردن  
 المواشة والوثاق : باکسی استواری گرفتن  
 النقیب : مالار یعنی مهتر بر چند کس  
 ذلموافقة : یار گشتن  
 الغراب : زاغ  
 البحث : جاویدن و بآن جستن  
 التیحکیم : حاکم گردانیدن  
 التحریف : بگردانیدن  
 التیه : حیران شدن و تکبر کردن و فی الحدیث : ته علی التیاه حق ینسی تیهه<sup>(۲)</sup>  
 الربی والربانی : مرد عالم و خدای شناس - حق شناختن  
 الانف : بینی  
 السن : دندان  
 المقاصلة والقصاص : کسی را از برای دیگری کشتن  
 المنهاج : راه روش  
 الغلو : از حد در گذشتن  
 القسیس : دانشمند ترمایان  
 الدمع : آب چشم و چشمہ روان شدن  
 المیسر : قمار بازی  
 الرمح : نیزه الرماح جمع  
 البجیرة والسمائیة والحامی : آن شتران که گوششان می شکافتند و آزاد می کردند  
 الکهل : دو موی یعنی مسی و چهله تا پنجاه یک  
 الابراء : بیزار کردن  
 المایدة : خوان آراسته  
 العید : (جشن)<sup>(۳)</sup> مسلمانان و هو السرور العاید سمی به لعوده مرة بعد اخیری

(۱) از احادیث بشمار نمی رود -

(۲) در کتاب های معروف حدیث دیده نشده است -

(۳) در متن جیش -

## سورة النساء الكبرى (٤)

الجوب : گناه وفي الحديث : الربوا سبعون حوباً - حوباً اي ذنبًا كبيراً (١)  
 النحل والنحله - عطا دادن  
 هنيئا مريئا : گوارنده باد و قبل **الهنئي** ما يحمد عاقبته والمربي ما يلذ الاكل  
 الكبر : بزرگ شدن  
 الدين : وام  
 الكلالة : وارث جز پدر و پسر  
 المضلان : باز داشتن  
 المعاشرة : با کسي خوش زندگاني کردن  
 القنطار : پوست گاو بزرگ [پراز طلا و نقره - يك صد رطل زر سر و سيم] (٢)  
 الحليلة : زن . الربيبة : دختر زن . الحاليل والربائب جمع  
 الحجر : کنار  
 العبر والعبور : گذشت  
 الرعونة : زadan و تنگ خرد شدن - الرعناء منها ومن الرعانية  
 النضج : پخته و بريان شدن  
 الشجر : اختلاف افتادن  
 التبطية : در زگي کردن  
 المراغمه : از کسي بريدين [رفتن جاي و گريز جاي و قلعه] (٣)  
 ثبات (٤) : پاره پاره [گروه گروه]  
 النقير : چاهک پشت خسته خرما  
 المعلقة : زنی نه باشو نه بی شو  
 الاستنباط : بيرون آوردن  
 الارکاس : نگومسار کردن  
 الحصر : در ماندن و تنگ دل شدن و شمردن  
 [الرد] (٥) : گردانيدن  
 الرسموخ : استوار شدن  
 الاستنکاف : تنگ داشتن

(١) ابن ماجه (تجارات) -

(٢) و (٣) جاي خالي -

## سورة آل عمران (٣)

القسطرة : زبر یکدیگر نهادن (١)

الرمز : اشارت کردن

الحصور : مردی که بزنان رغبت نکند

الادخار : ذخیره نهادن

الابتهاج : زاری کردن

البکة : مکه و قیل اندرون مکه و قیل زمین کعبه

الایضاض : سپید شدن

الانملة : مر انگشت

الکظم : خشم فرو خوردن

القرح الجرح : والفرح الجرح والجراحة : خستگی

المداولة : روزگار گردانیدن

التمحیص : پاک کردن

الادالة : دولت دادن

الحس : بکشتن

الازلال : لغزانیدن

غزی : جمع غازی کالمسجد جمع ماجد

التطویق : طوق در گردن کسی کردن

الفظ : درشت خو

الغلو : خیانت کردن

الزحزحة : دور کردن

## سورة البقرة (٢)

ای السورة التي تذكر فيها البقرة

الم و باق حروف هجا که در اول سورتهاست تاویل وی بر دو گونه است یکی عام و یکی خاص - آنکه عام ست در وی اقاویل بسیار است - دو از وی مشهور تر است - یکی آنکه حق تعالی را در هر کتابی سریست و متر او در قرآن حرف هجا است - دوم آنکه از متشابه است و تاویل - - - (٢) فی الحديث - انزل القرآن علی عشرة - بشیراً و نذیراً و ناسخاً و منسوحاً و میحکماً و متشابهاً و عظة و مثلاً و حلالاً و حراماً - فعن ضیع واحدة

(١) مالک مال بقی طار شدن -

(٢) عبارت در متن محو شده -

(٣) انزل القرآن علی عشرة احرف بشیرا - - - حراماً - من بن سعید بن منصور (جامع الصغير)

منهن فقد ضوهن کاهن<sup>(۳)</sup> واما تفسیر خاص انا الله اعلم امت منم آن خدائی که می دانم  
و این قول امیر المؤمنین ابو بکر صدیق امت رضی الله عنہ و ارضاه - در کلمه اشارت  
بحرفی والاشارة تحقیق القاعدة -

الربح : سود کردن

البعوضة : پشه

فما فوقها ای فما دونها في الصغر

السفك : خون ریختن

القتاء : خیار

العدس : نسک

الفوم : گندم و سیر

الثوم : سیر

البصل : پیاز

الفارض : پیرگاو

العوان : میانه نه پیر و نه جوان

الفاق : خوش رنگ

الشيبة : نشان

الادارف : با یکدیگر خصوصیت کردن - اصله التدارف

هاروت و ماروت : دو فریشته اند نگوسمار آویخته در چاه بابل . بابل نام زمینی امت در عراق و قیل کوهیست

الشطر : پاره و سوی

الوجهة : قبله

التولية : روی بچیزی آوردن

الصفا والمروة : جبلان فی مکه

الاعتمار : عمره آوردن

النعق : بانگ بر گومپند زدن

الوصبة : اندرز

الرفث : جماع

الهلال : ماہ - الاهلة جمع

التزوڈ : توشه برداشتمن - الزاد : توشه

السلام : الاسلام

الاعنةات : در کاری دشوار انداختن

الایلاء : سوگند خوردن و فی الشریعة : سوگند خوردن که با زن مجامعت نکند چهار ماه یا زیادت

القرء : بی نمازی زن و پاکی

التعریض : سخن پوشیده گفتن و عرضه کردن

المخطبة : زن خواستن

الاغتراف والغرف : آب بدمت برداشت

السنة : غمودن و خواب سبک و قوله السنة لقل فی الرأس والنعاس فی العین والنوم فی القلب

الاکراه : بستم برکاری برداشت

الانفصام : بریله شدن بی جدائی

التسنه : از حال بگشتن

الصور : پاره پاره کردن

الصفوان : منگ نشین<sup>(۱)</sup>

الصلد : سنگی که برو خاک نباشد

الطل : باران نرم و خورد قطره

الاعصار : گرد باد

الوابل : باران بزرگ قطره

الاحتراق : سوختن

الاغمامض : چشم فرو خوابانیدن

الالحاف : الحاح کردن در سوال والاجح للجاج وفي التحدیث : ان الله یحب الماحف  
فی الدعاء<sup>(۲)</sup>

التعنف : پرهیز کاری نمودن

التبخبط : تباہ شدن<sup>(۳)</sup>

المس : دیوانگی

النظرة و الانظار : سهیت دادن

المیسره : فراخ دستی

الدین : بوم فروختن - التداین : با یکدیگر بیع کردن

الغفران : المغفره - غفرانک : بیامز اصله الستر . ذنب مغفور ای ستره الله تعالیٰ حتی لا تبقى عليه وحشة ذنبه والله سبحانه وتعالی ستار یحب الستر وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم

(۱) ساخت سخت و تابان (منتهی الارب) -

(۲) ان الله یحب الایحاف فی الدعاء (ابن عدى) -

(۳) بدیوانگی داشت -

من ستر على أخيه المسلم ستره الله تعالى في الدنيا والآخرة<sup>(١)</sup> - الغافر : آمر زنده - الغفار والغفور : آمر زندة گناهان بندگان - غفرانك ربنا وليك المصير - نعم المولى ونعم النصير والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد خاتم النبيين وعلى آله واصحابه وعلى ازواجه و أولاده الطيبين الطاهرين وعلى التابعين لهم باحسان الى يوم الدين - حصل الفراغ من تاليف خلاصة جواهر القرآن بتوفيق الرحمن في بلادة ملitan صانها الله عن آفات الزمان بعون رب الكريم المفضل - فرغت في وسط ربيع الاول في العشر والثمان والسبعينية هجرة الصدر الرسول الأفضل . ووقع الفراغ من تنفيذه لمؤلفه بعون الله ولطيف لطفه في اواسط رمضان في رباط السلطان صلاح الدين يوسف بن ايوب<sup>(٢)</sup> رحمه الله المعروف بخانقاه سعيد السعداء<sup>(٣)</sup> في القاهرة المحروسة مملكة مصرية -

منة اربع و ثلاثين وسبعين مائة -

(١) من ستر سلما ستره الله يوم القيمة (بخاري) - ابن ماجه - احمد بن حنبل) -

(٢) صلاح الدين يوسف اول بن نجم الدين ايوب (٥٨٩-٥٣٢) -

(٣) القاهرة - فواد فرج - مصر - ١٩٤٦، ج ١، ص ٤٤٧-٤٤٨ -

## BIBLIOGRAPHY

1. Persian literature—A bio-bibliographical survey—C.A. Storey, London.  
1970—Vol. I.
2. Geschichte der Arabischen Literature, Carl Brocklemann, 2 Band, Berlin,  
1902.
3. Berlin, Koniglichen bibliothek zu Verzeichnise Arabischen Handschriften.  
Ahlwardt - W. Berlin, 1888—1897.

فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان - دکتر شهر یار نقوی - تهران - ۱۳۴۱ هش  
المعجم المفہر لالفاظ الجدیث النبوی - ای - و نسنک - لیدن - ۱۹۰۵  
کنوذ الحقایق فی حدیث خیر الیخالیق - عبدالرؤف المناوی - ۱۳۳۰ هـ  
جامع الصغیر من حدیث البشیر والنذیر - جلال الدین سیوطی - قاهره - ۱۳۵۱ هـ  
کشف الظنون عن اسمی الكتب والفنون - خلیفه مصطفی آفندی - بغداد - ۱۹۴۵  
تاج المصادر - بیهقی - ۱۹۰۲ م  
منتخب اللغات - عبدالرشید - لکھنؤ - ۱۸۷۷ م  
منتهی الارب فی لغات العرب - عبدالرحیم صفائی پوری - لاہور - ۱۸۷۱ م  
الصراح من الصحاح - جمال القرشی - قاهره - ۱۲۳۵ هـ  
فرهنگ آنند راج - محمد پادشاه - تهران - ۱۳۲۶  
شمس اللغات - جوزف بریتو جیز - بمبئی - ۱۳۰۹ هـ  
غیاث اللغات - غیاث الدین - بمبئی - ۱۸۸۰ م  
القاہرہ - فواد فرج - مصر - ۱۹۴۶ - ج ۱ - ص ۴۷۴-۴۸۴

4. Die Handschriften-Verzeichnisse Der Koniglichen Bibliothek zu Berlin  
Vierter Band Verzeichniss Der Perischen Handschriften. Wilhem  
Pertsch, Berlin, 1888.

The book hereby presented with an introduction and necessary annotations is the 'Khulasatul Jawahiril Qur'ān fi Ma'āni lughatil Furqān. It is a glossary of the Holy Qur'ān in Persian. The compiler introduces himself as Abu Bakr bin Abil Hasan Albāfīz As-Sūfi, Albakri Al-Multāni, who compiled it in 717 A.H. The only manuscript of the small book, is known to have existed in Tōbingan University Library (West Germany). It was scribed at Cairo by the compiler himself in 734 A.H.

The author has picked up important and difficult words as well as simple common nouns and pronouns and explained their meanings. He has given roots of words and their original meaning along with verbs based on اَنْجَل and تَفَعُّل. He cited 54 traditions of the Prophet and other passages from jurist terminology to clarify and testify the meaning. He has started the glossary from the first chapter and then turned to the last chapter and went on giving meaning of words from chapter to chapter backward and brought upto the second chapter. The author has selected this arrangement with purpose as the difficult and doubtful words are used in most of the last chapters. If one learns the meaning of these words it becomes simpler for oneself to understand the later chapters.

The credit goes to the author, who, being a native of a city, now in Pakistan, had mastery over Arabic and Persian and explained the meaning of the Qur'ān in Persian, the language which was understood by students and scholars in his times.

The editor thanks the authorities of Tōbingan University Library for supplying the microfilm of the manuscript.

si aggiornano grazie alla nostra rete di collaboratori ed è questo il motivo per cui siamo in grado di fornire una gamma così ampia di servizi.

Abbiamo anche una rete di filiali e uffici di rappresentanza in tutta Italia, oltre che in Europa, Nord America, Asia e Australia.

Il nostro obiettivo è quello di diventare un punto di riferimento nel settore della distribuzione di prodotti di consumo.

Abbiamo una gamma completa di prodotti, dalla casa all'ufficio, dalla cucina al bagno, dalla camera da letto al soggiorno.

La nostra missione è quella di fornire ai nostri clienti un servizio di qualità, affidabilità e professionalità.

Abbiamo una rete di filiali e uffici di rappresentanza in tutta Italia, oltre che in Europa, Nord America, Asia e Australia.

Il nostro obiettivo è quello di diventare un punto di riferimento nel settore della distribuzione di prodotti di consumo.

- ۱- فهرست اسماء و افعال و ریشه های کلمات به ترتیب حروف هجاء
- ۲- اعداد دربرابر کلمات، صفحات کتاب وا نشان می دهد
- ۳- (ب) = نشانه پاورقی

۱

الابکام ، ۵۹	الآخرة ، ۲۱
الابل ، ۲۶	الآلاء ، ۵۶
الابلاء ، ۸۵	آمين ، ۹
الابلاس ، ۶۶ ، ۸۶	آنآن ، ۴۲
الابلاغ ، ۴۲	آنفا ، ۶۳
الابلاء ، ۲۷	آلانية ، ۲۶
الابن ، ۳۲	آلية ، ۲۴
الابنة ، ۴۸	الاب ، ۳۲
الابول ، ۱۴	الاباق ، ۶۹
ابو لهب ، ۱۱	الابتداع ، ۵۵
الايمضاض ، ۹۰	الابترا ، ۱۲
الاتباع ، ۳۶	الابتقاء ، ۵۷ ، ۲۲
الاتراف ، ۵۶	الابتلاع ، ۷۰
الاتساق ، ۲۹	الابتلاء ، ۲۵
الاتقام ، ۲۲	الابتھال ، ۹۰
الاتقى ، ۲۲	الايد ، ۱۸
الاتکام ، ۳۷	ابداً ، ۷۴
الاتمام ، ۴۸	الابداء ، ۲۸
الاتيان ، ۱۸ ، ۸۴	الابراء ، ۸۸
الاثارة ، ۱۷	الابريق ، ۵۵
الاثخان ، ۶۳	الابصار ، ۴۵
الائز ، ۴۰	الابعاد ، ۶۹
الائل ، ۷۱	الابقاء ، ۴۰
الائم ، ۲۹	ابقى ، ۲۷

الاخبار ،	٧٧	الاجابة ،	٦٤
الاخبار ،	١٧	الاجانة ،	٧٩
الاختصام ،	٦١	الاجاج ،	٥٦
الاختلاق ،	٦٨	الاجتراء ،	٦٥
الاختيار ،	٦٥	الاجدات ،	٤٤
الاختيال ،	٥٥	اجدر ،	٨٤
الاخذود ،	٢٨	الاجر ،	٢٠
الاخذ ،	٣٤	الاجرام ،	٣٠
الآخر ،	٣٦	اجرم ،	٤٧
الاخراج ،	١٧	الاجل ،	٤٣
الاخزاء ،	٤٨	الاجلاب ،	٨٠
الاخضر ،	٣٨	الاحاطة ،	٤٢
الاخلاط ،	٨٦ ، ١٤	الاحباب ،	٦٢
الاخلاص ،	١٨	الاحتباء ،	٤٦
الاخلاف ،	٣٤	الاحتثاث ،	٨٢
الاداره ،	٩١	الاحتراق ،	٩٢
الادلة ،	٩٠	الاحدتار ،	٥٨
الاداء ،	٦٥	الاعتاب ،	٥٩
الادبار ،	٣٤	الاحتئاف ،	٨٠
الادثار ،	٣٩	الاحد ،	١٠
الادخار ،	٩٠	الاحداث ،	٧٥
الادخال ،	٣٨	الاحسар ،	٢٩
ادراك	١٤	الاحساس ،	٧٨
الادكار ،	٥٨	الاحسان ،	٩٤
الادعا ،	٤٧	الاحسن ،	٢٠
الادلاء ،	٨٢	الاحسان ،	٤٩
الادناء ،	٧٢	الاحناء ،	٦٤
ادنى ،	٤١	احق ،	٨٤
الادهنان ،	٤٥	الاحكم ،	٦٣
ادهى ،	٥٨	الاحلال ،	٤٨
اذ ،	١٥ ، ١٠	الاحور ،	٥٦
اذا ،	٣٣ ، ١٠	الاحوى ،	٢٦
الاذن ،	٢٨ ، ١٩ ، ١٩		

- |                     |                  |
|---------------------|------------------|
| الازف ، ٥٩          | الاذهاب ، ٦٤     |
| الازلاق ، ٤٦        | الاذهال ، ٧٧     |
| الازلال ، ٩٠        | الاراءة ، ١٧     |
| الاساطير ، ٢٩       | ارايت ، ١٢       |
| الاسالة ، ٧١        | الارابة ، ٦١     |
| الامباغ ، ٧٣        | الاراحة ، ٨١     |
| الاستثناء ، ٦٩      | الارادة ، ٢٨     |
| الاستبدال ، ٦٤      | أربعين ، ٨-٧ (ب) |
| الاستبرق ، ٣٨       | الارتداد ، ٦٤    |
| استبشار ، ٣٣        | الارتضاء ، ٤٢    |
| الاستبصار ، ٧٣      | الارتقاب ، ٦٨ ٥٨ |
| الاستثار ، ٩٧       | الارتياب ، ٤٠    |
| الاستثناء ، ٤٥      | الارجاف ، ٧٢     |
| الاستجابة ، ٦٤      | الارجاء ، ٧٢     |
| الاستحسار ، ٧٨      | الارذاء ، ٦٧     |
| الاستحواد ، ٥٤      | الارذل ، ٧٥      |
| الاستحماء ، ٩٧      | الارسال ، ١٤     |
| الاستخفاف ، ٦٦      | الارساد ، ٣٤     |
| استخلاص ، ٨٣ ، ٥٤   | الارض ، ١٧       |
| الاستدرج ، ٤٦       | الارضاع ، ٤٩     |
| الاستسخار ، ٦٩      | الاركاس ، ٨٩     |
| الاستصراخ ، ٧٣      | الارهاق ، ٣٩     |
| الاستضعفاف ، ٧٢     | ارم ، ٢٤         |
| الاستطارة ، ٥٨ ، ٣٧ | الاريكة ، ٣٠     |
| الاستطاعه ، ٤٦      | الاز ، ٧٩        |
| الاستعانة ، ٩       | الازاغة ، ٥١     |
| الاستعتاب ، ٦٥      | الازجاء ، ٧٦     |
| الاصتعاصام ، ٨٣     | الازدراء ، ٨٣    |
| الاستغفاف ، ٧٦      | الازدجار ، ٥٧    |
| الاستعمار ، ٨٣      | الازدياد ، ٤٠    |
| الاستغاثة ، ٦٤      | الازرق ، ٧٩      |
| الاستغشاء ، ٤٣      |                  |

الاصحات ، ٧٨  
 الاستخاط ، ٦٤  
 الاسر ، ٣٨ ، ٣٨  
 الاسرار ، ٤٣  
 الاسراف ، ٦٠  
 الاسفار ، ٣٣  
 اسفل ، ٢٠  
 الاصقاء ، ٣٦  
 الاسكان ، ٤٩  
 الاسلاف ، ٤٤  
 الاسلام ، ٤٢  
 الاصماع ، ٦٦  
 الاصنان ، ٢٦  
 الامن ، ٦٣  
 الاصوة ، ٥٢  
 الامون ، ٦٣  
 الامي ، ٥٥  
 الامير ، ٣٧  
 الاشارة ، ٧٩  
 الاشتراك ، ٦٦  
 الاشتعال ، ٧٩  
 الاشتكار ، ٥٣  
 الاشتمال ، ٨٧  
 الاشتهرار ، ٣٦  
 الاشر ، ٥٨  
 الاشراق ، ٦٨  
 الاشراك ، ١٧  
 الاشطاط ، ٦٨  
 الاشفاق ، ٤٤  
 الاشقى ، ٢٢  
 الاشمات ، ٨٦  
 الاشمئزاز ، ٦٨

الاستغفار ، ١٢  
 الاستغلالظ ، ٦٣  
 الاستغناه ، ٦٩  
 الاستفتاء ، ٦٩  
 الاستفزاز ، ٨١  
 الاستقامة ، ٩  
 الاستقبار ، ٣٢  
 الاستقبال ، ٦٤  
 الاستقادام ، ٧١  
 الاستقسام ، ٨٧  
 الاستكناة ، ٧٧  
 الاستكبار ، ٤٠  
 الاستكثار ، ٣٩  
 الاستماع ، ٦١  
 الاستمرار ، ٥٧  
 الاستمساك ، ٦٥  
 الاستنباط ، ٨٩  
 الاستنساخ ، ٦٥  
 الاستنكاف ، ٨٩  
 الاستفخار ، ٤٠  
 الاستواء ، ٥٣  
 امستولى ، ٧٨  
 امستوى ، ٧٨  
 الاستهزاء ، ٦٤  
 الاستهواه ، ٨٦  
 الاستييجار ، ٧٤  
 الاستييخار ، ٧١  
 الاستيداع ، ٨٣  
 الاستيفاء ، ٢٩  
 الاستيقان ، ٤٠  
 الاستيناس ، ٧٢  
 اسجد ، ٩٠

الاعتداء ،	٢٩	الاشهاد ،	٤٩
الاعتذار ،	٣٦	الأشيب ،	٤١
الاعتراض ،	٧٧	الاصباح ،	٤٥
الاعتراف ،	٤٧	الاصداق ،	٥١
الاعتزال ،	٦٥	الاصر ،	٨٦
الاعتمار ،	٩١	الاصراخ ،	٨٢
الاعثار ،	٨٠	الاصرار ،	٤٣
الاعجاب ،	٥٠	الاصطبار ،	٥٨
الاعجاز ،	٤٢	الاصطلاع ،	٧٤
الاعجف ،	٨٣	الاصطيبار ،	٨٧
الاعجمى ،	٦٧	الاصفاء ،	٦٥
الاعداد ،	٣٨	الاصل ،	٥٣
الاعرابى ،	٦٢	الاصلاء ،	٤٠
الاـراض ،	٤٠	الاصمام ،	٦٣
الاعراف ،	٨٥	الاصيل ،	٣٨
الاعرج ،	٦٢	الاطعام ،	١٣
الاعزام ،	٦٥	الاضائة :	٧٦
الاعصار ،	٩٢ ، ٣٥	الاضحاك ،	٥٩
الاعطاء ،	١٢	الاضطرار ،	٧٣
الاعظام ،	٤٩	الاضلال ،	٤٠
الاعلان ،	٤٣	الاضمور ،	٧٧
الاعلى ،	٢٢	الاطاعة ،	٣١ ، ٤٠
الاعمى ،	٣٢	الاطفاء ،	٦١
الاعين ،	٥٦	الاطلاع ،	١٤
الاغارة ،	١٩	الاطميان ،	٢٥
الاغراف ،	٩٢	الاظفار ،	٦٣
الاغتياب ،	٦٢	الاظهار ،	٤٢
الاغراق ،	٤٣	الاعادة ،	٢٨
الاغراء ،	٧٢	الاعانة ،	٨٧
الاغطاش ،	٣٤	الاعتاب ،	٦٧
الاغلب ،	٣٢	الاعتاد ،	٣٧
الاغماض ،	٩٢	الاعتبار ،	٥٢

- |               |               |
|---------------|---------------|
| الاعماد ، ٧٠  | الاغناء ، ١١  |
| الاقناع ، ٨٣  | اف ، ٦٤       |
| الاقناء ، ٥٩  | الافقاة ، ٨٦  |
| الاقواء ، ٥٦  | الافتخار ، ٥٥ |
| اقوم ، ٤١     | الافتداء ، ٤٣ |
| اقوى ، ٥٨     | الاقراء ، ٥١  |
| الاكباب ، ٤٧  | الافتقار ، ٥٣ |
| الاكتتاب ، ٧٥ | الافق ، ٣١    |
| الاكتيال ، ٢٩ | الافك ، ٥٠    |
| الاكتثار ، ٢٥ | الافلاح ، ٢٣  |
| الاكتداء ، ٥٩ | الافول ، ٨٦   |
| الاكرام ، ٢٥  | الانامة ، ١٨  |
| الاكراء ، ٩٢  | الاقبال ، ٤٦  |
| الاكرم ، ١٩   | الاقتار ، ٧٥  |
| الاكل ، ١٤    | الاقتباس ، ٥٤ |
| الاكنان ، ٧٤  | الاقتدار ، ٥٣ |
| الا ، ١٥      | الاقتحام ، ٢٤ |
| الال ، ٨٤     | الاقتتال ، ٦٢ |
| الالباب ، ٤٩  | الاقتداء ، ٦٦ |
| الالتحاد ، ٤٢ | الاقتراب ، ٢٠ |
| الالتفات ، ٨١ | الاقتران ، ٦٦ |
| الالتفاف ، ٣٩ | الاقتسام ، ٨٢ |
| الالفاء ، ٥٧  | الاقتصاد ، ٧١ |
| الالنقط ، ٧٣  | الاقدس ، ٤١   |
| الالتقام ، ٧٠ | الاقران ، ٦٥  |
| الالتماس ، ٥٤ | الاقراء ، ٢٦  |
| الالهاء ، ١٩  | الاقساط ، ٥٢  |
| الالحاد ، ٦٧  | الاقسام ، ٢٣  |
| الالحاف ، ٩٢  | الاقشرار ، ٦٨ |
| الالد ، ٧٩    | اقصى ، ٧٠     |
| الالزام ، ٦٣  | الاقلاع ، ٨٣  |
| الالات ، ٥٩   | الاقلال ، ٨٥  |

إنَّ، ١٢	الالف، ١٩
انا، ١٢	الالفاء، ٦٩
الانابة، ٥٢	الفى، ٦٢
الانام، ٥٦	الالقاء، ٢٨
الاناء، ٣٧	الله، ٨
الانبات، ٣٢	الالم، ٩٠، ٢٩
الانباء، ٤٨	الالهام، ٢٣
الانبثاث، ٥٥	الالهاء، ١٥
الانبعاث، ٢٣	الى، ٣٦
انت، ١٢	الياس، ٤٩
انت، ١٢	الام، ١٦
الانتشار، ٣٠	اما، ١٦
الانتصار، ٥٧	الاماتة، ٣٢
الانتقام، ٦٥	الامدة، ٦٤
انتهم، ١٢	الامتحان، ٥٢
انتها، ١٢	الامترا، ٦٥
انتن، ١٢	الامتلاء، ٦١
الانثى، ٢٢	الامتياز، ٧٠
الانجاء، ٤٣	الامد، ٤٢
الانذار، ٢٢، ٣٦	الامر، ١٨
الانزاف، ٥٦	امر، ٥٨
الانزال، ١٨	امس، ٧٣
الانسان، ١٥	الامطار، ٦٤
الانساء، ٥٣	الاملاق، ٨٠
الانسلاخ، ٨٤	الاملاء، ٤٦
الانشاز، ٤٧	الامناء، ٣٩
الانشاء، ٥٤	الامنية، ٥٤
الانشقاق، ٢٨	الامهال، ٢٧
الانصات، ٦٥	الامي، ٥١
الانطاق، ٧٧	الامين، ٢٠، ٩
الانطلاق، ٣٦	ان، ١٥، ١٢
الانظار، ٩٢	

- |                        |                      |
|------------------------|----------------------|
| اَهْلُ الْكِتَابِ ، ١٧ | الْعَامُ ، ٢٢        |
| الْاَهْلَةُ ، ٩١       | الْانْغَاضُ ، ٨٠     |
| الْاَهْوَاءُ ، ٥٩      | الْانْفَنَاقُ ، ٨٧   |
| الْاَهِيمُ ، ٥٦        | الْاَنْفَفُ ، ٨٨     |
| اَيُّ ، ٣١             | الْاَنْفَاقُ ، ٤٩    |
| اَيَا ، ١٢             | الْاَنْفُسَامُ ، ٩٢  |
| الْاَيَابُ ، ٢٦        | الْانْفُطَارُ ، ٣٠   |
| اَيَاكُ ، ٩            | الْانْفَكَاكُ ، ١٨   |
| اَيَانُ ، ٣٤           | اَنْفَاصُ ، ٤١       |
| الْاَيَانُ ، ٦٦        | الْانْفَضَاضُ ، ٨٠   |
| الْاَيْتَاءُ ، ١٨      | الْانْتَعَارُ ، ٥٨   |
| الْاَيْتَاهُ ، ٧٦      | اَنْقَلَابُ ، ٢٨     |
| الْاَيْتَمَارُ ، ٤٩    | الْاَنْكَاحُ ، ٧٤    |
| الْاَيْشَارُ ، ٢٧      | الْاَكَارُ ، ٥٣      |
| الْاَيْشَاقُ ، ٢٥      | الْاَمْكَدَارُ ، ٢١  |
| الْاَيْجَامُ ، ٦٠      | اَنْمَلَةُ ، ٩٠      |
| الْاَيْحَاءُ ، ٤١ ، ١٧ | الْاَتَهَمَارُ ، ٥٧  |
| الْاِيدُ ، ٦٠          | اَنِي ، ٢٥           |
| الْاِيْذَاءُ ، ٥١      | الْاَوْبُ ، ٢٦       |
| الْاِيرَاثُ ، ٦٥       | الْاَوْلُ ، ٢٩       |
| الْاِبْرَاءُ ، ١٦      | اُولَئِكُ ، ١٨       |
| نَلَيْزَاعُ ، ٦٤       | اُولَواً ، ٤٩        |
| الْاِسَاعُ ، ٦٠        | الْاَوْلَى ، ٢١ ، ٨٤ |
| الْاِسَافُ ، ٦٦        | الْاَهَانَةُ ، ٢٥    |
| الْاِصَادُ ، ١٥        | الْاَهَدَاءُ ، ٤٥    |
| الْاِصَاءُ ، ٦٤        | الْاَهَتَازُ ، ٦٧    |
| الْاِصْبَاعُ ، ٨٤      | اَهْدَنَا ، ٩        |
| الْاِعْدَادُ ، ٣٦      | الْاَحْصَاءُ ، ٣٥    |
| الْاِعْمَاءُ ، ٢٩      | الْاَهْطَاعُ ، ٤٤    |
| اِيْفَاءُ ، ٣٧         | اَهْكَذَا ، ٧٤       |
| الْاِيقَادُ ، ١٤       | الْاَهْلُ ، ١٧       |
| الْاِيقَانُ ، ٥٩       | الْاَهْلَكُ ، ٤٣     |

- |              |                 |
|--------------|-----------------|
| البسور ، ٣٢  | الباكرة ، ٦١    |
| السوق ، ٦١   | الابلاغ ، ٥٤    |
| البشر ، ٤٠   | الايلاف ، ١٣    |
| البشرة ، ٤٠  | الايلاء ، ٩٢    |
| البصل ، ٩١   | الايمان ، ١٣    |
| البضاعة ، ٨٢ | الابواء ، ٢١    |
| البعمر ، ٣٣  | الايم ، ٧٦      |
| البضع ، ٧٣   | الايمن ، ٢٤     |
| البطش ، ٢٨   | ابها ، ٥٢       |
| البعث ، ٤١   |                 |
| البعثة ، ١٧  |                 |
| بعد ، ٢٠     |                 |
| البعوفة ، ٩١ |                 |
| البعيد ، ٤٣  |                 |
| البعير ، ٨٣  |                 |
| البلغ ، ٨١   |                 |
| البغة ، ٦٣   |                 |
| البغض ، ٥٢   |                 |
| البغضاء ، ٥٢ |                 |
| البغى ، ٦٢   |                 |
| البغية ، ٥٦  |                 |
| البقاء ، ٤٧  |                 |
| البكة ، ٩٠   |                 |
| البكر ، ٤٨   |                 |
| البكرة ، ٣٨  |                 |
| البلد ، ٢٠   |                 |
| البلع ، ٨٣   |                 |
| البلوغ ، ٣٩  |                 |
| البلى ، ٧٩   |                 |
| البنا ، ٤٧   |                 |
| البنان ، ٣٩  |                 |
| البنت ، ٤٨   |                 |
|              | الباس ، ٥٣      |
|              | الباسا ، ٥٣     |
|              | البال ، ٦٣      |
|              | البث ، ١٦       |
|              | البحث ، ٨٨      |
|              | البحر ، ٣٠      |
|              | البغض ، ٤٢      |
|              | البغخ ، ٧٥      |
|              | البخل ، ٢٢      |
|              | الباء ، ٨٣      |
|              | البدو ، ٥٢      |
|              | البر ، ٥٢ ، ٤٩  |
|              | البراءة ، ٥٢    |
|              | البرد ، ٧٦ ، ٣٥ |
|              | البرزخ ، ٥٧     |
|              | البروج ، ٢٧     |
|              | البرق ، ٣٩      |
|              | البروق ، ٣٩     |
|              | البرية ، ١٨     |
|              | البزوغ ، ٨٦     |
|              | البعن ، ٥٥      |
|              | البساط ، ٤٣     |
|              | بسم الله ، ٨    |

## ب

البور ، ٦٢  
البهت ، ٧٨  
البهتان ، ٥٢ ، ٧٨  
البهجة ، ٦٠  
البشر ، ٧٧  
البيات ، ٨٤  
البيان ، ٣٩  
البيت ، ١٣  
البيد ، ٨٠  
البيدوة ، ٨٠  
البيع ، ٥١  
البيعة ، ٧٧  
بين ، ٢٧  
البيّنه ، ١٨

## ت

التأشيم ، ٥٦  
التأجيل ، ٣٦  
التاخر ، ٤٠  
التأخير ، ٤٠  
التأدية ، ٦٥  
قارة ، ٤٣  
التأمين ، ٨٥  
الناقيت ، ٣٦  
الناوه ، ٨٣  
النأوب ، ٧١  
التبار ، ٤٣  
تبارك ، ٤٦  
التبتل ، ٤١  
التبليل ، ٤١  
التبديل ، ٣٨  
التبذير ، ٨٠  
الترج ، ٧٢  
التربرز ، ٣٤

التبسم ، ٧٤  
التبشير ، ٢٩  
التبصير ، ٤٣  
التبطية ، ٨٩  
التابع ، ٣٢  
تابع ، ٦١  
التبور ، ٥٣  
التبين ، ٧١  
التبين ، ٣٩  
التابع ، ٥٤  
تترى ، ٧٦  
الثاقل ، ٨٤  
الثبط ، ٨٤  
التشيت ، ٦٣  
الثريب ، ٨٣ ، ٤٠  
التجارة ، ٥١  
التجانف ، ٧٣  
التجانف ، ٨٨  
التجاوز ، ٦٤  
التجسس ، ٦٢  
التجلى ، ٨٦ ، ٢٢  
التجلية ، ٢٤  
التجمع ، ١٤  
التعجب ، ٢٢  
التجهيز ، ٨٣  
التعاور ، ٥٣  
التحبيب ، ٦٢  
تحت ، ١٨  
التحديث ، ١٧  
التحرير ، ٥٤  
التعريف ، ٨٨

التراث ،	٢٥	التحرى ،	٤٢
الترانى ،	٧٥	التعريف ،	٣٩
الترب ،	٣٥	التعريف ،	٤٨
الترعن ،	٥٤	التحسن ،	٨٣
الترتيب ،	٤١	التحشير ،	٣١
التردى ،	٨٧ ، ٢٢	التحصن ،	٧٦
الترقوه ،	٣٩	التحصيل ،	١٧
الترك ،	٣٩	التحصين ،	٤٩
التركيب ،	٣١	التحكيم ،	٨٨
التربية ،	٢٧	التحلية ،	٣٨
الرزق ،	٢٢	التحميل ،	٥١
الرزكية ،	٢٣	التحويل ،	٦٧
الرزمل ،	٤٠	التحية ،	٥٤
الرزود ،	٩١	التحفافت ،	٤٦
الرزوج ،	٩٧	التعبط ،	٩٢
الرزيل ،	٦٣	التحريب ،	٥٢
الرزين ،	٤٧	التخلى ،	٢٨
التساقط ،	٧٩	التخليد ،	٣٨
التساؤل ،	٣٤	التخليف ،	٦٢
التجريح ،	١٢	التخليل ،	٧٨
التعجيز ،	٣١	التدارك ،	٤٦
التعذير ،	٤٤	التداين ،	٩٢
التعمير ،	٣١	التدارو ،	٩١
التسكير ،	٨١	التدبر ،	٦٣
التسلل ،	٧٦	التدبير ،	٣٣
التصنيط ،	٥٣	التدثر ،	٣٩
التسنة ،	٩٢	التدلى ،	٥٨
التسنيم ،	٣٠	التمدير ،	٦٣
التسور ،	٦٨	الذكر ،	٢٥
التسويف ،	٦٤	الذكير ،	٢٦
التصويم ،	٦٠	الذكية ،	٨٧
التسير ،	٣١	الذليل ،	٣٧

- |              |                  |
|--------------|------------------|
| التعریض ، ٩٢ | النشاكس ، ٦٨     |
| التعریف ، ٤٨ | التشرید ، ٨٥     |
| التعزیر ، ٦٢ | التشقق ، ٦١      |
| تعسّاله ، ٦٣ | التشید ، ٧٧      |
| التعطیل ، ٣١ | التصبیح ، ٥٨     |
| التعظیم ، ٤٩ | التصدق ، ٥١      |
| التعفف ، ٩٢  | التصدیة ، ٨٥     |
| التعقیب ، ٧٤ | تصدید ، ١٥       |
| التعلیم ، ١٩ | التصدیع ، ٥٥     |
| التمیر ، ٧٠  | التصریف ، ٦٤     |
| التعوذ ، ١٠  | التصعد ، ٨٧      |
| التعویق ، ٧٢ | التصعیر ، ٧٣     |
| التغابن ، ٥٠ | التصفیة ، ٦٣     |
| التفامز ، ٣٠ | التصلیب ، ٧٥     |
| التغشیة ، ٥٩ | التصلیة ، ١٢     |
| التغلیق ، ٨٣ | التضلیل ، ١٤     |
| التغیظ ، ٧٥  | التضییق ، ٤٩     |
| التأخر ، ٥٥  | التطاول ، ٧٤     |
| التفاوت ، ٤٧ | التطویق ، ٩٠     |
| التفتیر ، ٦٦ | التطفیف ، ٢٩     |
| التفث ، ٧٧   | التطلیق ، ٤٨     |
| التفجیر ، ٣٠ | الطور ، ٢٠       |
| التفرق ، ١٨  | التطهیر ، ١٨     |
| التفزیع ، ٧١ | التطیر ، ٧٠      |
| التفسح ، ٥٤  | التعاسر ، ٤٩     |
| التفقد ، ٧٤  | التعاون ، ٨٧     |
| التفقه ، ٨٥  | التعبد ، ٧٥      |
| التفكير ، ٦٣ | التعدی ، ٤٩ ، ٣٢ |
| التفکه ، ٥٦  | التعدید ، ١٤     |
| التفكير ، ٤٠ | التعديل ، ٣١     |
| التفنید ، ٨٣ | التعذیب ، ٢٥     |
| التفویض ، ٦٧ | التعذیر ، ٨٤     |
| التفهیم ، ٧٨ |                  |

التلوا ، ٢٣	التفيو ، ٨١
التلهمي ، ٣٢	ال مقابل ، ٥٥
التماري ، ٥٨	التقبل ، ٦٤
التمتع ، ٣٧	التفتير ، ٧٥
التمثال ، ٧١	التقدم ، ٤٠
التمحیص ، ٩٠	التقديم ، ٢٥
التمرية ، ٧٤	ذلتقریب ، ٣٠
تمزیق ، ٧١	التقرین ، ٦٨
التمسک ، ٦٥	القطعیع ، ٧٥
التمطی ، ٣٩	التفصیة ، ٥٥
التمکین ، ٦٤	التقلب ، ٦٣
التمنی ، ٥١	النقوی ، ١٩
تمهیل ، ٢٧	النقویم ، ٢٠
التحمیز ، ٤٧	النقی ، ٢٢
النایز ، ٦٢	تقییض ، ٦٦
الناجی ، ٥٤	التكلائر ، ١٥
النادی ، ٤٦ ، ٦٨	التكبیر ، ٣٩
الناصر ، ٦٩	تکذیب ، ١٢
النافس ، ٣٠	النکریة ، ٦٢
الناوش ، ٧٢	النکفیر ، ٤٨
التنبیه ، ٤٨	التكلف ، ٦٩
النزل ، ١٩	التكلیب ، ٨٨
النزیل ، ٤٥	التكلیف ، ٤٩
النشیة ، ٦٥	النکویر ، ٣١
تنعیم ، ٢٥	التل ، ٦٩
التنفس ، ٣١	التلاق ، ٦٧
التنقیب ، ٦١	التلاؤة ، ٤٨
الشکیر ، ٧٤	التلثیث ، ٧٢
النور ، ٧٦	التلظی ، ٢٣
التواب ، ١٢	التلف ، ٧٥
التواری ، ٦٨	التلفی ، ٦١
	التلقیه ، ٣٧

الثلث ، ٤١  
ثم ، ٢١ ، ١٥  
ثمان ، ٤٤  
ثمانية ، ٤٤  
الشمن ، ٨١  
شمود ، ٢٣  
الثوم ، ٩١  
الثيب ، ٤١ ، ٤٨

**ج**

الجایة ، ٧١  
الجاری ، ٣١  
الجان ، ٥٧  
الجب ، ٧٧ ، ٢٤  
العبایة ، ٧٤  
الجبل ، ٧٤  
الجبل ، ٧٠ ، ١٦  
الجشو ، ٦٥  
العنوم ، ٧٣  
الجهیم ، ١٥  
العده ، ٤١  
الجدار ، ٥٣  
الجدال ، ٥٣  
الجدة ، ٧٠  
الحدث ، ٤٤  
الجدر ، ٧٠  
الجوس ، ٨٠  
الجيد ، ١١  
العذاذ ، ٧٨  
الجذع ، ٧٨  
جراحة ، ٩٠  
الجراد ، ٥٧  
الجرذ ، ٧٧  
الجرف ، ٨٥  
الجرم ، ٥٠

التواص ، ١٥  
توبه نصوحا ، ٤٨  
التوجه ، ٧٤  
التوجيه ، ٨٦  
التدیع ، ٤١  
التوسم ، ٨٢  
التوصیة ، ٦٤  
التفی، ٦٤  
التفوق ، ٨٤  
التقبر ، ٦٢  
التوکل ، ٤٧  
التوقيت ، ٣٦  
التوکیل ، ٧٢  
التلولی ، ٥٢ ، ١٩  
تولیة ، ٩١ ، ٥٣  
النهدم ، ٧٧  
النهی ، ٨٠  
التهییر ، ٢٢  
التهیم ، ٨٨  
التنین ، ٢٠  
التهی ، ٨٨

**ث**

ثبات ، ٨٩  
الثبة ، ٧٤  
الثبور ، ٢٨  
الثج ، ٣٥  
الثبیح ، ٣٥  
الشری ، ٧٨  
الشعبان ، ٧٥  
الثقف ، ٥٢  
الشقل ، ١٧ ، ١٦  
الشقوب ، ٤٧  
الشلة ، ٥٥

الجواد ، ٦٨  
الجواري ، ٣١  
الجو ، ٨١  
الجودى ، ٨٣  
الجوع ، ١٣  
الجهاز ، ٨٣  
الجهر ، ٢٦  
جهنم ، ١٨

## ح

الجاجه ، ٥٣  
حاشا لله ، ٨٣  
الحاصلب ، ٤٧  
الحاقره ، ٣٣  
الحافقة ، ٤٤  
الحامى ، ٨٨  
الحاوية ، ٨٧  
الحب ، ٥٢ ، ١٧ ، ٥٢  
الحب ، ٣٢  
العبر ، ٨٤ ، ٦٦  
العبور ، ٦٦  
العبط ، ٦٢  
الحبطة ، ٦٢  
العبوط ، ٦٢  
الحبك ، ٦٠  
حبل الوريد ، ٦١  
العنم ، ٧٩  
حتى ، ١٥  
العيث ، ٨٥  
الحج ، ٧٧  
الحجر ، ٨٩  
الحجـة ، ٦٥

الجري ، ١٨  
الجريان ، ١٨  
الجزا ، ١٨  
الجزو ، ٦٥  
الجزية ، ٨٣  
الجسم ، ٥٠  
الجعل ، ١٤  
الجفاء ، ٨٢  
الجفنة ، ٧١  
الجلاء ، ٥٣  
الجلباب ، ٧٢  
الجلد ، ٧٥  
الجلوس ، ٥٣  
الجم ، ٢٥  
الجمع ، ١٤  
الجمعة ، ٥١  
الجمل ، ٣٦  
الجموح ، ٨٤  
الجمود ، ٧٤  
الجميل ، ٤٣  
جن ، ١٠  
جان ، ١٠  
الجناح ، ٧٠ ، ٥٢  
الجنان ، ٨٦ ، ١٤  
الجنب ، ٦٨  
جنة ، ١٠  
الجنة ، ٥٠  
الجند ، ٢٨  
الجنوح ، ٨٥  
الجنون ، ٣١  
الجنى ، ٥٧ ، ١٠  
الجني ، ٥٩

العصور ، ٩٠	
العصير ، ٨٠	
العظام ، ٥٥	
الغض ، ١٢	
العطب ، ١١	
العطم ، ١٤	
الحظر ، ٨٠	
ال Huff ، ٦٨	
العف ، ٨١	
الحفظ ، ٢٧	
الحفوف ، ٦٨	
العنف ، ٨٦	
الحق ، ١٥	
العقب ، ٣٥	
حق جماده ، ٧٧	
الحقف ، ٦٢	
الحكم ، ٢٠	
الحكم ، ٥٠	
الحل ، ٧٨ ، ٣٣	
العلال ، ٢٣	
العنف ، ٤٥	
الحلقوم ، ٥٦	
العلم ، ٥٩ ، ٥٠	
الحالمة ، ٨٩	
الحليم ، ٥٩ (ب)	
الحالمه ، ٦٥	
الحمار ، ٤٠	
الحمد ، ٥٠ ، ٨	
الحمد ، ٤٩ ، ١١	
الحمله ، ٨٧	
الحمى ، ١٦	
العميه ، ٦٣	

الحجر ، ١٤ ، ١٤	٧٥ ، ٢٤ ، ١٤
الحجارة ، ١٤	
الحجرة ، ٦١ ، ١٤	
الحد ، ٤٩	
الحديد ، ٥٥	
الحديقة ، ٣٢	
الحدر ، ٥٠	
الحراسة ، ٤٢	
الحرث ، ٤٦	
الجرد ، ٤٦	
الحرص ، ٨١	
الحرط ، ٨٦	
الحرف ، ٧٧	
الحرمان ، ٤٤	
الحراء ، ٣٧	
الذهب ، ٥٤	
الحرن ، ٥٤	
الحس ، ٩٠	
الحسبان ، ١٤	
الحسد ، ١٠	
الحسرة ، ٤٥	
الحسن ، ٢٠	
الحسنى ، ٢٢	
الحسنى انجنة والزيادة ، ٨٤	
الحسوم ، ٤٤	
الحسير ، ٤٧	
الحشر ، ٣١	
الخصخصة ، ٨٣	
الحصد ، ٦٠	
الحصر ، ٨٩	
المحسن ، ٥٢	

الخسر ، ٢٥	العجم ، ٤٣ ، ٥٦
الخسان ، ١٥	العنان ، ٧٩
الخسوف ، ٣٩	العنث ، ٥٦
الخسوه ، ٤٧	العنجره ، ٥٦
الخشب ، ٥٠	العند ، ٨٣
الخشوع ، ٢٥	العنيف ، ١٨
الخشية ، ١٨	حنين ، ٨٤
الخصوصية ، ٥٣	العوازى ، ٥١
الخضد ، ٥٦	الحوب ، ٨٩
الخطا ، ١٩	الحوت ، ٤٦
الخطاب ، ٣٥	الحور ، ٢٩
الخطات ، ١٩	حورعين ، ٥٦
الخطب ، ٦٠	الحول ، ٦٤
الخطف ، ٦٩	الحيد ، ٦١
الخطية ، ٩٢	العيرة ، ٨٨
الخطيئة ، ٤٣	العيس ، ٤٩
الخف ، ١٦	العيف ، ٨٦
الخفا ، ٢٦	العيق ، ٦٤
الخفف ، ٥٥	العيون ، ٣٧
ذلخفية ، ٢٦	الحيوان ، ٧٣
الخلافة ، ٦٦	الحياة ، ٢٥
الخلال ، ٧٣ ، ٨٢	خ
الخلع ، ٧٨	الخانس ، ٣١
الخلق ، ١٠	الخبء ، ٧٤
الخلق ، ٤٥	الخبرير ، ١٧
أنخلق ، ٤٥	الختام ، ٣٠
الخلود ، ١٨	الغراب ، ٥٢
الخليل ، ٦٦	الخرص ، ٦٠
الخمط ، ٧١	الخرطوم ، ٤٥
الخمود ، ٧٠	الخررور ، ٦٨
الخنس ، ٣١	الخذلان ، ٧٥
الخوار ، ٧٦ ، ٧٩	الخزانة ، ٤٧ ، ٥٠
	الخزينة ، ٥٠

الدك ، ٢٥  
 الدلالة ، ٥١  
 الدلوك ، ٨١  
 الدمدمة ، ٢٣  
 الدسم ، ٨٨  
 الدمع ، ٧٨  
 الدتو ، ٣٧  
 الدوام ، ٤٤  
 الدولة ، ٥٣  
 الدهاق ، ٣٥  
 الدهان ، ٥٧  
 الدهر ، ٣٧  
 ديارا ، ٤٣  
 الدبر ، ٥٣  
 الدين ، ٩٢ ، ٨٩ ، ٩  
 الدين ، ٩

## ذ

ذا ، ١٢  
 ذات لهب ، ١١  
 ذاك ، ١٢  
 ذالك ، ١٢  
 الذرع ، ٤٤  
 الذراع ، ٤٤  
 الذرو ، ٦٠  
 الذره ، ١٧  
 الذرية ، ٥٥  
 الذقن ، ٧٠  
 الذكر ، ٢١  
 الذّكر ، ٤٢  
 الذل ، ٥١  
 الذم ، ٤٦  
 الذمة ، ٨٤  
 الذئب ، ٢٣

العواء ، ٤٤  
 العوب ، ٩٣  
 الخوض ، ٤٠  
 الخوف ، ١٣  
 الخوى ، ٤٤  
 الخير ، ١٧  
 الخيرة ، ٧٢  
 الخبرة ، ٥٧  
 الخيل ، ٥٣  
 الخيمة ، ٥٧

## د

الداب ، ٦٧  
 الدایة ، ٦١  
 داتما ، ٧٤  
 الدحو ، ٣٤  
 الدحور ، ٦٩  
 الدحوض ، ٦٦  
 الدخان ، ٦٥  
 الدخل ، ٨٩  
 الدخور ، ٦٧  
 الدرایة ، ٤٢  
 الدرس ، ٤٦  
 الدرع ، ٨١  
 الدرء ، ٧٤  
 الدرى ، ٧٦  
 الدرى ، ٧٦  
 الدس ، ٢٣  
 الدسار ، ٥٨  
 الدع ، ١٢  
 الدعا ، ١٩  
 دعى ، ٧٢  
 الدف ، ٨٩  
 الددق ، ٢٧

الرجم ، ٤٧	ذو ، ٢٤
الرجوع ، ١٩	الذود ، ٧٤
الرجيم ، ٣٢	الذوق ، ٣٥
الرحلة ، ١٣	ذوونه ، ٤٩
الرحم ، ٥٢ ، ٢٤	الذهب ، ٣٢
الرحمة ، ٢٤	الذهب ، ٦٢
الرحمن ، ٨	الذهول ، ٧٧
الريحىق ، ٣٠	الذهب ، ٨٢
الرحيم ، ٨	ذى ، ٤٩
الرخاء ، ٦٨	
الرد ، ٨٩ ، ٢٠	
الردد ، ٧٤	الرجل ، ٣٣
الرزق ، ٤٩	الرجلة ، ٣٣
الرس ، ٦١	الراجل ، ٧٧
الرسالة ، ٤٢	الرادفة ، ٣٣
الرسوخ ، ٨٩	الراسى ، ٣٦
الرسول ، ١٨	الرمسيات ، ٣٦
الرص ، ٥١	الرافقة ، ٥٥
الرصد ، ٨٤ ، ٨٣	الراهب ، ٨٤
الرصود ، ٨٤	الرب ، ٩
الرغما ، ١٦	الربانى ، ٨٨
الرضوان ، ١٦	الربط ، ٧٣
الرعائة ، ٨٩	الربع ، ٩١
الرعاة ، ٥٥	الربوة ، ٧٦
الرعب ، ٥٢	الربى ، ٨٨
الرعناء ، ٨٩	الريبية ، ٨٩
الرعونة ، ٨٩	الرتفق ، ٧٨
الرعاية ، ٢١	الرتع ، ٨٢
الرغدة ، ٨١	الرج ، ٥٥
الرفات ، ٨٠	الرجا ، ٤٤
الرفث ، ٩١	الرجاء ، ٣٥
الرقم ، ٤١	الرجع ، ٢٧
	الرجعي ، ١٩

الرهط ، ٧٤	الرفف ، ٥٧
الرهاق ، ٣٣	الرق ، ٥٩
الرهن ، ٤٠	الرقبة ، ١١
رهوا ، ٦٥	الرقم ، ٢٩
الريا ، ١٣	الرقود ، ٧٠
ربب العنون ، ٥٩	الرقية ، ٣٩
الريحان ، ٥٦	الركاب ، ٥٣
ربع صرصر ، ٤٤	الركام ، ٧٦
الريش ، ٨٥	الركض ، ٦٨
الرين ، ٢٩	الركم ، ٥٩
الزاد ، ٩١	الركن ، ٦٠
الزبانية ، ٢٠	الركوب ، ٢٩
الزبد ، ٨٢	الركود ، ٦٦
الزبور ، ٥٨	الركوع ، ٣٧
الزجاجة ، ٧٦	الركون ، ٨١
الزجر ، ٣٣	الرماح ، ٨٨
الزحزةة ، ٩٠	الرماد ، ٨٢
الزخرف ، ٦٦	الرمح ، ٧٨
الزراط ، ٩	الرمز ، ٩٠
الزربية ، ٢٦	الرمى ، ١٤
الزعيم ، ٥٠	الرميم ، ٦٠
الزعوم ، ٤٦	الرواح ، ٧١
الزيف ، ٦٩	الرواسي ، ٣٦
الزقوم ، ٥٦	الروح ، ١٩ ، ٥٦
الزكوة ، ١٨	الروغ ، ٦٠
الزلة ، ٨١	الروم ، ٧٣
الزلزال ، ١٧	الرؤيا ، ١١
الزلزله ، ١٧	الرؤبة ، ١١
الزلفة ، ٨٤ ، ٤٧	رويدا ، ٤٧
الزلم ، ٨٧	الرهب ، ٥٣
الزمهرير ، ٣٧	الرهبة ، ٥٣
الزنجبيل ، ٣٨	الرهبانية ، ٥٥

السبق ، ٣٣  
 السبيل ، ٣٢  
 السجر ، ٣١  
 السجل ، ٧٨  
 السجن ، ٢٩  
 السجود ، ٢٠  
 السجى ، ٢١  
 السجيل ، ١٤  
 السجين ، ٣٠ ، ٢٩  
 السحاب ، ٥٩  
 السحب ، ٥٨  
 السحت ، ٧٨  
 السحر ، ٤٠ ، ٥٨  
 سحقا ، ٤٧  
 السد ، ٧٠  
 السداد ، ٧٢  
 السدر ، ٥٦  
 السر ، ٢٧  
 السراب ، ٣٥  
 السراج ، ٣٥  
 السراح ، ٧٢  
 السرادق ، ٨٠  
 السراط ، ٩  
 السراع ، ٤٤  
 السرقة ، ٥٢  
 سرداً ، ٧٤  
 السروب ، ٨٢  
 السرور ، ٢٨  
 السرى ، ٧٩ ، ٢٤  
 السريو ، ٢٦  
 المcribre ، ٢٧  
 المسطح ، ٢٦

س

الزئيم ، ٤٥  
 الزوج ، ٣٤  
 الزور ، ٥٣  
 الزهد ، ٨٣  
 الزهرة ، ٧٩  
 الزهوق ، ٧٨  
 الزيادة ، ٣٥  
 الزيارة ، ١٥  
 الزيد ، ٣٥  
 الزين ، ٥١  
 الزينة ، ٥٤  
 السابعات ، ٣٣  
 السابعة ، ٧١  
 ماجد ، ٩٠  
 مارب ، ٨٢ (ب)  
 الساعة ، ٣٤  
 المسافر ، ٣٢  
 المساقل ، ٢٠  
 المساق ، ٣٩  
 المسام ، ٦٧  
 المسامة ، ٦٧  
 المساهره ، ٣٣  
 الساببة ، ٨٨  
 السبا ، ٧١  
 المحبات ، ٣٤  
 الصباح ، ٣٣  
 الصباق ، ٥٥  
 السبب ، ٦٧  
 السبع ، ٣٣  
 سبحان الذى اسرى بعله ليلًا ، ٨٠  
 سبع ، ٤٤  
 سبعة ، ٤٤ ، ٨٧

السلوى ، ٧٩	السطر ، ٤٥
السم ، ٨٥	السعادة ، ٥٢
السحاق ، ٢٦	السعر ، ٣١
السمك ، ٣٤	السعى ، ٢٢
السمود ، ٥٩	السعير ، ٢٩
السموم ، ٥٦	السفاح ، ٨٨
السن ، ٨٨	السفاهة ، ٤١
السنا ، ٧٦	السفر ، ٣٢
السنة ، ٤٣	السفرة ، ٣٢
السنة ، ٩٢	السعف ، ١٩
السوار ، ٣٨	السفك ، ٩١
سواع ، ٤٣	السفه ، ٤١
السؤال ، ١٦	سقر ، ٤٩
السود ، ٧١	السقوط ، ٥٩
السورة ، ٦٣	السقى ، ٣٦ ، ٢٦
السوط ، ٢٥	السقيما ، ٢٣
سوف ، ١٥	السكب ، ٥٦
السوق ، ٣٩	السكر ، ٨١
الصوم ، ٨٢	السكرة ، ٦١
الستاندر ، ٣٨	السكنوب ، ٥٦
السوأة ، ٧٩	السكنينة ، ٦٢
السوة ، ٤٧	السلالة ، ٧٢
السوى ، ٤٧	السلام ، ١٩
السهو ، ١٣	الساب ، ٦٩
السياحة ، ٤٨	الصلسييل ، ٣٨
السيارة ، ٨٢	السلطان ، ٤٤
السير ، ٥٩	السلطانية ، ٤٤
السيئة ، ٤٨	الساف ، ٦٦
سینين ، ٢٠	الساق ، ٧٢
	السلوك ، ٢٤
	السلسلة ، ٣٧
	السلم ، ٨٦

ش

الشاطئ ، ٧٤  
الشامخ ، ٣٦  
الشان ، ٣٢

الشقاق ،	٥٣	الشتاء ،	١٣
الشفاوة ،	٢٢	الشجر ،	٨٩
الشكافية ،	٥٣	الشحم ،	٨٧
السكر ،	٣٧	الشحن ،	٦٩
الشكور ،	٣٧	الشيخ ،	٥٠
الشكوى ،	٥٣	شخص بصره ،	٧٨
الشمع ،	٢٢	الشخص ،	٧٨
شنان ،	١٢	الشد ،	٣٨
الشواة ،	٤٤	الشديد ،	١٧
ال Shawat ،	٥٧	الشر ،	١٠
الشوب ،	٦٩	الشرب ،	٣٠
الشورى ،	٦٦	الشرح ،	٢١
الشهاب ،	٤٢	الشرمدة ،	٧٤
الشهادة ،	٢٨	الشرد ،	٣٦
الشهر ،	١٩	الشرط ،	٦٣
الشهيد ،	١٧	الشرع ،	٨٦
الشهيق ،	٤٧	الشركة ،	٦٦
الشي ،	٨٠	الشرع ،	٨٦
الشية ،	٩١	الشريع ،	٧٢
الشيطن ،	٣١	الشريعة ،	٦٥
الشيعة ،	٥٨	الشريك ،	٤٦
الشيوخ ،	٧٦	الشطط ،	٤١
الصحابي ،	٧٧	الشطر ،	٩١
صاحب ،	١٤	الشعب ،	٦٧، ٣٦
الصاحبة ،	٤١	الشعبه ،	٣٩
الصاخة ،	٣٢	الشعر ،	٥٩، ٥٩
الصاع ،	٨٣	الشعرى ،	٥٩
الصاعقة ،	٦٠	الشفف ،	٨٣
الصفافات ،	٦٩	الشفاء ،	٦٧، ٨٥
الصفافنات ،	٦٨	الشفاعة ،	٤٠
الصب ،	٢٥	الشفع ،	٢٤
الصبح ،	١٦	الشفق ،	٢٩

ص

الصبع ، ١٠  
 الصير ، ١٥  
 الصبغة ، ٧٣  
 الصحفة ، ٦٦  
 الصحيفة ، ١٨  
 الصخر ، ٢٤  
 الصد ، ٥٠  
 صدر ، ١٧ ، ١٠  
 الصدع ، ٢٧  
 الصدق ، ٤٦ ، ٢٢  
 الصدد ، ٥٠  
 الصدور ، ١٧  
 الصراط ، ٩  
 الصرة ، ٦٠  
 الصرح ، ٦٧  
 الصرم ، ٤٥  
 السريخ ، ٧٠  
 الصراع ، ٤٤  
 الصريم ، ٤٦  
 الصعد ، ٤٢  
 الصعق ، ٥٩  
 الصعود ، ٤٠ ، ٨٧  
 الصعيد ، ٨٠  
 الأعف ، ٢٥  
 الصفا والمروة ، ٩١  
 صناد ، ٦٨  
 الصفع ، ٥٠  
 الصفوان ، ٩٢  
 الصك ، ٤٠  
 الصلب ، ٢٧  
 الصلد ، ٩٢  
 الصلصال ، ٥٧

الصواة ، ١٣ ، ٧٧  
 الصلى ، ١١  
 الصمد ، ٩٠  
 الصنم ، ٧٣  
 الصواب ، ٣٥  
 الصوت ، ٨١  
 الصور ، ٣٥ ، ٩٢  
 الصورة ، ٣١  
 الصوف ، ٦١  
 الصوم ، ٥٤  
 الصومعة ، ٧٧  
 الصنو ، ٨٢  
 الصهر ، ٧٥  
 الصيام ، ٥٤  
 الصيب ، ٧٣  
 الصيد ، ٨٧  
 الصيف ، ١٣  
 الصيصية ، ٧٢  
 الصيطرة ، ٢٦  
 الضان ، ٨٧  
 الضبع ، ١٦  
 الضحى ، ٢١  
 الضحك ، ٣٠  
 الضر ، ٤٩  
 الضرا ، ٤٩  
 الضريع ، ٢٦  
 الضفت ، ٩٩  
 الضفدع ، ٨٦  
 الضلال ، ٩  
 الضلالة ، ٩  
 العزم ، ٧٤  
 الفنك ، ٧٩  
 الضفرين ، ٣١

الطير ، ١٤  
الطيران ، ٨٦  
الطيف ، ٨٦

ظ

الظعن ، ٨١  
الظفر ، ٨٧  
الظل ، ٥٦ ، ٣٦  
الظلم ، ٣٨  
الظلمة ، ٤٩  
الظماء ، ٧٦  
الظمآن ، ٧٦  
الظن ، ٢٩  
الظهارة ، ٥٢  
الظهور ، ٢١  
الظهور ، ٥١

ع

عاد ، ٢٤  
العاديات ، ١٦  
العارض ، ٦٤  
العالم ، ٩  
العايل ، ٢١  
العبادة ، ٨٣ ، ٩  
العبارة ، ٨٣  
العبث ، ٤٤  
العبد ، ١٩  
العبد ، ٦٦  
العبر ، ٨٩  
العبرة ، ٣٤  
العبور ، ٨٩  
العبوس ، ٣٢  
العبُّ ، ٧٥  
العتل ، ٤٥  
العتو ، ٤٤  
العتيد ، ٦١  
العثو ، ٧٣

الضياء ، ٧٤  
الضيزي ، ٥٩  
الضيف ، ٥٨

ط

الطاعة ، ٣١  
الطامة ، ٣٤  
الطباق ، ٤٣  
الطبع ، ٥٠  
طبق ، ٢٩  
الطعى ، ٢٣  
الطرح ، ٦٩  
الطرد ، ٧٥ ، ٦٩  
الطرف ، ٥٧  
الطرق ، ٢٧  
الطريقة ، ٤٢  
الطفوق ، ٦٨  
الطعام ، ١٢  
الطفيان ، ١٩  
الطل ، ٩٢  
الطلاق ، ٤٨  
الطلع ، ٥٦  
الطلوع ، ١٩  
الطم ، ٣٤  
الطمس ، ٣٦  
الطعم ، ٣٩  
الطموس ، ٣٦  
الطور ، ٧٥  
طورا ، ٤٣  
الطول ، ٦٧  
طوى ، ٣٤  
الطويل ، ٣٨  
طه ، ٧٨  
الطيب ، ٥١

العزم ، ٦٣	العجبة ، ٢٩
العزوب ، ٧١	العجب ، ٤١ ، ٢٩
العزوف ، ٤٤	العجز ، ٤٤
عزي ، ٥٨	العقل ، ٦٠
العزيزية ، ٦٣	العجلة ، ٣٩
العسر ، ٢١	العجوز ، ٦٠
العسرى ، ٢٢	العد ، ٤٠
السعسة ، ٣١	العداوة ، ٥٢
العسل ، ٦٣	العدة ، ٢٨
عصى ، ٤٦	العدد ، ٤٠
العشر ، ٢٤	العدس ، ٩١
العشراء ، ٣١	العدل ، ٤٩
العشو ، ٦٦	العدن ، ٥١
العشرين ، ٤٥	العدو ، ٤٤ ، ١٦
العشيرة ، ٥٤	العدوة ، ٨٥
العشية ، ٣٤	العده ، ٤٠
العصبة ، ٧٤	العده ، ٤٠
العصر ، ٨٣ ، ١٥	العذر ، ٣٦
العصف ، ٣٥ ، ١٤	العراء ، ٤٦
العصمة ، ٥٢	العرجون ، ٧٠
العصوف ، ٣٥	العرش ، ٢٨
العصيان ، ٣٤	العرض ، ٥٥
الغض ، ٧٥	العرف ، ٣٥ ، ٣٠
الغضد ، ٧٤	العرفان ، ٣٠
الغضلان ، ٨٩	الغرم ، ٧١
العضو ، ٥٠	العروب ، ٥٦
العطاء ، ٣٥	العروة الوثقى ، ٧٣
العاطف ، ٧٧	العروج ، ٤٣
العظة ، ٤٩	العرى ، ٧٩
العظم ، ٣٣	العز ، ٥٠
الغريت ، ٦٩	العزة ، ٤٤ ، ٥٠
	العزل ، ٧٢

العوان ، ٩١	العقاب ، ٥٢
العوج ، ٦٨	العقب ، ٦٦
العود ، ٥٣	العقبة ، ٢٤
العورة ، ٧٩	العقبى ، ٢٣
العون ، ٨٧	العقدة ، ١٠
العهد ، ٤٤	العقل ، ٢٣
العهن ، ١٦	العربية ، ٢٤
العن ، ٦١	العقل ، ٤٧ ، ٦٥
العياذ ، ١٠	العقيم ، ٦٠
العيد ، ٨٨	العكف ، ٦٣
العيش ، ١٦	العكوف ، ٦٣
العيشة ، ١٦	العلقة ، ١٩
العين ، ٢٣ ، ١٦	العلم ، ٥٧ ، ١٥
غ	
الغار ، ٨٠	على ، ٩
غازي ، ٩٠	عليه ، ٩
الفاسق ، ١٠٠	عليهما ، ٩
الفاشية ، ٢٥	عليين ، ٣٠
الغبار ، ٥٥	العماد ، ١٥
الغبرة ، ٣٣	العمارة ، ٥٩
الغبن ، ٥٠	عمران ، ٤٩
الغبور ، ٦٩	العمرة ، ١٨
الغشاء ، ٢٦	العمل ، ١٠
انجد ، ٥٣	العمد ، ٨٢
الغدو ، ٤٦	العميق ، ٧٧
الغراب ، ٨٨	عن ، ١٣
الغربيب ، ٧٠	العناق ، ٣٥
الغرف ، ٩٢	العنب ، ٣٢
الغرفة ، ٦٧	الغت ، ٦٢
الغرق ، ٣٣	عند ، ١٨
الغرور ، ٣٠	العنق ، ١١
غزى ، ٩٠	العنيد ، ٣٩
الغسلين ، ٤٥	

الفتق ،	٧٨
الفتن ،	٢٨
الفعج ،	٤٣
الفجار الكفرة ،	٣٠
الفجر ،	١٩
الفجور ،	٢٣
الفخار ،	٥٧
الفخر ،	٥٥
الفداء ،	٥٤
الدقق ،	٤٢
القدية ،	٥٤
الفرات ،	٣٦
الفراد ،	٦٠ ، ٥١
الفراش ،	١٦
الفراغ ،	٢١
الفرث ،	٨١
الفرح ،	٧٩ ،
الفرح ،	٥٥
الفردوس ،	٧٦
الفرش ،	٨٧ ،
الفرض ،	٤٨
الفرط ،	٧٨
الفرق ،	٣٦
الفرنان ،	٧٥
الفرقة ،	٧٤
الفساد ،	٢٥
الفسح ،	٥٤
الفسق ،	٥٠
الفسوق ،	٥٠
الفشل ،	٨٥
الفصل ،	٢٧
الفعمال ،	٦٤

الفشان ،	٢٢
الفشى ،	٢٢
الغصة ،	٤١
الغض ،	٦٢
الغضب ،	٩
الغفران ،	٩٢
خفرانك ،	٩٢
الغلاظ ،	٤٨
الغلب ،	٣٢
الغلهة ،	٤٨
الغلق ،	٨٣
الغل ،	٥٣
الغلو ،	٨٨
الغلو ،	٩٠ ، ٥٣
الغل ،	٦٥
الغليان ،	٦٥
الغليظ ،	٤٨
الغمرة ،	٦٠
الغور ،	٤٧
الغوص ،	٦٨
الغول ،	٦٩
الغيب ،	٣١
الغيبة ،	٣١
الغيث ،	٥٥
الغيف ،	٨٢

## ف

الفاحشة ،	٤٩
الفارض ،	٩١
الفاقرة ،	٣٩
الفاقع ،	٩١
الفاكهة ،	٣٢
الفتح ،	١١

## ق

- قاب قوسين ، ٥٨  
 القارعة ، ١٦  
 القارورة ، ٣٨  
 قاعا صفصفا ، ٧٦  
 القاعدة ، ٧٦  
 قاف ، ٩٠  
 القب ، ١١  
 القبر ، ١٧  
 القبض ، ٤٧  
 قبل ، ٤٢  
 القتال ، ٤١  
 القتر ، ٧٥  
 القرة ، ٣٣  
 القتل ، ٢٨  
 القتور ، ٧٥  
 القثاء ، ٩١  
 قد ، ٢٠  
 قدام ، ٤٢  
 القدة ، ٤٢  
 القدح ، ١٦  
 القدر ، ٧١ ، ١٩  
 القدرة ، ٢٣  
 القدوس ، ٥١  
 الكنف ، ٦٩  
 القراءة ، ١٨  
 القرآن ، ٣٩  
 القرار ، ٧٢ ، ٣٦  
 القربان ، ٦٥  
 القرح الجراح ، ٩٠  
 القرد ، ٨٦  
 القرض ، ٨٠ ، ٤١  
 القرطاس ، ٨٦
- القصولة ، ٤٣  
 الفضيحة ، ٨١  
 الفضة ، ٣٧  
 الفضل ، ٦٧ ، ٥٦ ، ٤١  
 الفطر ، ٦٦  
 الفطرة ، ٧٣ ، ٥٧ ، ٥٧  
 الفظ ، ٩٠  
 الفعل ، ١٤  
 الفقاہة ، ٥٠  
 الفقد ، ٧٤  
 الفقر ، ٥٣  
 الفقد ، ٨٥ ، ٥٠ ، ٨٥ (ب)  
 الفقيه ، ٥٠ ، ٨٥ ، ٨٥ (ب)  
 الفك ، ٢٤  
 الفکاهة ، ٣٠  
 الفکه ، ٣٠  
 الفلق ، ١٠  
 الفلک ، ٦٩  
 الفن ، ٥٧  
 الفنا ، ٥٧  
 الفواد ، ١٤  
 الفوات ، ٥٢  
 فوارتان ، ٥٧  
 الفواق ، ٦٨  
 الفوت ، ٥٢  
 الفوج ، ١١  
 الفور ، ٥٧ ، ٤٧  
 الفوز ، ٢٨  
 فوق ، ٣٥  
 الفوم ، ٩١  
 في ، ١٠  
 فيل ، ١٤

القليل ، ٤١	القرع ، ١٦
القمر ، ٢٣	القرن ، ٦١
قطرار ، ٣٧ (ب)	القره ، ٩٢
قطريز ، ٣٧ (ب)	القرية ، ٤٩
القيص ، ٨١	قريش ، ١٣
القناعة ، ٧٧	القربن ، ٦١
القطار ، ٨٩	القططامن ، ٧٥
القطرة ، ٩٠	القسوط ، ٤٢
القتوان ، ٨٦	القميص ، ٨٨
القنوت ، ٤٨	القصاص ، ٨٨
القوة ، ٢٧	القصاوة ، ٥٤
القول ، ١٠	القسط ، ٥٥
القوم ، ٤٢	القسم ، ٢٤
القهر ، ٢١	القصوة ، ٥٤
القيعة ، ٧٦	القمورة ، ٤٠
القيولة ، ٧٥	القهم ، ٦٧
القيم ، ١٨	القهر ، ٥٧
القيمة ، ١٨	القبر ، ٣٦
الكاتب ، ٣٢	القصص ، ٦٧
الكاس ، ٣٥	القصم ، ٧٩
الكافور ، ٣٧	القضايا ، ٣٢
الكائس ، ٣١	القضب ، ٣٢
الكافن ، ٤٥	القط ، ٦٨
الكب ، ٤٧	القطر ، ٨٢ ، ٧١
الكتار ، ٤٣	القطران ، ٨٢
الكتب ، ٥٤	القطع ، ٨١
الكبد ، ٢٣	القطف ، ٣٧
الكبر ، ٨٩	القطمير ، ٧٠ ، ٣٧
الكبكبة ، ٧٥	العمود ، ٢٨
الكبيرة ، ٥٩	القلادة ، ٨٧
الكتاب ، ١٧	القلب ، ١٤
	القلم ، ١٩

السکاول ،	٨١	الكتبه ،	٣٢
الكون ،	١١	الكثرة ،	٥١
الکھل ،	٨٨	الکثیب ،	٤١
الکم ،	٥٦	الکدح ،	٢٨
الکن ،	٥٦	الکذب ،	١٩
الکنان ،	٦٧	الکراهة ،	٥١
الکنز ،	٨٤	الکراھیة ،	٥١
الکنس ،	٣١	الکرب ،	٦٩
الکنود ،	١٧	کرۃ ،	٣٣
الکوب ،	٢٦	الکرم ،	١٩
الکوئر ،	١٢	الکره ،	٥١
الکوکب ،	٣٠	الکسب ،	١١
الکھف ،	٨٠	الکسف ،	٥٩
الکی ،	٨٤	الکسوة ،	٧٦
الکید ،	١٤	الکشف ،	٤٦
کیف ،	١٤	الکظم ،	٩٠ ، ٤٦
الکیل ،	٢٩	الکعوب ،	٣٥
الکینونة ،	١١	الکف ،	٦٤
ل		الکفات ،	٣٦
لات ،	٥٨	الکفر ،	١٢
الاتنی ،	٩	الکفران ،	٣٧
اللب ،	٤٩	الکفو ،	١١
اللبث ،	٣٤ ، ٧٣	الکفل ،	٥٥
اللبد ،	٢٣	الکفورو ،	٣٧
المحوق ،	٥١	کل ،	١٤
الليس ،	٦١	الکل ،	٨١
اللثان ،	٩	کلا ،	٨٠ ، ١٤
التی ،	٩	الکلالة ،	٨٩
الابد ،	٤٢	الکلام ،	٧٨
اللجاجة ،	٤٧	الکلب ،	٨٠
اللجة ،	٧٤	کلنا ،	٨٠
اللحن ،	٦٤	السلوح ،	٣٢
اللعنیة ،	٧٩		

اللهم	٥٩	الله	٧٩
لن	١١	لدن	٤١
لو	١٥	لدى	٤١
اللواتي	٩	لدينا	٤١
اللواذ	٧٦	الذان	٩
ال الواقع	٨١	الذى	٩
اللوح	٥٨، ٤٠، ٢٨	الذين	٩
لوط	٤٨	اللزوب	٦٩
المؤلوف	٣٨	اللسان	٢٤
الاوم	٣٨	النظى	٤٣
اللهث	٨٦	اللعم	٤٤
اللهو	٤٤	لعل	٣٢
لى	١٢، ٩	اللغو	٢٦
اللى	٥٠	اللغوب	٦١
الليت	٥٩	اللف	٣٥
ليس	٢٠	التفع	٧٧
الليل	١٩	الل福德	٦١
الليلة	١٩	اللقه	٢٨
اللين	٥٣	اللقب	٦٢
اللينة	٥٣	لقد	٢٠
<b>م</b>			
ماكب	٢٥	لك	١٢
ما	١٠	لك	١٢
المارج	٥٧	لكم	١٢
المارد	٦٩	لکما	١٢
ماروت	٩١	لكن	١٢
المعون	١٣	لکن	٥٠
العال	١١	لم	١١
المالك	٩	لم	٤٨
الماوى	٣٤	اللم	٢٥
الماء	٢٧	اللمح	٥٨
العايدة	٨٨	المعز	١٤
المبایعة	٥٢	التمس	٤٢
صبرة	٥٧		
المتاع	٣٧، ٣٢		

المرجان ، ٥٧	المترفة ، ٢٤
المرح ، ٥٥	متى ، ٣٤
المرحمة ، ٢٤	المثقال ، ١٧
المرسلات ، ٣٥	المثل ، ٢٤
المرصاد ، ٢٥	المثلث ، ٨٢
المرضاة ، ١٦	المجادلة ، ٥٣
المرعى ، ٢٦	المجوس ، ٧٧
المروة ، ٩١	المحاجة ، ٦٦
المرية ، ٦٥	المجادلة ، ٥٤
المريج ، ٦٠	المعاربة ، ٥٤
المريد ، ٦٩	المحال ، ٨٢
المزاج ، ٣٠	المحبة ، ٥٢ ، ١٧
الحزن ، ٥٦	المحق ، ٦٦
العن ، ٩٢	المحو ، ٦٦
المسابقة ، ٥٥	المحيص ، ٦١
المسارعة ، ٤٤	المحيض ، ٤٩
المسافحة ، ٨٨	المخاض ، ٧٩
المساق ، ٣٩	المغاطبة ، ٣٥
المحافظة ، ٧٩	المخالة ، ٨٢
المساهمة ، ٧٠	المد ، ٧٩
المستقيم ، ٩	المداد ، ٨٠
المسخ ، ٧٠	المداولة ، ٩٠
المسرور ، ٢٨	المدرار ، ٤٣
المسفبة ، ٢٤	المدينة ، ٥٠
المحمكين ، ١٢	المذلة ، ٥١
المسيح ، ٨٤	العراقة ، ١٣
المشافة ، ٥٣	المراعاة ، ٥٥
المشامة ، ٢٤	المراغمة ، ٨٩
المشج ، ٣٧	المراؤده ، ٥٨
المشكاة ، ٧٦	المراء ، ٥٨
العشيبة ، ٢٦	المرأة ، ١١
المشيخ ، ٣٧	مرة ، ٣٤

- |  |  |
|--|--|
| المكاه ، ٨٥<br>المكث ، ٧٢<br>المكر ، ١٤<br>المكين ، ٣٦<br>العلاقة ، ٢٨<br>العلامة ، ٣٨<br>العلاوذة ، ٧٦<br>العلا ، ٦٦ ، ٤٢<br>الصلة ، ٦٨<br>الملك ، ١٩<br><br>الملك ، ٩<br>الملك ، ٩<br>الملکوت ، ٧٠<br>العن ، ٧٨<br>المنكب ، ٤٧<br><br>من ، ٢٧<br>المماراة ، ٥٨<br><br>من ، ١٣<br>من ، ١٦<br>العن ، ٢٠<br>مذأة ، ٥٨<br>العناداة ، ٣٣<br>المذاقة ، ٤٨<br>المنسنة ، ٧١<br>المنطق ، ٣٦<br><br>المنع ، ١٣<br>المنهاج ، ٨٨<br>المنى ، ٣٩<br>الموافقة ، ٨٨<br><br>مواخر ، ٧٠<br>المواراة ، ٨٥ | المصاعرة ، ٧٣<br>المصباح ، ٤٧<br>المضاعفة ، ٥٠<br>المضاهاة ، ٨٤<br>المضرة ، ٤٩<br>المظاهره ، ٥٢<br><br>مع ، ٢١<br>المعاشرة ، ٨٩<br>المعاقبة ، ٥٢<br>المعلقة ، ٨٩<br><br>معتر ، ٧٧ ، (ب)<br>المعدرة ، ٣٦<br>المعرة ، ٦٣<br>المعرفة ، ٣٠<br>المعز ، ٨٧<br>المعشار ، ٧٢<br><br>المعى ، ٦٣<br>الدعيشة ، ١٦<br><br>المعين ، ٤٧<br>المغادره ، ٨٠<br>المغفرة ، ٩٢ ، ٤٠<br><br>المفاصحة ، ٨٨<br>المفتاح ، ٦٦<br>المقاتلة ، ٤١<br><br>المقبرة ، ١٥<br>المقت ، ٥١<br>المقدار ، ١٩<br>المقام ، ٣٤<br>المقلد ، ٦٦<br><br>المقلد ، ٦٦<br>المقايد ، ٦٦<br>المقمعة ، ٧٧ |
|--|--|

- |                         |                   |
|-------------------------|-------------------|
| النجوى ، ٥٤             | المواقة ، ٨٨      |
| النحت ، ٦٩              | الموافقة ، ٣٥     |
| النحر ، ١٢              | الموت ، ٢٧        |
| النحاس ، ٥٧             | المودة ، ٥٢       |
| النحس ، ٥٨              | المور ، ٤٧        |
| النحل ، ٨٩ ، ٨١         | المهاد ، ٣٤       |
| النحله ، ٨٩ ، ٤٨        | المهل ، ٤٣        |
| النخر ، ٣٣              | المهين ، ٣٦       |
| النخل ، ٣٢              | الميت ، ٣٩        |
| النـاءـه ، ٦٢           | الميزان ، ١٦      |
| الندم ، ٦٢              | العيسـرـ ، ٨٨     |
| النذر ، ٣٧ ، ٣٦         | العيسـهـ ، ٩٢     |
| النـزعـ ، ٦٧ ، ٣٣       | المـيـفـاتـ ، ٣٥  |
| النسـاءـ ، ٨٤           | المـيـعـنـهـ ، ٢٤ |
| النسب ، ٧٥              | <b>ن</b>          |
| النسخ ، ٧٧              | النـادـيـ ، ٢٠    |
| نصر ، ٤٣                | النـارـ ، ١١      |
| النصف ، ٣٦              | النـاسـ ، ١٠      |
| النـصـلـانـ ، ٧٠        | النـاشـيهـ ، ٤١   |
| (النسـىـ ، ٧٩ ) (بـ)    | ناـصـبـهـ ، ٢٦    |
| النسـىـ رـكـوـهـ ، ٧٩   | النـاصـيهـ ، ١٩   |
| النمـيـانـ ، ٢٦         | النـاقـهـ ، ٢٣    |
| النشـاـ ، ٦٥            | النـاقـلـهـ ، ٧٨  |
| النشاط ، ٣٣             | النـاقـورـ ، ٣٩   |
| النشر ، ٣٨              | النـقـرـ ، ٣٩     |
| النشـوزـ ، ٥٤           | النـأـيـ ، ٦٧     |
| النـصـبـ ، ٨٧ ، ٢٦ ، ٢١ | النـبـاءـ ، ٣٤    |
| النـصـرـةـ ، ١١         | النـبـاتـ ، ٣٥    |
| النـصـبـهـ ، ٥٥         | النـبـذـ ، ١٤     |
| النـصـيـحـهـ ، ٤٨       | النـبـيـ ، ٤٨     |
| النـضـرـةـ ، ٣٠         | النـتـقـ ، ٨٦     |
| النـصـفـ ، ٤١           | النـجـدـ ، ٢٤     |
|                         | النـجـمـ ، ٣٧     |

النکاح ، ٥٢  
النکال ، ٣٤  
النکث ، ٦٢  
النکد ، ٨٦  
النکس ، ٧  
النکوب ، ٧٦  
النکوص ، ٧٦  
النعمیمہ ، ٤٥  
النواة ، ٨٧  
النون ، ٤٥  
النهر ، ٢١ ، ١٨  
النمرقة ، ٢٦  
النوم ، ٣٤

## و

الوابل ، ٧٣  
الواد ، ٢٥  
وافد ، ٧٩  
وان ، ١٥  
الویر ، ٨١  
الوییل ، ٤١  
الوتد ، ٢٥  
الوتر ، ٢٤  
الوتین ، ٤٥  
الوثاق ، ٨٨ ، ٢٥  
الوثن ، ٧٣  
الوجود ، ٤٩ ، ٢١  
الوجودان ، ٢١  
الوجف ، ٣٣  
الوجل ، ٧٦  
الوجود ، ٢١  
الوجه ، ٢٢

لنضج ، ٨٩  
النضخ ، ٥٧  
تضاختان ، ٥٧  
النطع ، ٨٧  
التطهیه ، ٣٢  
النطق ، ٣٦  
النظر ، ٢٦  
النظرة ، ٩٢  
التعاس ، ٨٥  
التعجه ، ٦٨  
النعق ، ٩١  
النعمیم ، ١٦  
النفاد ، ٦٩  
النفاق ، ٤٨  
النفوذ ، ٦٩  
النفت ، ١٠  
النفع ، ٢٦  
النفح ، ٣٩  
النفر ، ٤١  
النفرة ، ٤٧  
النفس ، ٢٣  
النقش ، ١٦  
النفق ، ٨٦  
النفل ، ٨٥  
النفور ، ٤٧  
النقص ، ٤١  
النقیحان ، ٤١  
النفع ، ١٧  
النقم ، ٢٨  
النقمہ ، ٢٨  
النقیب ، ٨٨  
النقیر ، ٨٩

الوقد ،	٨٧	الوجهه ،	٩١
الوقوب ،	١٠	الوحش ،	٣١
الوقود ،	٢٨	الود ،	٥٦
الوقور ،	٧٢	ود ،	٤٣
وكاين ،	٤٩	الودع ،	٣٨
الوكز ،	٧٣	الودق ،	٧٣
ولا ،	٩	الوذر ،	٣٨
الولادة ،	١١	وراء ،	٢٨
الواوج ،	٥٤	الورد ،	٥٧
الوليجه ،	٨٤	الورود ،	٧٤
الوليد ،	٣٨	الوزر ،	٣٩ ، ٢١
الونى ،	٧٨	الوزع ،	٦٧
الوهاج ،	٣٥	الوزن ،	١٦
الوهجان ،	٣٥	الوسط ،	١٧
اوهن ،	٦٤	الوسق ،	٢٩
الوهى ،	٤٤	الوسم ،	٤٥
ويل ،	١٣	الوسواس ،	١٠
		الوصيه ،	٩١
ها ،	٤٤ ، ١١	الوضع ،	٢١
ها ،	٤٤ ، ١	الوضن ،	٥٥
هاوم ،	٤٤	الوطأ ،	٤١
هاروت ،	٩١	الوطر ،	٧٢
الهاويه ،	١٦	الوعد ،	٢٨
الهباء ،	٥٥	الوعظ ،	٤٩
الهجر ،	٣٩	الوعى ،	٤٤
الهجران ،	٣٩	الوعيد ،	٦١
الهجوع ،	٦٠	الوقاق ،	٣٥
الهدایه ،	٩	الوقف ،	٧٩
الهدم ،	٧٧	الوقف ،	٧٩ (ب)
الهدى ،	٦٣ ، ٩	الوقار ،	٤٣
هذا ،	١٣	الواقيه ،	٣٧

الهياج ، ٥٥  
الهيادة ، ٥١  
هوت لك ، ٨٣  
الهبيج ، ٥٥  
هيئات ، ٧٦  
الهيم ، ٥٦ ، ٧٥

## ي

باليقني ، ٢٥  
اليتيم ، ١٤  
يشرب ، ٧٢  
اليد ، ١١  
ليس ، ٧٠  
السر ، ٢١  
اليسرى ، ٢٢  
يعوق ، ٢٣  
القطتين ، ٧٠  
يقين ، ١٥  
اليم ، ٦٠  
اليمن ، ٣٦  
ينبغى ، ٦٨  
النبوغ ، ٦٨  
البنع ، ٨٧  
اليوم ، ٩

الهرب ، ٢٢  
الهزل ، ٢٧  
الهزم ، ٥٨  
الهزيمة ، ٥٨  
الهش ، ٧٨  
الهشيم ، ٥٨  
الهضم ، ٧٩  
هل ، ٢٣  
الهلال ، ٩١  
الهلوس ، ٣٣  
هام ، ٧٢ ، ٥٥  
هم ، ٩٠  
الهم ، ٦٧  
هما ، ١١ ، ٩  
الهعز ، ١٣  
الهمس ، ٧٩  
الزمود ، ٧٧  
هنية سينا ، ٨٩  
الهنبي ، ٣٦  
و، ٩  
الهود ، ٥١  
الهوى ، ٣٣ ، ٨٢  
هى ، ١١

## فهرست احادیث نبوی که در متن کتاب آمده

### الف

صفحة

- احسنکم ایمانا احسنکم خلقا و انا احسنکم خلقا  
اذا اراد الله بعید خیرا بصره بعيوب نفسه  
اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر (ترمذی ، نسائی ، الدارمی ، احمد بن حنبل)  
اطلبو العلم ولو بالصین  
اطلبو العلم ولو بالصین فان طلبه فريضة على كل مسلم (الطبرانی)  
افضل الحج العج والتج العج رفع الصوت (حسب الدعاء القرایة؟) من مات في حج او عمرة  
لم يعرض ولم يحاسب و بدخل الجنة بغير حساب (ابن ماجه)  
افضل عبادة امتی تلاوة القرآن  
افضل عبادة امتی قراءة القرآن نظر (ترمذی في النوادر)  
افلح من اصلح  
اکثر خطابا ابن آدم في لسانه  
اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا (ابی داود ، احمد بن حنبل)  
ان الله يبغض الشاب المعطل  
ان الله يحب الملحق في الدعاء  
ان الله يحب الملحق في الدعاء (ابن عدي)  
انا واتقياء استى براء من التكاليف  
انزل القرآن على عشرة - بشيرا و نذيرا و ناسخا و منسوحا و معكما و متبايناها وعظة و مثلا  
و حلا لا و حراما. فمن ضيع واحدة منهن فقد ضييعهن كلهن  
اذل القرآن على عشرة احرف بشيرا . . . . . (سنن معاذ بن منصور ، جامع الصغار)  
الإيمان اقرار باللسان و تصديق بالقلب

- الإيمان معرفة بالقلب و قول باللسان و عمل بالاركان (ابن ماجه - مقدمه ٩)  
 اليمان بين الخوف والرجاء  
 اليمان نصفان لصفه شكر و نصفه صبر  
 اليمان نصفان نصفه في الشكر و نصف في الصبر (بخاري)

**ت**

- تعوذوا بالله من شياطين الجن والانس وكل شرير طالب الشر فهو شيطان  
 تعوذوا بالله من شر شياطين الجن والانس (نسائي ، مسنند احمد بن حنبل)  
 ته على التيه حتى ينسى تيهه

**ج**

جمود العين من قساوة القاتم

**خ**

خير الناس اتقاهم الله و اوصلهم للرحم

**د**

الدين النصيحة (ابي داود ، ترمذى ، نسائي ، دارمى ، احمد بن حنبل)

**ر**

الراحمون برحمتهم الرحمن (الدارمى : ادب ، ترمذى : بر)  
 الربوا سبعون حوبا - حوبا اي ذنبها كبيرا (ابن ماجه : تجارات)

**ز**

زنا العيون النظر

**س**

مثل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن هذه الآية فقال الحسن الجنة والزيادة هو اللقاء و  
 في رواية والزيادة النظر الى وجه الله الكريم

**ش**

شفاعتي لاهل الكبائر من امتى يوم القيمة  
 (ابن داود : منة ، ترمذى : فياسه ، ابن ماجه : زهد ، مسنند احمد بن حنبل)

## ص

- ١٥ الصبر مفتاح الفرج (الديلمي)  
 ٤٦ الصدق ينجي والكتاب يملك  
 ١٣ الصلوة عماد الدين (الطبراني)  
 ١٣ الصلوة نور الدين  
 ١٢ (ب) الصلوة نور المؤمن (ابي داود ، ترمذى ، ابن ماجه)

## ظ

- ٢٨ الظلم ظلمات يوم القيمة (مسلم و بخارى)

## ع

- ٢٨ العدة دين العدة عطية  
 ٢٨ العدة المؤمن دين (الديلمي)  
 ٤٥ عذاب القبر من ثلاثة الغيبة والنعيمه والبؤل  
 ٤٨ العمرة فريضة كفريةة الحج

## ف

- ٥٣ الفقر فخرى  
 ٨٥ فقيه عالم خير من عشرين الف عايد  
 ٨٥ (ب) الفقيه اشد على الشيطان من الف عايد (ترمذى : علم ، ابن ماجه : مقدمة)  
 ٥٠ فقيه واحد اشد على الشيطان من الف عايد (ترمذى : علم ، ابن ماجه : مقدمة)

## ق

- ٧٧ القناعة كنز لا يفنى (الطبراني)

## ك

- ٤٥ (ب) كان رسول الله احسن الناس خلقا (مسلم ، ابى داود ، احمد بن حنبل)  
 ٣٠ كثرة الضحك تحيت القلب  
 ٣٠ (ب) كثرة الضحك تميت القلب ونورث الفقر (الديلمي)  
 ١١ كسب الحلال فريضة بعد الفريضة  
 ٨٨ كل نكاح لم يحضره اربعة فهو سفاح  
 ٩ الكيس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت اى قهور

## ل

لا ينجي المؤمن عذاب الله حتى يترك أربعاً الكذب والغيبة والنميمة وظن السوء باه  
 لكل شيء عمد وعماد هذه الدين الفقه (الطبراني)  
 ليس منا من لم يرحم صغيرنا ولم يوقر كبرنا  
 (ترمذى : مير ، أبي داؤد : ادب ، أحمد بن حنبل)

## م

ما خلق الله في الإنسان أفضل من اللسان به يدخل الجنة وبه يدخل النار  
 ما عبد الله لو لا العلماء  
 من أراد الدنيا فليتجر ومن أراد الآخرة فليتزهد ومن أراد كليهما فليتعلم  
 من أراد عز الدارين فليطبع العزيز  
 من ستر على أخيه المسلم ستره الله تعالى في الدنيا والآخرة  
 من ستر مسلماً متره الله يوم القيمة (بخارى ، ابن ماجه ، أحمد بن حنبل)  
 المؤمنون كالبنيان يشد بعضهم بعضاً (بخارى: مظالم ، صلاة ، ادب ، أحمد بن حنبل)

## ن

الندم توبة (ابن ماجه ، أحمد بن حنبل)  
 النكاح من سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني (ابن ماجه : نكاح)

## و

والله في عون العبد مadam العبد في عون أخيه

٨٧



